مرطبیب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را با شربهٔ معاجین هدایت معالجه نموده ؛ و
مریضان کوی گمراهی را با قراص و سفوفات رافت رهبری تداوی ساخته ؛ اعنی
خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم ؛ و برآل و اصحاب
او که متابعت او را چون سنهٔ ضروریه بر خود لازم می انگاشتند ؛ و در رواج و اجرای
دین متین او جان و مال را همی باختند ؛ و آنانکه از قانون و احکامش سرتابی ساختند از
اعمال بد که عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سرزنش فرمودند ؛ و گروهی که از حرکات
و سکنات نفسانی و شومی طبع انحراف ورزیدند مکافات اعمال در دادند ؛ و بر جمیع تابعین
و تبع تابعین او باد بحرمت النبی و آله الامجاد اما بعد میگوید بندهٔ نادان هیچمدان
غلام مرتضی ابن خلاصة الاطبا زبدة الحکما لقمان عهد ارسطو عصر بطلیوس دوران
جالینوس زمان حکیم محمد صادق علیخان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مغفور
بعد تالیف نادر غریب کلیات و منافع ادویهٔ مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب ثالث که در تالیف
سفر سوده بودند ؛ و همواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب مسطور را
مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست ندادو
و پیغام اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب قمقامی از مکمن خفا بجلوه گاه ظهور نیامد
چون بندهٔ احقر در مرض موت آن برگزیده آفاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فائده میماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت
و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکنات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
مزبور خلق الله فواید و منافع بردارند ؛ و این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب اجر آن را
به نامه اعمال مرحوم ثبت گردانند ؛ پس ارشاد سرا سر رشاد جناب ممدوح را وسیلهٔ نجات خود تصور نموده

استعمال آن را مقدم بر ماکول و مشروب خود انگاشته و هوا و هوس را یکسو داشته و موافق
مسوده جناب ممدوح بی کم و کاست ترتیب دادم و در تقویم تنقیط همین خیال متوجه بودم و حتی کمی
اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود تقدم بالحفظ دانستم و در صورت مرض هیچ ساعت
بالدوا انگاشتم بحمد الله که ترتیب کتاب مذکور به برکت ارشاد جناب غفران مآب بامن ناکاره
در سن یکهزار و دو صد و هفتاد و نه هجری نبوی بانجام رسید و این مجموعه نافعه که تاریخ اتمامش
مخازن التعلیم است از من ناچیز باختتام گرائید و بعد بنده و کرم اکنون شروع در کتاب میرود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد چنین میگوید عاصی معاصی
صادق علیخان بن اشرف الحکما الحکیم محمد شریفخان غفر الله لهما چون ماکول و
ملبوس و سایر حوائج ضروریه انسان صناعی ست و در تحصیل امور معیشت اکثر افراد بشر
را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر سفر بر و بحر و
علاج امراض بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافرین و استرداد
صحت زایله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود وجازت لفظ بر زبده اقاویل حکمای
عظام و اطبائی کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک مدتی در سلک تحریر کشید
و چون این رساله که مسمی به **زاد غریب** ست صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش هوشمندی
عقل این ابجد خوان هیچمدان **زاد غریب** گفت و هر یه بارگاه جهان ثانی نبود که چرخ جهانگرد
با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده و حاتم طی از صیت آوازه سخاوتش
روزنامچه سخائی خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از حیرت شعشعه رای
انورش که پرتو کش عقل فعال ست نیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بر رو گرفته و از کیفیت رسائی

ساغر عطیه دبیر شان جاه وجلالش دبیر فلک را دل از دست رفته از نسبت مشاکلت ما حیه
رایت ظفر آیتش ماه عالم افروز سر بعیوق بر افراخته وکلک گوهر سلکش که باعث انتظام جهان
جهانیان ست کار ارباب حاجت ساخته سعد اکبر که مدار افاضه سعادات ست اختر سعد شرف
بهزار جان و دل مشتری گردیده دیدبان ایوان کیوان پاسبان قصر رفیعش زهره تمنای حصول
دولت مجرا وصف نعال استرگان خریده بهرام خون آشام سر انگشتان از خون اعادی خصم
الفتح نابکار نگار نموده در مضمار سلطنتش قصب السبق از امثال واقران بوده در بلندی فلک
فلک بلندی آستان فیض باستان اوست و سعد رامح نیزه داری از عساکر ظفر توامان او
ضعیف نوازیش گرگ نمی خوارد چنگال تیز ضعیف تر از مور و حکایت پشه و فیل قصه ایست در سینه
خاص و عام مشهور نظم | خدیو جم حشم داراب دربان | سلیمان زمان سلطان دوران | سپهر رخ
سلطنت تابنده اختر | جهان را آفتاب ذره پرور | بمیدان وغا جم رایه پارا
اگر دود در مصاف اوصف ارا | بهار آرای گلزار جهانست | گلی از گلبن صاحب قرانست
الهی تا بگردش هست گردون | بکن اقبال و عمرش را فزون | بر اعدا یا رب ادرا تا دم صور
بفضل خود مظفر دار و منصور | مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دائره جهانبانی سلسله خاندان رفیع
المکان گورگانی خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرانی خسرو سکندر نشان داور
داراب دربان خدیو جمشید شوکت فریدون حشمت کیوان رفعت برجیس رتبت السلطان
ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان اسد
المعارک والمغازی معین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه از عاکفان سده
سینه سلطنت وجهانداری دو اقفان عتبه علیه خلافت وشهریاری رجاء واثق ست

که پرتو قبول بر وجنات این محقر افگنده سهو و خطای که در تبییض آن راه یافته باشد بذیل عفو بپوشند و در صدد اصلاح آن کوشند و الله ولی التوفیق و این رساله مشتمل بر چهار منزل ست **منزل اول** در قواعد هر دو جزء طب **منزل دوم** در ادویه و اغذیه مفرده **منزل سوم** در معالجات امراض **منزل چهارم** در ادویه مرکبه **منزل اول** در قواعد هر دو جزء طب و آن مشتمل بر یک میل و دو رفیق و یک مقام ست **میل** در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علمیست که احوال بدن انسان باو معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله و استرداد زائله کنند و آن بر دو قسم ست علمی و عملی علمی را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظر ست **علمی** آنست که در و فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که سه اند و **عملی** آنست که در و دانستن اموری چند باشد با بیان کیفیت عمل اگرچه عمل نکرده باشی چنانچه علم بآنکه مداوا ورام حاره در ابتدا روادع و در تزید مرخیات با روادع و در انتها صرف مرخیات محلله و در انحطاط محللات صرف استعمال کنند **رفیق اول** در قواعد جزء علمی و آن مشتمل بر چهار طریق ست **طریق اول** در امور طبعی **طریق دوم** در احوال بدن انسان **طریق سوم** در اسباب **طریق چهارم** در دلایل **طریق اول** در امور طبعی و آن هفت اند ارکان امزجه اخلاط اعضا ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته میشود **فرسخ اول** در ارکان و آن اجزای بسیط اند که اجزای اولی اند مر بدن آدمی را و غیر آنرا و مراد از بسیط در اینجا اینست که منقسم نشود با جسام مختلفة الصور و الطبائع و آن بر مذهب حق چهار اند **اول** نار یعنی آتش **و طبع او** گرم و خشک ست **و فائده آن** در مرکبات انضاج و تنفیذ هوا و تلطیف و کسر برودت ما و ارض و مکان او تحت فلک قمر ست **دوم** هوا یعنی باد و **مزاج او** گرم و تر ست **و فائده اش** تخفیف و تحلیل و تخلخل و مکان او تحت نار ست

امور طبعیه هفت اند

ارکان

وآن هوا که سرد محسوس میشود بنابر اختلاط اجزای مائی وارضی ست سوم ماء یعنی آب وآن
سرد و تر ست فائده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هواست و
بالای زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات بباعث تاثیر کواکب آب اندرون زمین در آمد
و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک ست
و فائده آن استمساک و حفظ اشکال ست و مکانش زیر آب فرسخ دوم در مزاج
وآن کیفیتی ست ملموسه متوسط در کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و انفعال هر واحد و
انکسار حدت هر یکی از دیگری حاصل میشود وآن دو قسم ست یکی معتدل مزاجی او آنست
که داده شود مرکب را از کمیات و کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل بمعنی
عدل فی القسمة ست و مبحوث عنه اطبا همین ست و باین معنی جمیع مرکبات معتدل اند دوم
خارج ازین اعتدال و او آنست که چنین نباشد و سوء مزاج عبارت
از همین ست و این نیز بر دو قسم ست یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد وآن چهار ست
حار بارد رطب یابس دوم آنکه مائل بدو کیفیت باشد وآن نیز چهار ست حار رطب حار یابس بارد
رطب بارد یابس هر یکی ازین اقسام ساذج بود یا مادی ساذج آنست که با خلط غالب نباشد
مادی آنست که باشد با خلط غالب و استلزام این اقسام شانزده در سدیدی مذکور ست فرسخ سوم
در اخلاط وآن جسمی ست رطب بالفعل سیال بالطبع که متغیر میشود صورت کیلوس اول بسوی او
در جگر در طبخ و اخذ بحسب تفاوت ماده بدانکه انسان میخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضا می شود
چهار جا نضج میابد اول در معده مثل کشک ثخین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضلهٔ آن براز
ست دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذاشته مستحیل بصورت اخلاط اربعه میشود
پس آنچه طافی ست مانند کف صفرا ست و آنچه راسب ست سودا و آنچه متوسط ست اگر نضج یافته ست

خون ست واگر نضج یافته نباشد بلغم بود و فضله این بول ست سوم در عروق که در انجا اخلاط مستحیل به رطوبت ثانیه میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضا ست که رطوبت ثانیه بصورت و هیئت اعضا تحیل میشود و فضله این هر دو هضم عرق و وسخ ست و این هر سه هضم مسمی به کیموس ست و آن چهار ست اول دم یعنی خون و آن گرم و تر ست دوم بلغم و ان سرد و تر ست سوم صفرا و آن گرم و خشک ست چهارم سودا و آن سرد و خشک ست و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که در جگر پیدا شود و نافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ بود دوم آنکه بوی متعفن و بوی ترش و مانند آن ندارد و عدیم الرایحه بود سوم آنکه معتدل القوام باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد و بهترین اخلاط خون ست و فائده آن تغذیه بدن تنها یا با اخلاط و تولید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق با اخلاط دیگر یکذات نشد و بلکه هر یک علحده علحده موجود اند ازینجهت ست که هر خلط با دویه مخصوصه خود مستفرغ میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم ست طبعی و غیر طبعی طبعی دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون دوم آنکه معتدل القوام بود فائده او آنست که بوقت فقدان غذا مستحیل بخون شده بدل ما یتحلل گردد و مفاصل را تر دارد و در غذای بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع داخل گردد و غیر طبعی من حیث طعم چهار ست مالح و حامض و عفص و تفه صاحب قانونچه حلو نیز ذکر کرده و این بسبب آمیزش قدری خون بود با بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک ست قریب الطبع صفرا مالح آنست که صفرای محترقه با بلغم آمیزد حامض یعنی ترش آنست که حرارت ضعیفه در بلغم اثر کند و این مائل به برودت و یبوست بود عفص یعنی زمخت آنست که قدری سودا با بلغم آمیزد

ومایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در آن غالب باشد و دیگر
اقسام ست من جهت قوام پنج ست مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیرا که یا رقیق بود
مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در وی باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا او هم طبعی
بود و غیر طبعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد دویم
آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب
در مسالک ضیقه گذر یابد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره با امعا ریزد و آدمی
را به تبرز خبردار کند و غیر طبعی پنج قسم ست مره صفرا و محیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا
آنست که رطوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ باوی آمیزد و محترقه
آنست که صفرای غیر طبعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی
از صفرای طبعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری اکثر
و اقوی ست از کراثی و این هر دو مشابه سموم حادث اند و در معده متولد شوند سودا نیز هر دو قسم ست
طبعی و غیر طبعی طبعی دردی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزو مغتذی گردد
و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی
خبردار کند غیر طبعی محترق ست از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبعی از اخلاط محدث
مرض بود فرع چهارم در اعضا و آن اجسام کثیف اند که متولد میشوند اعضا
از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم ست مفرد و مرکب مفرد را بسیط نیز گویند
و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزئی گفته میشود اگر از عضو گرفته شود
مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف و رباط

و عصب و وتر و غشاء و شرائین و اورده و لحم و شحم و سمین و این همه از منی متولد میشوند مگر لحم و شحم و سمین لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست است و شحم و سمین از رقت و دسومت خون متولد میشود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضای مرکبه اعضای رئیسه اند که مبدء قوای ضروریه است یا بحسب بقای شخص یا بحسب بقای نوع اما بحسب بقای شخص سه اند اول قلب که آن مبدء قوت حیوانی است و خدمت میکنند او را شرائین که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قلب بجمیع بدن میرسانند و دویم دماغ و آن مبدء قوت نفسانی است و خدمت میکنند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس و حرکت است بجمیع بدن میرسانند سیوم کبد و آن مبدء قوت طبعی است و خدمت میکنند او را اورده که روح طبعی را که باعث تغذیه و تنمیه است بجمیع بدن میرسانند اما بحسب بقای نوع این سه عضو مذکور اند بعضو چهارم که انثیین است و آن محل نضج منی است **فرسخ پنجم در ارواح** و آن جسم لطیف بخاریست که بسبب نضج در بعض آن در قلب متکون میشود از لطافت اخلاط مثل دود با خانه اندکی از هوای مستنشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن **فائده** او آنست که حامل قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل قوی است ضروریست و واجب است که باشد اصناف ارواح سه اند اصناف قوی **فرسخ ششم در قوت** و آن نزد اطبا مبدء فعل جسمانیست که بعد امتزاج حادث شود و بر سه قسم است طبیعی و نفسانی و حیوانی طبعی بر دو قسم است یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوة القریبة از برای بقای شخص دوم آنکه متصرف باشد برای بقای نوع اما اول نیز بر دو قسم است غاذیه و نامیه غاذیه آنست که از عمل هاضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل ما یتحلل شود نامیه آنست که بعد از عمل غاذیه زیاده میکند در طول و عرض و عمق جسم بمناسبت طبعی و فعل این قوت بعد از نمو باطل گردد و ثانی نیز بر دو قسم است

یکی مولده دوم مصوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مرد و زن از اخلاط
محموده جوهر منی را و این قوت از انثیین مفارقت برحم نمیکند. دوم آنکه تیار کند هر جزء منی را در رحم
برای استعداد صورت عضو مخصوص و این قوت از انثیین بمصاحبت منی در رحم میرود و مصوره قوتی ست
در رحم که می پوشاند هر جزء منی را صورت عضوی که مقتضای نوع صاحب منی باشد اما قوت نفسانی
دو قسمست محرکه و مدرکه اما محرکه بر دو قسمست یکی باعث بر حرکت آنرا شوقیه گویند دوم فاعل
بر حرکت آنرا فاعله گویند اما شوقیه نیز بر دو قسم ست شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بسوی چیزی نافعه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این منفعت
و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی ست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه آن
متشنج شود عضله پس منقبض شود عضو یا استرخی شود عضله پس منبسط شود عضو اما مدرکه بر دو قسمست
یکی مدرکه در ظاهر که خارج دماغ است دوم در باطن اما مدرکه ظاهر که آن مانند
جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اند حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس اما حس بصر مکانش
آن در تقاطع صلیبی ست که واقع ست در میان عصبتین که از مقدم دماغ بالاتر از عصبتین زائدتین
شابهتین بسر پستان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ است و ادراک صوت میکند و قوت شم
مکان آن در عصبتین زائدتین مشابهتین بسر پستان است که از مقدم دماغ میرویند و این قوت
ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مفروشه ست در جرم زبان و این قوت
بسبب رطوبت لعابیه فم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر او
ست و این قوت ادراک ملموسات میکند اما مدرکه باطنه بر مذهب حکما پنج اند حس مشترک و خیال
و وهم و حافظه و متصرفه حس مشترک ادراک میکند صور جزئیه که محسوس شد بادراک حواس ظاهره

مدرک حواس ظاهره را صور گویند و مدرک حواس باطنه را معانی و دو دماغ ست که
مقدم و اوسط و موخر هر بطن سه قسم ست اول و اوسط و موخر و مکان او اول
بطن مقدم دماغ ست اما خیال خزانه حس مشترک ست که نگاه میدارد صور محسوسا
حس مشترک را و مکان او موخر بطن مقدم دماغ ست اما وهم قوتی ست مدرک معا
جزئیه را که قائم ست با صور جزئیه مانند موافقت و مخالفت و صدا
و مکانش بطن آخر بطن اوسط دماغ ست اما حافظه خزانه وهم ست و مکان
دماغ ست اما متصرفه قوتی است که تصرف میکند در صور محسوسه مخزونه در خیال و
جزئیه مخزونه در حافظه بترکیب و تفصیل و این شش گونه ست یکی آنکه ترکیب بعض صور با بعض
صور کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً که دو سر دارد دوم آنکه تفصیل کند بعض صور
مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر ست و امثله چهار قسم در مطولات مذکور ست و مکا
بطن اوسط دماغ ست و قوت حیوانی قوتی ست که تیار میکند اعضا را برای قبول
نفسانی و مبدأ حرکت قلب و شرایین ست فرسخ هفتم در افعال و آن دو قسم
افعال — یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک دوم مرکب و او آنست که تما
شود بدو قوت یا زیاده مانند ازدراد که از جاذبه طبعی معدی و از دافعه ارادی که در عضلا
احوال انسان — از درادست حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو ست صحت
مرض صحت حالتی ست بدن انسان را که بسبب آن حالت جاری شوند همه افعا
بدنی که طبعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبعی مرض حالتیست که بسبب ذات آن
افعال را ضرر عام ست که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعض آن و ضرر فعل سه قسم
ست تغیر و نقصان و بطلان و مرض بر دو قسم ست مفرد و مرکب مفرد آنست که مرض

شدو آن بر سه قسم ست سوء مزاج و مرض ترکیب و تفرق اتصال سوء مزاج آنست که
ل مرض عارض شود با عضاء مفرده مرض ترکیب آنست که اول با عضاء مرکبه عارض
ود تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولا عارض شود سوء مزاج بر دو قسم ست
مفرد و مرکب مفرد چهار قسم ست حار یا بارد یا رطب یا یابس مرکب نیز بر چهار قسم ست
حار رطب حار یابس بارد رطب بارد یابس و هر یک ازین هشت قسم یا ساذج
ود یا مادی بود ماده یا مجاور و ملتصق عضو بود یا مداخل و نافذ و این مداخل یا مورم بود یا غیر
ورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم ست امراض خلقت
امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم ست یکی
راض شکل مانند سر که بهن باشد دوم امراض مجاری مانند کشاده شدن ثقبه عنبیه
سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسه انثیین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ملاست
مده امراض مقدار دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان دوم آنکه کم شود
نند هزال مفرط امراض عدد نیز بر دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زائد
دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
نبخلع و غیر خلع اما تفرق اتصال مختلف می باشد اسم آن باختلاف محل آنکه در جلد واقع
د خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم بود قرحه گویند
بین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک باسم مخصوص ست
ی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
م احد که او را اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
لی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و منفعت هم

میباشد واکثر ضرر در اصل دهر مرض منتهی میشود نسبت برای او چهار زمانه است اول
ابتدا و وی آنست که ظاهر میشود در وی مرض دوم تزئید و وی آنست که ظاهر شود در وی
غلبه مرض لحظه بلحظه سوم وقت انتها و آن زمانه است که باشد در وی مرض بعد ازدیاد
بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و وی آنست که ظاهر میشود در وی کمی مرض
طریق سوم در اسباب و او نزدیک اطبا آنست که باشد اول پس واجب شود دانان | در اسباب
حالتی از احوال بدن انسان باثبات آن حالت و هر یک ازین احوال سه اسباب است
زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آنرا بادی گویند یا بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب
حالت را بغیر واسطه آنرا واصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا سابقه
گویند و اسباب بادی صحت مثل خبر خوش کنند و سابقه مانند نضج تام و واصله مانند
اعتدال مزاج و ترکیب و اسباب بادی مرض مانند حرارت شمس و سابقه مانند امتلا
برای حمی و واصله چون عفونت برای حمی عفنه فعل سبب یا بالذات و یا بتوسط طبیعت و باشد مانند تبرید
آب سرد یا بالعرض مانند تسخین او بجهت حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری ضروری آنست
که انسان را بدون وی چیزه ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و مفسد طبیعت باشد و گاه غیر | اسباب ضروریه اول هوا
مضاد و اسباب ضروری بالاستقراء شش است یکی هوا و احتیاج بدان برای ترویح و تعدیل روح
بود باستنشاق و اخراج فضلات محترقه او بر نفس مانند حال دشک آهنگران و بهترین هوا آنست
که معتدل باشد و از غبار و دخان و از ابخره و بقول ردیه و ابخره نیستان و ابخره آب متغیر و منتن
جیف و از معادن ردیه و اشجار خبیثه خالی باشد میان سقوف و جدران محبوس نباشد بلکه آنکه دایما
بود این چنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زائله بود و اگر متغیر شود باختلاط اشیای ناکره
حافظ مرض و محدث او باشد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی غیر طبعی یا غیر مضاد ..

و یا بضاد طبیعت و تغیرات طبیعی تغیرات فصلی بود که آن ربیع و صیف و خریف و شتا است
ربیع نزد اطبا آنست که درو اشجار شگوفه و ثمار نشو و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت از همین است
و او معتدل و صحیح فصول است صیف آنست که گرما درو غلبه کند و مزاج آن حار یابس است
خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق دران ظاهر شود و مزاج آن بارد یابس است
و این بدترین فصول است شتا آنست که سرما دران غالب شود و مزاج آن بارد رطب است
هر فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسب طبع خود را و زایل میکند امراض مضاد طبع خود را
تغیرات غیر طبعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب
سماوی چنانکه گرمی در هوا میشود وقت جمع شدن بسیاری از ستارهای بزرگ درخشنده با آفتاب اما اسباب
ارضی بسبب اختلاف مساکن میباشد مختلف میشود مساکن یا بسبب نزدیکی و دوری از خط استوا
و یا بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن و اما تغیرات مضاد مجری طبعی مانند و بایست
دوم از سته ضروریه ماکول و مشروب است هر چیزی که وارد بدن میشود بعد از انفعال از حرارت بدن
تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوای صرف بود یا غذای صرف یا ذو الخاصیه یا غذای
دوائی یا دوائی بالخاصیه یا غذای ذو الخاصه یا غذای دوائی ذی الخاصیه دوای
صرف آنست که فقط بکیفیت مزاجی تاثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط بماده
تاثیر کند ذو الخاصیه آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
باشد مانند فادزهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دوا معتدل بود یا غیر
معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرسخ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
بیانش می آید و غذا منقسم میشود به شش قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین دو قسم است
صالح الکیموس یا فاسد الکیموس و هر یک ازین کثیر الغذا بود یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا غلیظ

آنست که خون غلیظ ازو پیدا شود و لطیف بر خلاف آن و متوسط میان هر دو صالح الکیموس
آنست که خون نیکا ازو حاصل شود و فاسد الکیموس بر خلاف آن و کثیر الغذا آنست که
خون بسیار ازو پیدا شود و قلیل الغذا بر خلاف آن و اوسط بین بین اما مشروب اگر شراب
باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جملهٔ گناه کبائر ست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن
نمیشود لیکن استعمال کرده میشود برای چند فوائد یکی از آن ترقیق غذا است دوم طبخ غذا سوم رسانیدن
غذا است که آنرا در مجاری ضیقه میرساند سوم از ستهٔ ضروریه حرکت و سکون بدنی ست
منقسم میشود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطوء اما سریع قوی قلیل گرم
میکند بدن را زیاده از آنچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس بود و افراط حرکت و سکون هر دو
و سکون باعث بر هضم ست و حرکت بر انحدار چهارم از ستهٔ ضروریه حرکت و سکون نفسانی ست
حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حامل
قوت حیوانی ست یا بسوی خارج بدن دفعة چنانچه در غضب پیدا میباشد و یا بسوی خارج اندک
اندک چنانچه در فرح و لذت میباشد و یا بسوی داخل دفعة چنانچه در فزع یا اندک اندک چنانچه در غم
یا بسوی داخل و خارج چنانچه در خجالت میباشد و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج و
سردی داخل و اگر بداخل میشود گرمی داخل مینماید و سردی خارج و مفرط از ین قاتل ست و افراط سکون
نفس مبرد و مبلد ست پنجم از ستهٔ ضروریه نوم و یقظه است در خواب روح و قوی و حرارت غریزی برای
هضم اندرون بدن میروند و خواب برخلاف بدن مبرد و مجفف ست بر غذا و اخلاط مستعد هضم اما گرسنه
نوم در نهار ردی ست و هرگاه عادت شود بتدریج ترک نمایند اما بعد از ساعت یا دو ساعت بر طعام موجب
طعام ست بر معده و تکمیل میان نوم و یقظه ردی ست ششم از ستهٔ ضروریه استفراغ و احتباس
معتدل از هر دو حافظ صحت ست و افراط استفراغ بدن را خشک و سرد میکند افراط احتباس

حرکت و سکون بدنی

حرکت و سکون نفسانی

نوم و یقظه

استفراغ و احتباس

موجب سدد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که بضاد طبیعت نیست
مانند دخان و تمرغ در ریگ نافع ست استسقا و ترهل را و مانند مالیدن روغنهای محلله نافع تشنج
و مانند پاشیدن آب سرد بر رو نافع غشی ست و اما اسباب مضاد مجاری طبیعی مانند غرق و
قطع سیف و استعمال سموم ست و اسبابیکه بنسبت اسباب مذکوره جزئیه اند بعضی از آن مسخن
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج بدن و خوردن
غذای معتدل المقدار و عفونت و تکاثف و بعضی مبرد اند و آن کل مسخنات اند هرگاه بافراط
باشند و فجاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه مبرده از داخل و خارج و بعضی مرطب اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و دعت و کثرت غذا و اجتناب محللات و استفراغ خلط
مجفف و بعضی مجفف اند مانند استعمال محللات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا
از عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج اینست اسباب سوء مزاج مفرد و دانسته
میشود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز مفسدات شکل منحصرست در سه قسم
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسفط دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبیعی خارج نشود سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
عندق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب و تفرق اتصال در امراض جزئی بخوبی مبین
است طریق چهارم در دلائل و آن آنست که دلیل گرفته شود با در حالت بدن انسان بعضی
علامات دلالت کند بر امزجه و بعضی بر ترکیب علامات امزجه ده اجناس اند یکی ماخوذ
از لمس است پس ملمس مساوی برای لامس معتدل المزاج معتدل است الا مخالف است در جهتیکه منفعل شده
است لامس از آنجهت دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت سمین و شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت سوم شعر است کثرت و غلظت و جعودت

وسواد دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون
سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حمرت آن بر حرارت و غلبه خون و ترکیب
این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زرد و بر حرارت
و غلبه صفرا و یا بر قلت دم چنانچه در ناقهین میباشد و کمودت دلالت بر افراط سردی سودا کند
هیئت اعضا است سعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم عصب و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر
کند و اضداد آن بر برودت ششم کیفیت انفعال اعضا است سرعت انفعال از هر کیفیتی
باشد دلالت کند بر غلبه آن هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند
بر برودت و تشویش و سرعت بر حرارت و بطوء بر برودت هشتم نوم و یقظه کثرت نوم دلالت بر
و رطوبت کند و کثرت یقظه بر حرارت و یبوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فضول است فضله
بول و براز و عرق حاد رایحه قوی الصبغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن
بر رطوبت و قلت آن بر یبوست دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت
و تبلد آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت انفعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت
و ضعف قلب کند و بیحیائی و سرعت و قوت غضب و جرات و کثرت و سرعت و اتصال کلام
نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیا و کمی غضب بر برودت اما علامات امزجه مرکبه دانسته شود
از ترکیب علامات امزجه مفرده و آنچه مذکور شد علامات امزجه خلقی است اما علامات امزجه عارضه
همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امزجه عارضه ضار میباشد پس اگر باشد مزاج
مادی دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حمرت و خواب و حلاوت دهن و ظهور بثور و غدد و ا
بدن و تخیل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا النخس و زردی رنگ و تلخی دهن و قی صفرا
و تشنگی و ثقل قلیل و تخیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت

آنست عطش و ضعف هضم و جشاء حامض و کثرت خواب و بلادت حواس و ثقل نبض و لین و بطوء
نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
بیداری و قلت اکل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض ترکیب
بعضی از آن ماخوذ است از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر مرض
اعضا آلیه و بعضیکه غیر مابینی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند
مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب
اگر ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر رداءت ترکیب و تشویش بر حرارت یا بر رداءت
ترکیب و از علامات کلیه نبض و بول و براز است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
دلالت بر قلب است و بول بر جگر و براز بر معده و امعا اما نبض حرکتی است انبساطی و انقباضی
از اوعیه روح که قلب و شرائین است انبساط از جهت تعدیل روح است به نسیم و قبض از جهت اخراج
ابخره و فضلات محترقه است و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هرگاه که ملاحظه
نبض کند باید که تا سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد و ادنی دوازده نبضه است
نماید و نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست
خود و دست چپ او از دست چپ خود به بیند و اجناس او که نبض است جنس اول ماخوذ است از
مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل
طویل آنست که اجزای نبض به نباضیکه اصابع آن در کندگی و لاغری معتدل باشد در طول زیاده
از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آنرا بر معتدل
الاصابع قیاس کنند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابع در طول کم از معتدل محسوس شود
و سبب آن کمی حرارت است معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

نبض

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت بر همین قیاس تو و حال دلالت اضـ
و معتدلهای اقسام اجناس دیگر دریافتنی است معتدل عریض آنست که اجزای نبض
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت ضیق
آنست که ضد عریض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو مشرف آنست
که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند منخفض ضد مشرف
بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی ضعیف
و معتدل قوی آنست که سخت بکوبد بر سر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ضعیف
ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز سه قسم است سریع بطی
معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام آله بود و آن نیز سه قسم است صلب
لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هر گاه و نرم گردد شود سر انگشتان بود دلالت
بر یبوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز سه
قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند
زیاده تر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
جنس ششم لمس آله و آن نیز سه قسم است حار بارد معتدل حار آنست که وقت حرکت نبض
گرم محسوس شود دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بارد ضد آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز سه قسم است ممتلی
خالی و معتدل ممتلی آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و دلالت بر
کثرت خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم استوا و اختلاف

واختلاف درآن وآن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای او در جمیع قرعات
بیک تیره باشد و سبب آن حسن حال نبض بود مختلف برخلاف آن و مختلف بر دو قسم است
منتظم و غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او در انتظامی باشد غیر منتظم برخلاف آن و سبب آن
افراط ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن
جید الوزن آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود و ردی الوزن ضد آنست و این
سه قسم است یکی مجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل بسن صاحبش باشد
مانند نبض صبی بوزن نبض شباب دوم متباین الوزن و او آنست که چنین نباشد مانند
وزن نبض صبی بوزن نبض شیخ و بالعکس سوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشابه هیچ
وزنی از اوزان نبض نباشد مانند نبض مرتعش و از انواع نبض مرکب که ذی اسما اند آنچه مشهور اند
نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شهوق دوم
صغیر و او مقابل عظیم است سوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
در عرض و شهوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
این هر شش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسایط اینها هفتم منشاری است
مشابه باشد باسنان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزا باشد در شهوق و غور و
تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر ورم عظیم که در اعضای عصبانی بود و این اکثر در ذات الجنب
باشد هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجها است که
هم میرسند بعض وی بعض را و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آله در استسقا و ذات الریه
فالج و سکته میباشد نهم دودی است و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار پا
دهم نملی است و مشابهت دارد به دودی مگر آنکه اصغر باشد و متواتر و ضعیف بود مانند حرکت مورچه

ومیباشد نزدیک موت یازدهم ذنب الفار و آن مانند دم موش میباشد و ازدهم سلی و
آن میباشد مانند دم موش که هر دو را از اطراف گنده متصل سازند سیزدهم ذوالفترة و او
آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع بود حرکت چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت
کند وقتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد شش
ساعت اعتماد بول نمیماند و شیخ بوعلی گفته که بعد یکساعت تمام رنگ و قوام بول متغیر میگردد و جنا
اد آراو نزد شیخ بوعلی و سایر متاخرین هفت اند جنس اول لونست و آن پنج قسم است اصفر
احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اصفر برای او شش طبقه است اول تبنی مانند آب کاه و دلالت اصفر
کند بر برودت و قلت صفرا دوم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخی بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده
از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و درین شعاع بود مانند نار و شبیه بود با بیک
زعفران دران سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مائل بسرخی بود زیاده از ناری
شبیه بشعر زعفران اینهمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت نسبت بمرتبه که ما قبل اوست و گاه
در امراض حادّه بول رقیق و سفید باشد و این رد یست قسم دوم احمر برای او چهار طبقه است احمر
اول اصهب و آن اول مراتب حمرت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد یک از رنگ ورد
دوم وردی مشابه بگل سرخ سوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اقتم که سرخی مائل
بسیاهی میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو اینهمه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکند
وگاه لون سرخ میباشد بسبب دی چنانچه در فالج و سوء القنیه و یا بسبب درد که مقارن آلات بول باشد
چنانچه در قولنج و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مراتب اخضر
آن پنج اند یکی فستقی شبیه برنگ پسته دوم نیلنجی شبیه برنگ نیل سوم اسمانجونی شبیه برنگ

آسمان سبز سه دلالت بر برودت کند چهارم کراثی شبیه برنگ گندنا پنجم زنجاری شبیه برنگ
زنگار واین هر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد قسم چهارم اسود است
اگر بسبب احتراق بود با او صفرت باشد و تقدم یافته باشد او را قوت رایحه واگر بسبب جمود باشد
با کمودت و عدم رایحه بود و گاهی در بحران امراض سوداوی وگاهی از خوردن شئی صابغ نیز اسود
میباشد قسم پنجم ابیض است آن دو قسم است یکی حقیقی که مانند شیر میباشد و دلالت کند بر غلبه بلغم
ویا بر ذوبان شحم ویا بر ذوبان اعضای اصلی دوم مشف مانند آب دلالت کند یا بر عدم نضج طبیعت
در مائیت واین بد نیست ویا بر سده جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نضج و
یا بر سده ویا بر ضعف کلیه ویا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نضج ویا بر ابتدای
نضج یا بر انفجار ورم ویا بر انفتاح سده و معتدل القوام دلالت کند بر نضج جنس
سیوم صفا و کدورت است صافی دلالت کند بر نضج و سکون اخلاط و کدر بر عدم
نضج و بر سقوط قوت و بر ورم باطنی جنس چهارم رایحه است افراط نتن دلالت کند
افراط عفونت ویا بر قروح عفنه و عدم الرایحه دلالت کند بر جمود و فجاجت اخلاط و گاه
دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نضج حامض الرایحه بر غلبه حرارت غریبه و حلو الرایحه
بر غلبه خون و حریف الرایحه بر فساد صفرا جنس پنجم زبد است کثرت و کبر و بطوء انشقاق
آن دلالت میکند بر ماده غلیظه لزجه و بر کثرت ریاح و در امراض گرده منذر بطول مرض میباشد
جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب ویا بر ذوبان
اعضا ویا بر استفراغ فضول و بول سودی اکثر اواخر را دست و قلت آن دلالت کند بر فرط
تحلل ویا فناء رطوبت ویا بر سده ویا بر اسهال و افراط قلت بول با تحلل خبر میدهد بسبب استسقا جنس هفتم
رسوب است و آن چیزیست که غلیظ و متمیز از مائیت در قاروره میباشد و طبیعی و غیر طبیعی بود

طبعی آنست که از فضلهای غذا کرسته دفع میشود و بعد از نضج ظاهر گردد اگر کامل النضج است محمود بود
و الا غیر محمود و اوصاف طبعی محمود آنست که املس ابیض مستوی الاجزا مجتمع در سفل قاروره
بود و اگر حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود و بسرعت نازل و راسب شود و آن دلالت
میکند بر نضج و راسب از ثقل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره میباشد و بعد
ازان غمام که در اعلی قاروره میباشد و عدم رسوب دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت
ماده رسوب غیر طبعی بحسب لون چون اشقر و اسود و بحسب قوام چون صفایحی و قشوری
و شیشی و کرسنی و نخالی و دسمی و مدی و مخاطی و رملی دارد و آن راسب بعد از آن متعلق بعد
ازان غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریح باشد و این غیر طبعی یا از فضله اخلاط غیر طبعی باشد و یا
از انفصال جرم عضو اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از ذوبان عضو
اصلی و دسمی از ذوبان شحم و سمین و مدی از انفجار ورم بود و مخاطی از خلط غلیظ و رملی
اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود و در براز استدلال از ان هیچ چند کنند
یکی لونیت لون طبعی او خفیف النارتیه بود و شدید النارتیه دلالت میکند بر حرارت
و غلبه صفرا و قلیل النارتیه بر فجاجت و برودت و براز سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجاری
مراره و این هنگام بقولنج و یرقان بود و مدی و قیحی بر انفجار دبیله و اسود و اخضر و نیلجای
و کراثی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متلون بالوان مذکوره دوم مقدار است
قلت براز دلالت میکند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن در امعا و این خبر ... بود
و یا بر ضعف دافعه کثرت براز برای اضداد این باشد سوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماساریقا و لزوجت براز دلالت میکند بر
لزج یا خلط لزج و یا ذوبان اعضا و زبدی بر ریاح و یا لبس از افراط تحلل یا بر حبس اغذیه با

بر کثرت بول فصل براز آنست که سهل الخروج متشابه الاجزا خفیف النارية و معتدل
القوام و معتدل القدر و معتدل الرائحه در وقت معتاد بود و آواز قراقر و ز بد خالی باشد
و رایحه منکر و لون منکر دلالت میکند بر سوء رفیق دوم در قواعد جزء عملی الفصول کلی و آن دو نوع
قسم علم است و بدو طریق مبین است طریق اول در علم حفظ صحت
و ملاک امر درین تعدیل سته ضروریست و بیان کرده شد هوا را که افضل و بهتر بود و این ابده
فرسخ بیان میکنیم فرسخ اول در تدبیر ماکول حافظ صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر انحدار غذا اولی و بهتر است
و اختیار کند نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شیلم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
و بزغاله و مرغ و کبک و تیهو و زردی بیضه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و
اختیار کند از قسم میوه ها انجیر و انگور و خرما و تازه و از اغذیه دوائیه احتراز کند و بغیر از اشتهای
صادق غذا نخورد و شهوت کاذبه را دفع نکند و در صیف غذائی بارد بالفعل در اول یا آخر
روز و در شتا حار بالفعل در میانه روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد
و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها
بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد واجب است
و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفراوی مزاج سرد و مرطب و موی
سرد و تابع و بلغمی مسخن ملطف و سوداوی مرطب مایل بحرارت خورد و صاحب
سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند بخلاف مرتاض مجربین
گفته اند که جمع نکند میان سمک و لبن و جمع کند شیر با حموضت و جمع کند سویق با شیر و برنج و

تدبیر مشروب

تا انگور برسد ونه انار ورمه برسد وبرنج فرسخ دوم در تدبیر شرب بهترین آب ها نهر
خصوصاً که جاری باشد بر زمین پاک یا بر سنگریزه ها وجاری باشد بطرف شمال ومشرق وسخت باشد
اما علی الخصوص وبعید المنبع وسبک وزن وشیرین بود خصوصاً وقتیکه با شکر شیر وشیرین بیامیزند
وآب نیل وآب گنگ جامع اکثر این صفات است وخوردن آب بلا بعد غذا موجب خامی
و زیان غذا است اگر محمور وصاحب معده حار را نافع بود وبعد از یکساعت از خوردن غذا
گر وقت شروع هضم غذا است بنوشند وجمع کنند در میان آب نهر وآب چاه تا وقتیکه یکی از آنها
سخت نشود از معده که این بد نیست وآب چشمه غلظت دارد وآب کاریز دار انسان است
وبعد آب کاریز آب چاه وبعد آن آب زمین نمناک ونوشیدن آب وشراب بر نهار
بعد از جماع ومسهل قوی وحمام در برخواست خصوصاً بطبیخ ضرر دارد وعطش طبعی از اشیای شور ترش
میشود وچون شراب حرام است لهذا امر به استعمال آن ذکر نکردیم فرسخ سوم در تدبیر حرکت و

تدبیر حرکت

سکون بدنیتین حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است در منع تولد فضول
بشمول رطوبه در سبکی بدن پیدا کند وا ورا قابل غذا گرداند ونشاط آرد وحرارت غریزی را افزاید
ومفاصل را سخت و اوتار را قوی گرداند وریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ
دارد از جمیع امراض مادی واکثر مزاجی مانند بارد رطب بشرطیکه باقی تدبیر ستة ضروریه موافق
باشد ووقت ریاضت آنست که بدن از بول وبراز خالی باشد وبعد تحلیل غذا یکمال
واقع شود ودر امتلاء وجوع شدید وبعد جماع منع است وریاضت معتدله محمود جاذ نما
صحت آنست که سرخ ومنتفخ شود دران بدن وشروع شود عرق وزیادتی سیلان عرق
علامت افراط ریاضت است آن تجفف رطوبات بدن وضعف قوت بود هر عضو یکی ... ریاضت
او بشرط اعتدال قوی میگردد واین بر عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی ونفسانی

همین است چنانکه کسیکه زیادتی کند حفظ قوی میباشد قوت حافظه او و همچنین کسیکه زیادتی فکر
و تخییل کند قوی گردد مفکره و متخیله او و برای هر عضو ریاضت مختصه است چنانچه برای صدر قرائت
است باواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذیذه و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار
شدن بر اسپ که بحد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از انچه گرم میکند و نفع
مینماید نافعین را و همچنین ترجیح برفق دوانیدن اسپ باهم و سبقت بردن یکی بر دیگری و کشتی
گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوی نفس است و سوار شدن بر کشتی فالج امراض
مزمنه مانند جذام و استسقا و مقوی معده و هاضم است و غثیان و قی که در کشتی عارض شود در
بعض آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و لایق آنست
که قبل از ریاضت دلک کند به شدت تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد آن نیز دلک نمایند
لیکن درین دلک باید که دست را بملایمت بر بدن باوضاع مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا اثر آن
بجمیع اجزای بدن رسد **فرسخ چهارم** در تدبیر نوم و یقظه بهترین **نوم** غرق متصل معتدل المقدار است
که کم از شش و زیاده از ده ساعت نباشد و عادت شود بعد هضم غذا و شروع آن در انحدار از قعر معده
و این از سبکی اعلای بطن دریافت میشود و کسی که عادت خواب دارد بر هضم غذا قبل از انحدار معده
پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن مایل شود بجانب چپ
تا دیر هر گاه تمام شود هضم معدی باز گردد بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید غیر از سبب
ظاهر پس بدن او ممتلی است **فرسخ پنجم** در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد باید که از
شوربا و سمه که باسلق و اسفاناخ کثیر المقدار ریخته باشد بخورانند و انجیر یا قرطم نیک ملین است خصوصاً
برای مشایخ و همچنین تلیین کردن بشیافهای مسهله و حقنهای ملینه و حقنه کردن با دهان خصوصاً
بروغن بادام نفع میکند مشایخ را و هر گاه که بسیار ملین باشد باید که از زرشک و سماق و حصرم و حماض

و انضاج و مانند آن با دویه احتباس سازند و از مستفرغات متاذی و در حال صحت حمام
ست اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء واسع الفضا معتدل الحراره
و فعل طبیعی حمام تسخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او مبرد و مرطب است
بیت دوم مسخن و مرطب است بیت سوم مسخن و مجفف است و باید که دخول در حمام و
خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نضج و دفع فضلات و تفتیح مسام
و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
مینماید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر
و مرطوب بالعکس و صاحب استسقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتیکه جانب
اندازه افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام خصوص در شتا باید که پارچه ها بسیار بپوشد و غذا بعد از
زوال حرارت فرو کند باعتدال با این سرد و حمام بر خلا موجب لاغری و تجفیف است و قبل
الریاضه بسیار کند حمام معرق و اغتسال با آب سرد سخت قوی کند بدن را
ست که ضعیف کسیکه جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسیکه او را
اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع می
فالج و تشنج رطب را و دماغ کند و تلیین یابس او دفع میکند عرق النسا و وجع مفاصل را اما جماع
جماع آنوقت کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواهش طبیعت و انتشار
تام حاصل آید بلا تخیل و بلا تکلف و جماع کودکان من جهت قلت استفراغ اقل ضرر است
جماع زنان و من جهت حرکات متعبه اضر است و باید که از جماع پیرزن و نهایت صغیره و
حائض و مریضه و بدصورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع کرده باشد احتراز نماید

که انهم بالخاصیه تضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب مسرور میکند و با وجود کثرت استفراغ منی
کم تضعیف میکند و حلق زدن بالخاصیه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود **فرسخ**
ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در ربیع بنا بر تقدم بحفظ
استفراغ سازد بفصد یا بقی یا باسهال بحسب حاجت و مطابق عادت و تقلیل غذا نماید
و مطفیات و مسکنات و شراب ممزوج باب استعمال کند و در صیف آسایش و
آرام لازم گیرد و از مسخنات و مجففات و حرکات عنیفه اجتناب نماید و غذا کم خورد و اغذیه
و اشربه بارد و رطب اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از مجففات و کثرت جماع
دور باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را نگهدارد و در شتا خود را در لباسهای سمور
و پنبه دار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر الغذا غلیظ مانند هریسه اختیار کند و لحوم کبابها
خورد و استحمام نماید و مسخنات و حرکات قویه عنیفه و ملطفات استعمال سازد و فصد و قی نکند
مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد **فرسخ هفتم** در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه **اما حوامل** پس فصد و حجامت و اسهال و قی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و هرچه مضعف
قلب و معده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و مثرودیطوس حافظ
جنین بود و حامله را قبض طبیعت نه گذارند و از ادویه مدره و مسخنه و مزلقه و استحمام احتراز ضرور بود
و از حرکات شدیده و از امتلای غذا و هیضه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فزع و اصوات
هایله و بوهای تیز نگاهدارند و قی و غثیان که با ایشان افتد وقتی که بسیار نباشد علاج نکنند
و خوردن گلقند عسلی و امثال آن برای اشتهای فاسد زنان حامله مفید بود و خردل
و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

زراوند قدری بیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شراب ریحانی زرسا
مفید بود و اندک اندک خوردن آب نیمگرم خفقان ایشان را زائل کند و معجون کونی و مانند
آن برای ریاح که در معده و امعای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و آرد شکر
برنان پخته تکمید کردن درد شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا آبد بر ران راست بندد زن آسان
بزاید و مشکطرامشیع پر سیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یکتوله در آب جوشانند صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه
و روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و آب گرم
نطول کند و در آن نشانند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین
حلتیت با جندبیدستر بسیار نافع است و از کندر و شونیز و جندبیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه
دبینی بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است پس باید که مشکطرامشیع پر سیاوشان
ابهل هر یک سه درم ترمس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده
نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کتول را سائیده شیاف
ساخته بحمل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بردارد و دوا سقا
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر سا
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک و تخم حنظل و قسط از هر یک سه درم کرم
بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

واین حمل خطرناک بود واگر درد پیش از ولادت مایل بطرف عانه وبطن شود علامت سهولت
ولادت است ودرین است علاج احتباس مشیمه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه بزاید میباید
که درخانه معتدل بزاید وتا سه روز او را غذا ندهند وبعضی تا شش روز غذائی خورند واجواین را
در آب بجوشانند وصاف نموده شکر سفید در آن انداخته شش حریره بپزند در روغن زرد وزنجبیل
انداخته تناول نمایند واگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجواین تخم ریحان کنند وبجای
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشند واکثر زنان کهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آمیخته بخورند وترکیب ساختن او آنست که اول میوه ها را در روغن زرد
بریان کنند وبیرون آرند بعد آن کهانه را در روغن مذکور بریان نمایند وقند را در آب علحده
قوام نمایند وهمه را بیامیزند که خوب مخلوط شود واز آتش فرود آرند وبوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند ومیوه از قسم بادام وپسته وخرما وناریل وکشمش ومنقی
میخورند وروز چهارم شوربای مرغ یا بز وکهچڑی مونگ تناول میفرمایند ودر روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند وچهل روز بهمین غذا اکتفا میکنند واز چیزهای سرد وهوای سرد وحرکات
متعبه پرهیزی نمایند وهر روز از روغن کنجد مالش میکنند واطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند
ودرد رحم که بعضی زنان را بعد از زائیدن میباشد پوست املتاس شکطرا شیع پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده دهند مفید بود
وهمچنین تخم کتان بجوشانند وبر رحم رسانند یا شیر خر نیم گرم کنند وآبدست نمایند واگر سم استخر خود
کبند نیز نافع بود وسعتر نوشانیدن وطبیخ جنازی خورانیدن وبر رحم رسانیدن هم مفید بود
واگر ادویه مذکوره فائده نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکنند وبنوشانند ودرین چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم وسی ام وچهلم واگر موسم گرما باشد بعد

دوسه روز غسل کردن نیز مضائقه ندارد واما تدبیر مولود هرگاه طفل متولد شود تن او را
بهوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر عسل بلیسانند وآنچه با عسل مروج است خرما را در آب
سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات
از آن چیز متنفر نمیشود چنانچه گفته اند که قدیم مصطفی بروز ولادت پیش از آنکه شیر
بر کام وی مالند در ایام حیات خود از تمام شیر و به دلمه وتنه متنفر نگردد پس طفل را از نیم
آب غسل نمایند وبعد آن بآب شیرین نیم گرم و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند
در دهن وبینی وچشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که او
جنین در شکم مادر است تبرز نمیکند وجمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه است
وبعد از غسل فلوس مس در آب تازه وعرق بادیان ونبات سفید جوشانیده دهند وبعد از
بشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند وآنچه درین زمانه معمول است پیش از
شیر دوای ملین میدهند صفت دوائی ملین برگ نیم پای برنگ باد کسبنه نرکچور
وخورد دندن دانه چیکاد انه گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس بادام تباشیر
جوشانیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم بناف
ومشیمه متصل میباشد وآن نول چیزی گرد میباشد مانند رنگ جگر میباشد ومشیمه غشائی بود
بر جنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نر انگشت شهادت گرفته
از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه دروی باشد از خلط وباد بیرون شود پس بریسمان
نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بفاصله یکشبر وچهار انگشت مضموم از ناف آن روده
بربندند و به آهن قطع کنند و پس از آن قطعه خرقه بروغن کنجد وروغن زیت سرشته برناف
نهند ولحظه بلحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم سخت کنند و روده ناف در سه

خشک شده باشد وخاکستر صدف بر ناف فرو ریزد تا ناف خشک گردد وروغن بلان ساشد
وگاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت کمیله
با آب عنب الثعلب سبز وآب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند وگاه باشد که ناف پخته شود وریم
کند باید که مرداسنگ وسیندور وغبار آسیا وسنگ جراحت ومانند آن سائیده بپاشند واگر
ازین تدبیر فائده نشود وطفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زلو بچسپانند بعد از آن ادویه
مذکوره بکار برند واگر نتو [ای برآمدگی ۱۲] در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند وقطع سرب یا خرقه
کرانا سرب سوهان زده باشند یا سرب مسحوق پرمو ده بر وی نهادن وبعصابه بسته داشتن
نفع تمام دارد واز اشیای بادی [ای مولد ریاح ۱۲] احتراز واجب انگارند وتا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
ونگر بشیر ندهند وطفل را غنداق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
ست وطفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو واگر دختر باشد روغن بنفشه وروغن
بادام بالنده اما تدبیر رضاع ومرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرهاست شیر اگر از مادر باشد از
روز ولادت تا یک هفته نباید داد ودرین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بکاوند ومرضعه از بست و
پنج سال کمتر نبود واز سی وپنج سال زیاده نباشد ومعتدل السمنه وباخلاق محموده وخوبصورت
وپستانش بحجم متوسط باشد وسست رخی نبود ومرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم
بوده باشد وپسر زائیده باشد وبعضی برآنند که شیر پسر برای دختر وشیر دختر برای پسر مناسب
بود وشیر مرضعه باید که معتدل القوام ومعتدل المقدار وسپید رنگ وشیرین مزه وپاکیزه بو
ومتشابه الاجزا وقلیل الرغوه باشد ودر میان وضع مرضعه ودر میان رضاعت مدت
متوسط باشد وآن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود وهر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد
پس در دهن طفل نهد واز جماع وهم وغصه وهرچه باعث فساد شیر باشد احتراز کند وغذای

مرضعه نان گندم با گوشت بره و بزغاله و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق شاید
دیگر و شیر غلیظ باشد ملطفات اصلاح کند و بعد از سه چهار روز سکنجبین و آب نیم گرم
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورانند
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده و متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن
و نیز ساق الارا باچه مقشر به پزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان
بیش مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ و
با سرکه یا زیره با سرکه طلا کند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور و
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند
مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گزر
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت ورقت شیر بود و اگر بلغم غالب با
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود و علاج
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد
و معاجین هاضمه بکار برند و اگر شیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبعی ارضاع
است و اگر طفل از بهر شیر گریه کند صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان ..

ہند وبہترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بہارست ہرز و یک شش مر به
ہند وغذا شیر و برنج و نان و در شیر و شہد آغشته به ہند و در ہند معمول ست کہ بعد از جدا کردن
ز شیر غذای کھچری مونگ ملایم سید ہند و در تہذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را اشیای ترب
شدید الحرارت شدید البرودت نه ہند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت موضات باشد
آن وقت دہند کہ معده از شیر خالی باشد و علاج شیر خواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر حمام
ضرر باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزیکه مرضعه را اسہال باقی و ماند آن عارض شود آن روز
شیر او نه ہند و چون اثر بر آمدن ثنایا ظاہر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلدی بر آیند و مالیدن شہد و سکه و ہمچنین چیزہای نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و ہرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزہای
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شہد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند ہرگاه طفل گویا
شود بیخ زبان او را از انگشت مالیدن معین بر فصاحت ست فصل ہشتم در بیان امراضی
که صبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
تشنج و شیون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تب محرق باشد ہرگاه واقع شود دست و پایہا خود مے پیچد و کف
بدہان مے آرد و علاج آن در وقت حدوث آن باید کہ دست و پاے ایشان بگیرند
و کف دست و پا بچیزہای خشن بمالند و نگذارند کہ اضطراب کنند و بازو و ران آنہا سخت بندند
و جہت ازالہ تشنج روغن گل با سکنجبین نیمگرم مخلوط کنند و بر بدن بمالند و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بہتر ست و الا بحسب عوارض علاج کنند مثلا اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت ساقہا
با شرط باید نمود و تلیین طبیعت ہمیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه کہ در سرسام بزرگان مذکورست

ام الصبیان که عارض میشود

باید کرد و تنها از شیره رانیفت دهند و اگر سبب تشنگی نباشد بعد از نضج مسهل گرم کرم تنقیه آ
لیکن ادویه قویه مثل فاریقون تربد نه دهند و کنند و چند بیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته آ
با دویان مثل خشخاس حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند
و انفی جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و ضمیمه
جوارشهای گرم دهند و آدویاتی که در شرح بزرگان مذکور است درینجا هم سودمند بود
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابروی او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و
با پشک گوسفند هم داغ کنند و خردل سائیده بر کفهای مالیدن نیز سودمند بود و از
آواز هائل و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیای شیرین
عطاس و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود عطاس تو...
اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر بسبب سردی باشد که بسر رسد باید که بادروج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند
عطاش عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و ا
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق توان دریافت
پس تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز نمایند و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و همه
درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد و طبیله درست او را آب بجوشانند
شود بر آورده و حیلایه نمایند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بربندند و کرر عمل آرند تا نفع

همچنین ضماد آمله که آمله را بآب سائیده یا بآب کدو و روغن گل زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد
و تخم مروارید سائیده طباشیر سوده زهر مهره سائیده زرور و سوده از هر یک دو سرخ همه بخورانند
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بود اده شیره تخم کاهو مقشر در عرق بادرنگ عرق کیوره و گلاب
بر آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بادرنگ بو داده بالای آن نخیته بخورانند
و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو یا شیر خشت یا آب
عناب یا آب شیر خشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هر چه ذی قبض بود و نحو آن
و تقلیل غذا نماید **اجتماع الماء فی الراس** گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالای غشائی صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و گاه باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند از ین سبب دهن رگها
کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد
سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوانست شد و لذع
و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آن آنست
که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بغمز مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از ان

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد ازان ادویه گرم
خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند اگر لیمو را دو پاره کرده
بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت مینماید و با[ید]
که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد حقیر بچشم خود دیده که
شخصی دخترے تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشا[هده]
مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت باز داشت و علاج آ[ن]
بے بیلاجی کرد بعد از چندے خود بخود تحلیل شد و تا حال زنده است اگر ازین [illegible]
آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز [illegible]
کنجد بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شده بهتر و الا مرهم [illegible]
در صورت ورم علاج سرسام کنند و حجامت باشرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب [illegible] تشنج
بعد حمیات استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند
این باطفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آ[ن]
تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهتر حیله که زنان فرتوت میدانند
کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه طفل دهند و در ارجوحه جنبانند و اگر بسبب
ورم که بوقت بر آمدن دندان پیدا شده باشد بنا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در قسم[ت]
نبات اسنان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فسا[د]
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه طفل نمایند و جوار[ش]
مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکاء طفلی که بس[یار] گریه
بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و یا شد که بسبب درد دندان یا درد چشم [illegible]

ز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب بسیاری شیر معده باعلت
ن نفع یافتن از قی رجوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
ر شند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابهای
ولناک بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
یشود علاج آن بحیله خوف از و دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلا
سیاد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل بلیسانند و مصطکی
یئیدمان بخوردن دهند و باشد که این حالت مقدمه جدری و حصبه نیز میباشد و گاهی طفل را
زاب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که جند بیدستر بویند مانند ریح الصبیان علاج
ند زکام و نزله که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
ش نیز اکثر از رطوبت میباشد و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی و نیز اضطراب
ید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
راض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاً مذکور است
ل و او آنست که سیلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن
را بایدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
م که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم چسپد باید که هر صبح بول گرم او
ر با بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید که مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم
چشم کشند و میل بحنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشد بسیار مفید بود احتباس الشی فی
ری الالف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

که خط آرد او را ابوبانند قلاع ایشان را هرچه در قلاع بزرگان می آید مفید بود گل
وگل سرخ را سائیده ذرور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند و گاوزبان
و آب جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و ترنجبین با گلاب سائیده پاشیدن نیز ا
میکنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت کنند و زلو بچسپانند صریر الاسنان فی النوم
اکثر صبیان و همچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضج از مسهل
گرم و حب ایارج منقی کنند و گردن را بروغن زنبق بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته
و در اکثر که بصبیان عارض میشود خود بخود زائل میگردد و لعابی که از دهن صبیان جاری
اقاقیا سائیده در دهن بمالند لذع لثه کمید کردن بروغن موم مفید بود و ورم لثه که بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود بر آید استر
لطات یعنی سست شدن و افتادن ملاذه چون شب یمانی سائید و بعسل آمیخته بر لثه
بمالند استرخای ملاذه را مفید بود و تازه و کسبره و یا نشاسته با سرکه و گل ملتانی با سرکه یا
بریا فوخ طلا کردن استرخاء ملاذه را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد حب جبر شدید
والیبوسته نه بندند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آوازی شدید که در وقت خواب از سینه
می آید و به ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس تند و زود زود گوئی زیرا ضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات و مسهلات و منشفات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ
باید داشت و اغذیه بارده نباید داد و اگر تواند با دو را بزا نیده مسهل ده ورنه الا انتظار این
در زود ماده به مسهل و شیاف مناسب دفع باید کرد صفت منضج که درین مرض بکار
اصل السوس مقشر نیم کوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخورند و بعد
روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا و بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و روز سهل سنا مکی
مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن
در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد چون بقدر یکسرخ خون
خرگوش در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند درین باب مجربست و همچنین قدری مالیدن آن
بر ناخنها سفید بود و توتیای سبز بریان نموده یک جزو سهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را
در آب یا در شیر مادر حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند وقت احتیاج یک حب یا دو حب
در آب یا در شیر مادرش بدهد مجربست **فواق** یعنی هچکی اکثر بسبب ریح حادث میگردد و زنان را
چنان گمان است که برای توسیع معده در وجود می افتد اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بهم
وجند بیدستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود **قی شدید** اگر بسبب آن زیادتی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب
صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود و همچنین علاج
ریقه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده و در منزل سوم می آید سبک تر از این باید
کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اگر بواسطه بر آمدن دندان نباشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد
که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال اثر مهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاش گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته و بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته
نیم درم با آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده
هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل بطفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوای نیست و آب

بارنگ سبز کرده در آفتاب یا با آتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت
از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآب
تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد پنیر مایه خصوصاً پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه
بزغاله القدر یکدانگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پرهیزی [illegible]

اعتقال طبیعت گاه باشد که اطفال را بسبب غلبه رطوبت که ضعف قوی ست یا بسبب عدم انصباب صفرا
بامعا قبض حادث میشود علاج آن اگر تپ نباشد زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا سکه [illegible] روغن
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تپ باشد شیافیکه بجهت صداع مفید ست و در قرابادین می آید بعمل آرند و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند **مغص** چون اطفال را عارض شود خود [illegible]
باید که روغن زیت با آب گرم و نمک در مثانه گاو انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
نیمگرم نیز نفع میکند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون اعصاب
پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم میکند و آنچه در علاج بزرگان ست
بیشتر از آن استعمال باید کرد **تولد دیدان** یعنی کرمهای که در مقعد طفل متولد می شوند علاج
آن رسوت ترنجبین کمیلا بای برنگ کوفته بیخته با آب بدهند و هر گاه همین ادویه را سائیده
بزهره گاو سرشته در لته آلوده حمول کنند کرمها را قتل کرده بیرون می آرد و [illegible] باشکر خورانیدن
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازند و پس بعد از لحظه طفل را بر [illegible] او غلطانیده
مقعد او را اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
وی را بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم [illegible]
العمل نماید **خروج مقعد** اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول [illegible] عانت

دست او را رد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز
گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار را نرم کرده در آب جوشانیده ضماد نموده هر گاه نیم گرم شود
در آن نشانند و قفل آنرا ببندند و لنگ برکشند **البول فی الفراش** کسیکه بول در فراش
کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند
و بدهند و مشک چند بیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدر دور
و تر احتراز کنند و حنجره خروس را بسوزانند و قدری با آب نیم گرم بدهند و شهدانه بریان نموده
با عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند
و بوقت شب آب و طعام نخورانند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی بچه
کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و نارجیل با شکر نیز نافع
حمیات اکثر اطفال را تپ حلقی حادث میشود و **علاج آن** بیشتر از علاج تپ بزرگان کنند
لیکن اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سر
گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در حجاز لو چسپانند نیز جائز هست و استعمال کافور
نشاید و در تپ بلغمی برنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا انقوع ساخته گاه گاه میداده
باشند و در تپ مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
ماء العسل بگلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آنگبوم نوشانیدن سودمند
بود و در تپهای مزمنه تقویت معده ضرورست و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است
و الا هر چه بخواهد بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با مراض صبیان انسب
و الیق دانست **و فرق** فیما بین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

و مسامات او آنست که باید از نضج سنبه و براق و بلند باشد مانند دانه مرواریدها
و شکم برآید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب بر قرار بماند
و باید که بنا بر تقدیم بالمحافظه پیچ زلوبیس سر اطفال بچسبانند و حجامت باید کرد و نفر
سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در قبولات پخته خورد و دوای سرد مقوی دل
عناب و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و دوا آفتاب و میدان باند
نمایند هرگاه طفل تب کند مروارید بسیار کوچک بقدر دو دانه دو دانه طفل را بلع کنانند و برگ
درآب برگ سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و
دست و اندرون حلق اندازند و تا بالای سینه بمالند و چون برآمدن شروع کند آب عناب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب طفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اکتفا
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز مفید هست و چون جدری بعد برآمدن
در روز چهارم هم گذشت که تمامه بر نیامده باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدرے زعفران
آمیز دو نوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سخت بطوری بر مریض
بر بدنش برسد از بخارے برون آمدن شود و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین حناکشی
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه شور بروز کند و بازنا پدید شود
آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب
دم داده باید که هم قابض و مخرج است مناسب تر است و اسهال در آخر مضر است و در صورت
حبس اداز زهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد و اگر خارش شود این علامت بد
باید که چوب گز و بوع تبر که در شاهجهان اباد مشهور است و از طرف کشمیر مے آید گرم

او آن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پرداز دو کشیدن نخاع
مضائقه ندارد و او دراج مانع برآمدن جدری و حصبه است و چون برآید باعث حفظ است
مین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در انسال است و اگر برآید زیاده از چند دانه
باشند غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کچری از دال مونگ
همراه نان و عدس نیز بریان نموده سید هند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن سید هند
در موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب سید هند و اگر آبله جدری بسیار آید
جراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن د بود احل کرده آن مال کنند نافع بود
و ابا نیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر یا چکه شتی برای خشک کردن آبله سرین النافع است
روغن کنجد نیمگرم مالیدن ازاله خشکریشه میکند و اگر زیر خشکریشه رطوبت باشد ... مرداسنگ
غنیده از زیرو زرد چوبه و سفیده و رسائیم بپاشند و نوعی از جدری بود که آنرا حمیقا گویند
و آن دانهای بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد و لی تپ بود و جمیع حواس نفس
برقرار میماند این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد سکتر از علاج جدری کنند حمره یعنی
سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چرایته
و غیره تصفیه خون دهند و رسوت و صندل سرخ هریک دو ماشه تخم کشوث سه ماشه جاکسو دو ماشه
افیون زرد چوب حنا از هریک یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هریک ... نرم کوفته
و بخته در آب حل نموده گولیها مثل منه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر یا درش میدارند
و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر نیور متقرح بود مرهم سفیداب مفید بود و
نیور سیاه و قرحی قتال باشند سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفصد و ارو
و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

هریک یکدام نیله تهوتهه نیم دام لتهه تس دام کوفته وبیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و
در آفتاب نشینند برای قروح سر مجربست وطلائی که تجربه احقر العباد رسیده صفت آن
آمله سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را
سائیده در روغن زرد که یکصد ویکبار تبه از آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد
یکمشت و اندکی نیله تهوتهه بریان کرده باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته بکف مال کنند
تا مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میباید که اول موی سر تراشند
بعد از آن دوا اندک اندک بمالند فرسخ نهم در تدبیر مسافران و آن مشتمل بر شش محل
محل اول در تدبیرهای مسافران بطریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید
که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزاید و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد بروز از
جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای کشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامها
که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لکن قدر
در مقدار که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوائب باشد و زردی بیضه
و جالینوس حلمی برای نیم بخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیده
بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش بگذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم بخت
میشود و واجبست که طعام خورده همان وقت سوار نشود تا حاجت بشرب آب پیدا نشود و طعام را هم
گرداند یا گرانی پیدا کند بلکه واجبست که بعد از نزول منزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه کند
تولید خلط خام کن لازم داند مگر از برای ضرورت که معالجه بآن کنند و گاهی مسافر محتاج میشود به
غذای که بواسطه آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بریان ساخته باشند خصوصاً

دربیان تدابیر مسافران
محل اول در تدبیرهای مسافران بطریق کلی

ای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند همچنین غسل از بادام نیز گاهی بسیا فر
ج میشود بسبب چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا سرکه یا آب با سرکه باید
بلند نماید و مبتلا شده را مثل ماهی یا اشیاء نمکین و شیرین و تخم کمتر کنند و سیر برفی نماید
دم اجنبی مخلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصاً چیزهای
شیرین یا تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد باید که در دهن نگیرد و یا ببوید و
ن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن
جمع شده باشد و کثرت مرده‌های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود محل خوف
منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ
وام بعد بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
ب پیاده رفتن مانده باشد خود را اشتغال نماید و عضلهای پا را به روغن گل یا روغن بابونه
و روغن شبت بمالد محل دوم در تدبیر مسافری که در دریا سفر کند اگر در دریا سفر کند
را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسبغول و تخم خرفه طلا نماید
هرگاه سوار شود نخست پست جو و شربت میوه‌ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز
ی بسبب شدت گرما ضعف در قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود در شب و
ام گیرد در روز و در مکان بلند فرود آید و اگر چنین اشخاص را بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف
ل میشود لیکن باید که جلدی نکنند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد
ن و بینی را از رومال ببندد و پیاز با دوغ خورده و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز
لد و روغن بادام در بینی بچکاند اگر کسی را سموم زند اطراف را با آب سرد بشوید یا در آب سرد
نده و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر بمالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد

واگر تشنگی غلبه کند شمعه کند بآب سرد واگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و گر
تیقن ممزوج سود مند بود واشربه وفالسه که با قند و گلاب ترتیب سازند نیز مسکن تشنگی است ا
نب تنباشیر مونه مناسب برو الدشریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه
ست دو کرده بعد ازان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکدو گهری در آب بگذارند تا ک
رشی برد اردو بعد ازان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند در رفع اذیت
ینماید نیز خاصیت او در خاکستر گرم پنهان نمایند تا گداز شود پس ازان بر آورده وجدا
نیشاند مدو بید و شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بیعدیل است نیز در کتاب موصوف نو
اگر تمر هندی نافع با نگی راه و مسکن تشنگی است در رفع سمیت هوای حار معنا یدوا فشرده آن بسیار
الطبیعت در خواص اقوی است و اگر کشیر را سائیده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده
مسکن تشنگی و دافع سمیت هوا است و سادوت فا وز هر معدنی یعنی ز هر مهره بقدر قیراط
نافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریایی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز رافع
هوای وباست و بوئیدن ترنج از برای مضرت هوای وبا آزموده و فرش کردن برگ
همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن نیز رافع فساد هوا است و همچنین لیمو و تخم مرد
هوای وبا نافع است و بخور کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و اظفار و
غار بالخاصیه اصلاح هوا کنند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و بیش کسی که
باشد هوای وبا در نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل
خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم
و حیوانات ذی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شود
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب و رجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را
بجامهای گرم بپوشد و دهن و بینی را نگاه دارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کارگر شده باشد
جلد خود را بجامه گرم بپوشانند و نزدیک آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد
و بمالد و به روغنهای گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و
فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن انداخته باشند و ضماد تنه و سیر حافظ فساد است و
درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و
روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت شراب
نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
قرار گیرد و بستر سوار شود و پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی
پای تواند جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه
در آب جوشانیده و اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود
باید که نشتر زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی
در سرکه و آب حل کنند و طلا نماید و بعد آن بشراب نیم گرم یا از آب سرکه بشوید و مکرر چنین کنند و
اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم
در تدبیر نگاهداشتن رنگ روی هر که در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی
لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کثیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی
و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان سیده در آب جوشانیده طلا نمودن نیز مفید بود و
مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آن مالیده شود نیز درین باب [illegible]

وبعضے عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل بجسم در تدبیر باز داشتن
مضرت آبهای مختلفه پیاز بسیار کرد و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد آمی آمیزد و حرکت دهد یا گل
شهر همراه خود دارد و با آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کنند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زائل کنند طریق طبخ اینست که آب را
اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ازان صاف کرده بکار برند و طریق
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که ازوی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین چوبها
صوف پاکیزه ندافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف برآید و فرو نمی چکد در دیگ تا آب صوف را امتحان همی کنند هرگاه شیرین شود
صوف را برداشته در ظرفی بفشارند همین سان هر قدر که بخواهند بگیرند چون دو ثلث را عرق [illegible]
باشند آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سوم آنکه دو قدح
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله [illegible]
و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون ز
سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز
سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراط
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریایی بقدر برنج در یک
یکدو بار با گلاب پیوسته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آ

[illegible]

از قلا رفت آن را فع مضرت آبهاست و آب شور با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
در عرق خرنوب اندر آب انداخته و نهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب نشتی را
بشراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای الیسا ده را میوه های سرد باز دارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که
طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشد محل ششم در بیان آشیائی که
مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دوامی باشد یا مستعد
باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه حاره را
در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چرا که هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض مناسب
طبع خود را و اگر در اثنای راه بمرضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد او
امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان و طین مختوم و نارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و اشیاء مذکوره در منع گزیدن هوام
و دفع مضرت سموم مشروبه قائم مقام تریاق فاروق اند و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکنند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از بخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ

وسم حیوانات بوام میگریزند وآنرا دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود شم
گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت او
وآن دود و کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزند و آب حلتیت و
ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب با
ببرد در سوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند دا عقرب نزد
نمیکند و اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور میگریزد فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در
دماهای که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
بایشان مخصوص باشد اینست که گاه باشد بعض مردمان را در ابتداء ایام بودن
در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا تما
تمام بیرون آید پس اگر افراط کند بسبب معده بوانارد مانند آنها که معده را قوی کنند چه
و اگر اول مقویات معده تناول نمود و بر کشتی سوار شود اولی و انسب است و چنانکه خوردن
تخم کرفس منع میکند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس بخورد و سرکه پخته اگر بخورند دیگ
مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصا اگر اندک پودینه نیز با آنها یار باشد و همچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و
زرور و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه
بر فم معده ضماد کنند تا نوبت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن لیمو
ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود فایده
میکند و همچنین تمر هندی خصوصا افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و

سپیج حموضات مقوی معده درین باب نافع اند واز خواص فیروزه است که دارندهٔ آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضا
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است ساحل قوم در تدبیر غریق الماء آن
است که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید یا زنیب
فلفل یا در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند زورق دوم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص ببیانند و علاج آنها
ماهی سرد شده خصوصاً که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردن است با آب
پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
کل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود و مهره سنگ آبی القدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و بادارچینی و جنطیانا رومی از هر یک
مثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد واگر
خارپشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه و غاریقون و تخم
سفید کیترا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر جهد بر مرد طرف رود اگر نتواند رسید نفخه به موضع رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آب تضمید کنند مار دریایی
علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزیده او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد که در علاج
ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید بود دو نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا
میشود و سر ما گیرد و خدر شود و بمیرد علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و سرکه نیمگرم طلا کردن

و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن کژدم دریائی علاج
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده
از عسل و نمک و بوره و ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالد و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو
و روغن گاو و نهند و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصا گزیده تمساح را و همچنین گ
تمساح تریاق گزیدن او ست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر
موضع گزیده او را هر روز و از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی
ادبول میکنند و بشناسان طب اسیکوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزین باشد در هر سال موضع گزیده او
شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر
بمالد پس باد اینکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق در
علاج بقول کلی علاج تمام میشود بسه چیز اول تدبیر دوم ادویه سوم اعمال
متضمن است بسه فرسخ فرسخ اول در تدبیر و او آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف
کنند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن من جهة
کیفیت حکم ادویه است زیراکه تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید غیر آن همچو
ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیراکه علاج بضد میبا
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه
احکام خاصه اند و آن اینست که گاهی غذا نمید هند چنانچه در بحران و وقت
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار

در علاج علاج

در تدبیر

آنچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوة وقوی الهضم بود ودر بدنش اخلاط کثیره یارديه باشند
ند بقول دفواکه وگاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوة والهضم بود ودر بدنش
لاج بتغذیه باشد مانند گوشت وزردی بیضه تخم مرغ وگاهی غذا امید هند که در کیفیت وکمیت
باشد واین قسم بود که جمع شود با ضعف شهوت وهضم امتلای بدنی وگاهی غذا امیدهند که
یاده باشد در کیفیت وکمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد وبخورد
ذای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود وغلیظ را هم فاسد نکند وغذا اگرچه
دوست قوت ست لیکن دشمن او نیز ست پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
دهند وهر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد وچندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد واین در صورتی ست که قوت تحمل کند والا واجب است اگرچه
حران باشد فرع دوم در علاج بالدوا برای او سه قاعده وشش فائده ست قاعده اول در کیفیت
بیمار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس پس اول باید معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حارست یا
قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر درهم دهند یا دو درهم واختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده از آن واین حاصل میشود بحدس بلکه صناعی از
اشیای که آن طبیعت عضو ومقدار مرض وجنس وسن وعادت وفصل وصناعت وبلد وسحنه و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است بچهار امور مزاج وخلقت ووضع وقوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ وعارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار در ینصورت احتیاج میشود به تبرید کثیر واگر باشد مزاج حار مانند قلب وعارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکنند بدوا که
ضعیف باشد در وزن ودر درجه واین برای چند سبب بود یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

تجویف دارد و از جانبین یعنی از خارج و داخل یا از جانب واحد پس کفایت کند ادرار دو جهتی
و اعضائیکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوای قوی اما وضع پس عضویکه قریب باشد که
میسکن در آن دوائیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی ازو
قوت پس عضو ذکی الحس شریف در رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود و مواد چنین اعضا بغیر قابض تا که نگهدارد قوت را هم
و نه استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوائیکه در کیفیت سمی باشد مانند سیجار و نه [illegible]
کرده شود مواد آنها بیک دفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند ادویه
ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوائی قوی و همچنین اگر مریض نانی باشد و سن شیخو
و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعت گازری و بلد شمالی دلالت
کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکیفیت پس درینوقت بلا خوف
بر استعمال ادویه قویه الحدة جرأت کنند حتی دوائیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شریت
قاعده سوم قانون وقت است و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام
مرض است اگر ابتدا باشد ابتدا استعمال کرده شود رادع فقط و در تزید رادع با ...
انتها فقط مرخیات محلله و در وقت انحطاط فقط محللات صرفه فائده اول
امراض ترکیب تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیه مذکور است و در اینجا علاج امراض
سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر
باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد
استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل اوست و معدل هر خلط
اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت است از آنکه قوام خلط باعتدال آید تا که

در قانون وقت

فعال فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شروط استفراغ قوی دو آن ده است یکی امتلا
مناسبت کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
مسهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
ذات پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری
و فربهی و تخلخل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد ذرب و قروح امعا مانع است ششم
سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است
دهم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود به استفراغ آن به دوای قوی بلکه
علی التدریج قلیل قلیل به دوای لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده
شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد به بدن بکمیت و کیفیت خود
دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد
در غثیان باشد بالقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
طبعی و بمسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر با دارو ماده مقعر باسهال
پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر
آنکه ماده مهیاج باشد و عضو که نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت و
مشارک بود بما ذوف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف
بسوی اخس از و که مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب
میکنند بمحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در دو جهت بعید
باشد بلکه در یک جهت اطول بود آنجهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نشود و بسوی پای چپ بلکه باید جذب کرده شود بسوی پای راست و این قید
ست و یا بسوی دست چپ سزاوار است که جذب کرده نشود با امتلاء و هرگاه کرده
فصد در استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس بر خصوصیت ابتدا کرده شود و بعد آن
غالب شود و بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود و آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی
استفراغ کرده شود خلط غالب اولا بعد آن فصد کرده شود و باید که درمیان فصد و
مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب دوا در جاییکه واجب باشد فصد
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رداءت کیفیت ماده و گاهی برای
یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای التقدم بالحفظ برای
معتاد باشد بامراض و دوای مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصه
در روست و رسیدن قوت دوا المجاری حاجت نیست و خواب بر دوای ضعیفه
یا ضعف عمل دوا است و بر قوی قوی میکند عمل آن را و نخوردن زیاده از آب گرم
میان دو دوا را قبل از عمل دوا اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعة و باید که
مسهل و قی شی لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و دوا اسهال نکند و ممکن
تسکین کرده شود دوا لا حرکت داده شود و بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله
دو مسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکره پیدا آید و مواد طرف
رئیسه مائل شود واجب است که فصد کنند **فائده دوم** در بیان قی و آن
و بصر را تیز گرداند و ثقل سر زائل نماید و قروح کلیه و مثانه را النفع میسازد و برای امراض
مانند استسقا و جذام و عرق النساء و نقرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض

ن اختیاری ضعیف و ربیع است و بقراط فصاس میشود و حفظ صحت کسیکه قی در یکماه
دو مرتبه بلی دربی غیر حفظ دوره عادت خود کند و بهتر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان بلی
شنع کثیر خورده یا سقیات خورده قی کند طبعی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
سل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب قی اضطراری وقتیکه بهر
جت افتد از آب نیمگرم و نمک بسبب حاجت کرده کند و بعد از قی گلقند و سکنجبین
نمکی مصطگی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب یخنی دهند اما آنکه برای ازالهٔ مرض کنند اگر غرض
رن تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
شد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
یک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کند **فائده سیوم** در بیان حقنه بقراط
مبحث حقنه
ستخراج کرده و او را از طائر لکلک او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوای بعمل مخصوص با امعا
راه مقعد رسانند و هر دوائیکه برحم از راه قبل رسانند و او معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعا و جذب میکند مواد را از اعلی بدن و دوای حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
لث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل
استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگی و اندکی شوربا با توابل حاره بخورانند
ر خلو معده نشاید و غذا دران روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه مسهله قریب ترکیب
طبوخات مسهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و هلیلجات
نه اقسام است و در امراض گرم مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و وقتیکه
ن طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود **فرسخ سیوم** در استعمال بید آن

برشش قسم است اما آنکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلوست و این هرسه را به
ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بر دو کس باید یکی آ
خون از مقدار طبعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوة و دوم آنکه متغیر الکیفیة باشد بالف
بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دوازده سالگ
یعنی پیش از چهارده سالگی جائز نیست و فینکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در
خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید
نیز در حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و اورده که در دست میکشایند شش
قیفال یعنی سرارو شبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکن
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن م
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ماتحت گردن میکند حبل ال
حکم او بر قول قدما و شیخ بوعلی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسیلم موضع فصد او مابین خنصر و بنصر است شم
و چون خون او غلیظ است بهتر آنست که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند و ا
اوجاع کبد را و چپ اوجاع طحال و دل را مفید است و شش م از هر طرف که باشد نفع
دمی باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارد و اورده که در پای گشایند
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است ادرار طمث بقوت میکند و تنقیح اف
و قائم مقام عرق النساست و جهت خارش ران و خصیه و تعفیب و قروح آنها
اما زیاده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گو زانوست حکمش صافن ست

در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن است عرق النسا
و وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهة دوالی و
نقرس نافع است و برین رگ چند گره میباشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریب شتالنگ
یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر است باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد
عرق جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه او منتصب است ما بین حاجبین
فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
عرق تحت اللسان که در باطن ذقن میباشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد
و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حائض و
کودکی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی مناسب بود
استاد مرحوم زنی را که در اثنای فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند ازین
تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط و شرط
یاسکے زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن
باعضای رئیسه نمیرسد چه روح را کم استفراغ میکند و هرگاه که ماده در عضو جمع شود و کشیده
شد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
منع است لیکن بهتر آنست که بتاریخ شانزدهم و هفتدهم باشد در وقتیکه مائل بگرمی هوا باشد
ابتدا ساعت دوم و گرنه در ساعت سیوم بلکه چهارم و در سر یا مقرر کرده اند و حجامت بر مقدم
راس صداع را مفید است لیکن بحس و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفهٔ اکحل بود

وما بین الفخذین خلیفه باسلیق وحجامت بر نقره برای رمد وبخر و قلاع وثقل اجفان
لیکن نسیان آرد وحجامت بر بطن وما یلی ثدی وفخذین در نقرس وبواسیر ودا الفیل
مفید وحجامت بر ساق قریب فصد صافن ست وحجامت بلا شرط یا بانار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند وبرای تحلیل ریاح وتسکین درد ریاح
ومحجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند وطریق او که بالفعل مروج ست آنست که
را افروخته محجمه بر آن منکب میسازند بیان سیوم در بیان علق وآن کرمیست که در آب میباشد
جذب خون در آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق ودیگر اورام هر جا که باشد استعمال
میکنند وایضاً در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز ست وگفته اند که علق جذب میکند
مگر خون فاسد را وشرائط که در حجامت مذکور ست اینجا هم همان اعتبار ست لیکن در
معمول ست که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق بازین
ورکین میکنند مقام دوصیت در امر معالجه که باعث بصیرت ست باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند وشرب مسهل وقی عادت کنند
ودر هر جا که تدبیر باسهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند واگر حاجت از ضعف بر بنا بهم
باقوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب ست که ابتدا از قوی
کنند ودر معالجه بر یک دوا قائم نباشند که موجب الفت عدم انفعال طبیعت است ودر
لائق نیست که بدوست کسی بر غلط ودیگر زیبی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو
جرات مکن بر ادویه قویه در فصول قویه وجائیکه ممکن باشد تدبیر باغذیه رجوع بادویه نکند
هر گاه شناخته نشود مرض که حارست یا بارد پس جرات مکن بر دوای مفرط الکیفیه بلکه استعمال
تعیین مشترک النفع در نصورت بهتر ست وهر گاه جمع شود مرض وعرض پس ...

مبحث
[illegible]

بعلاج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول درد را تسکین کن بعد از ان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه و اغذیه مفرده و آن بر یک میل و دو رفیق مشتمل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوائی مفرد آنرا گویند که ترکیب صناعی در و نباشد. **رفیق اول** در احکام ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب گذشت و آن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه و آن چهار فرسخ است **فرسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن ببدن معتدل متغیر گردیدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آن را معتدل گویند و اگر تغیر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغیر خفی محسوس شود آنرا درجهٔ اول نامند و اگر تغیر محسوس غیر مفرط سازد آنرا درجه ثانی و اگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوائی سمی هم خوانند و هر یکی ازین درجات را تهنی می باشد که آنرا اول و اوسط و آخر درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار از ان جهت ساختیم که تا فرق شود درمیان معتدل و درجه اول چه در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بخلاف درجه اول **فرسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ متشابہ باشد بعناصر
آن را مزاج اوّلے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب
یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اوّلے کیفیتے
در ممتزج ظاہر شود آن را مزاج ثانے گویند چنان روع و تحلیل و تسبیر
جزء آن کہ غیر کیفیات اربعہ ست پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القو
نیست زیرا کہ مزاج ثانے لازمہ مزاج اولے ست چہ ہر چہ گرم ست یا
سرد لامحالہ تحلیل و ردع و امثال آن کہ از آثار مزاج ثانوی ست
در وے موجود ست اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر
ادویہ کہ قوت آن مرکب بود از قواے متعددہ متضاد کہ ازانہا آثار مختلفہ
شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزا
ثانے مرکب باشد از اشیاء ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب ا
عناصر بود پس براے آن مرکب ازین اشیاء مزاج ثانے حادث
وازو افعال متخالفہ صادر شوند چون ردع و تحلیل یا متوافقہ ہمچو فقط
روع یا فقط تحلیل یا متضاد مانند حرارت و برودت یا اسہال و
قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او مفرد و طبعے باشد مانند شیر
با وجود بودنش مفرد از مائیت و جبنیت و سمنیت مرکب ست و
ہر سہ از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القو
حقیقے گویند و اگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سر
انگورے کہ ازو آثار متخالفہ صادر مے شوند آن را مرکب القو

بے نامند واگر مزاج ثانے منافے را از اثر موافق آثار اجزاے مفرد
ت ہمچو معاجین وغیرہ آنرا مرکب متوافقۃ القوۃ خوانند چہ اگر
ثر میکند ہر واحد ازین مفرد بہ اثر واحد و اگر مخالف آثار است مثلاً
ہم تسخین کند و ہم تبرید چنانچہ گل سرخ کہ مرکب ست از اجزای
لطیفہ منفذہ و اجزاے ارضیہ مکثفہ پس اثر میکند ہر واحد ازین
جزا مفرد بہ اثر خود و صادر میگردد ازان آثار متضادہ
ان حرارت و برودت ازا متضادۃ القوے گویند و اگر اثر موافق صورت
عیہ ست مانند فعل حجر الیہود در تفتیت حصات آنرا ذوالخاصیۃ نامند
مانند کہ مزاج ثانے گاہے چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط میباشد
آتش اجزاے او را سوختن نمیتواند ہمچو طلا و گاہے ازین ضعیف
میباشد کہ آتش اجزایش مے سوزاند مانند یاقوت و گاہے
ازین ہم ضعیف میباشد کہ صرف پختن اجزایش را تحلیل میکند
مانند عدس و گاہے ازین ہم سست تر میباشد کہ شستن اجزایش
تحلیل مے نماید مانند کاسنی فرع سیوم در بیان فعل ادویہ
پوشیدہ نماند کہ تاثیر دوا در بدن انسان بر چہار نوع است یکے آنکہ
اثرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز کہ ضماد آن تقریح میکند
و در داخل کلا ہیچ ازین اثر ظاہر نمیگردد دوم آنکہ یا فقط در داخل میباشد
مانند سفیدہ کاشغری کہ در خوردن ہلاک میکند و در ضماد ہیچ نقصان
نمے نماید سیوم آنکہ در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

کہ از استعمال خارج و داخل سردے میناید چہارم آنکہ تاثیر خارج
تاثیر واسطے باشد مانند کشنیز ترکہ ہرگاہ ضماد کنند تحلیل اورام
حے خنازیر را و در خوردن سردے میساز د فرسخ چہارم در شناخت
قوت ادویہ بدانکہ قوت ادویہ بدو نہج شناختہ میشود نہج اول تجربہ
و اعتماد کردہ میشود بران ہفت شرائط شرط اول آنکہ بربدن انسان
استعمال نمایند شرط دوم آنکہ دوا خالے از کیفیت عرضے باشد ما
آب گرم شرط سیوم آنکہ در امراض متضاد مستعمل شود شرط چہارم
در امراض بسیط استعمال نمودہ آید شرط پنجم آنکہ قوت دوا برابر قوت مرض
شرط ششم آنکہ تاثیر دوا اولے باشد شرط ہفتم آنکہ تاثیر دوا دائی یا اکثری
باشد نہج دوم قیاس ست و اعتماد کردہ میشود بر قواے ادویہ بر سہ
وجہ اول طعم ست و او بسبب مادہ و فاعل مختلف میباشد اما مادہ پس
یا لطیف ست یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سہ قسم ست یا حرارت ست
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز ست و لطیف بارد ترش لطیف
معتدل دسم و کثیف حار تلخ ست و کثیف بارد عفص و کثیف
معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد قابض
متوسط معتدل تفہ و این دلالت قوے ست وجہ دوم
بوئے ادویہ ست پس بوئے تیز و بسیار قوے مانند بوئے
وزنق براے حرارت ست و بوے ملائم و نبودن او براے
و این از طعم ضعیف ست چرا کہ گاہے برخلاف این یافتہ میشود مانند

که با وجود قوت رایحه سرد است وجه سیوم رنگ است و وجه استدلال او آنست
که سردی جزو تر را سفید و جزو خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
دلالت ضعیف تر است چرا که گاه سبب دوا با وجود سفیدی گرم یافته میشود مانند آهک
و گاهی بسبب طعم و رایحه در رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت
و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس درین ممتزج طعم یا رایحه
یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال
این غلطی این است که در یک رطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کرده شود پس این مرکب با وجود
سفیدی رنگ نهایت حار میباشد و پر ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای
دوای واحد که شیر است موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست یعنی آنکه چیزیکه
بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از آنست و وجه
این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تخلخل متساوی باشند پس هر کدام
که قبول اشتعال زودتر کند جزو ناری در دوا اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر حرارت
و برودت بزودی کند آن کیفیت در و قوی تر از دیگر است بشرطیکه قوت مؤثر
و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن
مشتمل بر بیست و هشت فرع است فرع اول در حرف الالف ابریسم بکسر اول و
ثالث و فتح سین مهمله بفارسی ابریشم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود
می تند در اول گرم و خشک است لغایت مقوی دل مفرح طبعی و باه و جهت خفقان ضعف
معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او

ابریسم

مضر گرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مروارید سوخته
است و بهترین طریق استعمال او ریزه بمقراض کردن است اترج بفارسے بالنگ
و بهندی بجوراگویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و
خشک و برگ و شگوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در ا
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی دل
و دماغ و معده و مفرح و مبهی و طبیخ خشک او مسکن قے غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش ع
و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش در جمیع
افعال مانند پوست او و با قوت اسهل و دو مثقال از مقشر او معادم جمیع سموم حیوانی و تریاق
فاروق است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و اشامیدن یکدرم از مقشر او بغایت
و کشنده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بواسیر شرباً و طلاءً بغایت مفید و اگر کسی با آن ندید کند
با او نزدیکی نکند و مجرب است و برگ او هاضم و مفتح سده و مجفف و محلل و ملطف و شگوفه او در افعال مثل
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و کبد
و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و بدلش
آب نارنج و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حار
و مورث قولنج و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوای وبائی ا
و روغن او که پوست خالص شش عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هریک یکرطل
دو رطل روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته تا سه نوبت
بعد از آن صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و ا
تپ بلغم و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس

و آرام نافع اجاص بفارسی آلو بخارا نامند و مراد از مرآلو سیاه و بزرگ است در اول سرد
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و
حمیات تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال است و نقوع
او جهت قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او منبت
الحصاة است و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و
مسکن تشنگی و در تبهای حاره و سایر آثار مثل آب اوست و مضر و باغ و مصلحش عناب و مضر معده
و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلو صحرائی است
شربتش تا نیم رطل ارز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت
و برودت معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت
حادث میکند لهذا متاخرین مخصوص باصحاب دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساشی گویند
غذایش بیشتر وارد سعیدا و در تقویت قوی تر از اقسام او سد ده و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت زحیر و اسهال و سحج و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و باهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با ملیه گرده بر جهت
افراط اسهال و سحج بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
حاری معده و امعا و با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج کردن
سفید کردن او بهم سد جهت قطع رعاف مجرب است و حقنه آب مغسول او جهت سحج
امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخا و گندم خیسانیدن و با شیر و شکر
است و بدلش آرد جو مغسول آروی بیخ زیستنی هندی و مشهور است و کچالو هم از قسم او
در اطراف او میباشد مایل بسردی است مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و ثقیل

ارز

آروی … که از ان بنده میگویند ۱۲

ومضر بحنجره و مصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن است و گیالو در خواص قریب بآ...
مگر آنکه مضرت به حنجره نسبت به آن زیاده است و گویند آن را بعربی قلقاس نامند اسطوخودوس
بهندی دهار و نامند در اول دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی و آجزای بارده او کثیر...
این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و باقوت قابضه مقوی بدن و دل و احشا و...
ارواح دماغی بتعدیل و تلطیف او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و...
عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سوداوی دماغ و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مضر صفراوی...
و مغثی محرورین و معطش و مصلحش سکنجبین و مضر ششی و مصلحش کثیرا و صمغ و بدلش در تنقیه سودا...
افتیمون و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم است آس بفارسی مورد نامند در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و قاطع خون و نفث الدم مقوی دل و معده و احشا و مدر بول و جهت نزلات و نسبت...
حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضماد برگ او با نار و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت...
اعضا تا تهیج مجرب و چون آمله کهنه در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد بالسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس...
و در اورام حضض و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بخوابی و مصلحش بنفشه...
بیخ گیاه است مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک ملطف و مدر و مفتح و محلل
و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و...
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و ادرار
حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و النقرس نافع و مضر ریه و مصلحش مویزج و بدلش
وزن او دوج و زرنبیل است یا نصف او خولنجان و نصف او دوج و قدر شربتش از...
تا سه مثقال است اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر...

وترد گویند معتدل است و ملین طبع و اسرع الهضم و کم نفخ تر از سائر بقولات و جهت امراض
سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد و تش و سل مجرب است و مضر بارد المزاج و
مصلحش پختن او با روغن بادام و بدلش خرفه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال تخمش
جهت وجع الفؤاد و تشیره او جهت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت
او دو درم **اشنه** بفارسی دواله و بهندی چهریلیه نامند قسمی از گیاه است در اول گرم
و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم رسد بهتر و مفتح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و معده و دل
و جگر و مفرح و جهت رفع خفقان و غشیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا سه
درم و مضر اسعاد و مصلحش انیسون و بدلش هموزن او قردمانا است **افتیمون** بهندی اکاس
بیل و امربیل نامند و آن نباتیست بسیار سرخ و غیر مربع او مثل خیاط و طعمش تلخ و در سیوم
گرم و در دوم خشک محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغی و کرم معده و
سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و منقیه سودا و بعد یل
چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال تخمیر
بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ضعیف الترکیب است
زیاده از یکدو جوش نباید داد یا آورا در پوتلی بسته اندازند و قدر شربتش تا سه مثقال و
در مطبوخ تا ده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق
پیران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است
و مثل او حاشا **افسنتین** بهندی مچتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم و در آخر
اول خشک و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه
و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم مشروبه

و ملذوعه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون
روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها کاز رطوبت باشد
موثر و مجرب است و قدر شربتش دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و قطور او با زهره
و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم و طلای سائیده او با موم و روغن گا
جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال
در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش افسنتین و قدر محرور شربت
بدلش جهت معده بوزن آن اسارون و نصف او هلیله زرد و به جهت جگر عصاره غافث
او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و تفتیح سده و بر تخمش
افیون | هضم مفید افیون بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش بهندی افیم و اهیم نامند
از و شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب
شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گدازد قوی الرائحه باشد در چهارم سرد و خشک
و از خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفث اخلاط و تحلیل
حیوانی و جهت سحج و اسهال و قرحه امعاء مفرط و ضیق النفس و ورم سفید و ضماد او جهت
سر و تجفیف قروح و با شیر دختر و زعفران جهت نقرس حار و ورد و فتیله او با مر و زعفران
جهت زحیر مجرب و در معاجین تا ده یه مرکبه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صداع
حار و قطورش با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مسقط اشتها و قو
بشرط مداومت و مفسد فهم و مصلحش جند بیدستر و دارچینی و قرنفل و بدلش مثل او بزر البنج و کوکنار
بیخ لفاح و در اقتباس طباشیر کافور و کهربا و قدر شربتش از یکحبه تا چهار قیراط و زیاده
اقحوان | یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده اقحوان اباعربی بابونه کوهی و گاو چشم و بهندی مرهتی

سیوم گرم و در دوم خشک سخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض
اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر
شربتش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیفتر است
اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارتش بیوست
او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و صلب مفاصل و درد جگر و
معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انثیین و مصلحش
شیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درم آمله
بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندی است و مستعمل مقشر بیدانه و گویند آنچه در شیر
شبانروز بخیسانند پس از ان جوشداده و از غربال بیرون کنند شیر آمله است و ثمر دار
تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد از ان خشک کنند و در شیر تا پرورده در دوم سرد و در سیوم خشک
و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض
باه و قاطع قی و تشنگی و آب ... خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات معده و مقوی
چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق لبصر است و آمله مقشر و قند سفید
گرفته پنج درم با آب گرم هر روز بخورد برای تشنج و جرب بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باه
تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی تخمیر و
مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و
سیاه کردن مو رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند و مضر سپرز و مبرودین و
مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال ... هلیله
کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از سه درم

انبرباریس | تا پنجدرم و مطبوخ ماده دوم ست انبرباریس در فارسی زرشک و بهندی زا
در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آ
زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو نصف آب زرشک و با شکر بقوام آورند جهت
سموم قتاله و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیر بنها و بدل او ثلثش گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است
انبه | شربت از آب او تا بست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال
بفارسی انبه و نغزک و در هندی آنب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک گویند نارسیده او در اول
و بهترین او شیرین و بی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
درد سر بارد و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب
نزف الدم و طلای شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ
و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو
قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و
صفرا است و مضعف جگر و مصلح آن سونیز نزد اوستاد و شیر و خسته او مصلح اوستاد
حضرت جدی غفرالله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد افشرده فالسه استعمال میدر

…عمال آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در موسم گرم بدون سرد کرده خوردن موجب
…انحراف مزاج ست و اول ورا از دست بملائم نموده چند قطره بیندازند و بعد آن از دهن شلیده
…بخورند و خوردن او کاروبریده اگرچه پسند طبع ست مگر از جرم و ریشه او احتیاط میشود و حادث
…نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند انفحه بفارسی پنیرمایه و بهندی جسته نامند پنیرمایه حیوان
…گرم و خشک ست جاذ و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و سحج ست از خواص او
…آنکه هر ذائب را جامد و کل جامد را ذائب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا منجمد
شده باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و پنیرمایه خرگوش بالخاصیة
…همه خواص قوی تر ست و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کنند رعاف بند نماید و پنیرمایه
…گور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل القدر بخودی بغایت ممد اند و قدر شربتش تا نیم
مثقال انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و
…لات و مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعده و سل نافع و مضر
…برودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او رز شکی و قدر شربتش یک مثقال از عصاره او یک درم
…میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد او ستاد در اول گرم و در وسط دوم تر است
…ح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق استعمال
…آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بید مشک و عرق
کیوره زده یک دو گهڑی بگذارند بعد از ان میل فرمایند و در سائر افعال قوی میگردد و مضرتهای
او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سائر اعضا و تسهیل و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سدد
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خفقان و جهت خفقان مفید

انفحه
انجبار
انبه
انیسون

وقدر شربتش از دو درم تا پنج درم و مضر اسهال و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبث

اهلیلج اصفر — مثلها مجرب است اہلیلج اصفر بفارسی ہلیلہ زرد و بہندی ہڑ زرد و ہلیکی ناسفته بهترین

مایل بسرخی با ملاست است و آن نخراست در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل صفرا و

بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و جرم او و جرم سایر ہلیلجات محدث قولنج اند

آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و جذام و صداع و غشیان و حمیات مرکبه و دا

و مشعود و بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته اند که استعمال ہلیلجات در حمیات نه

نع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره ہلیله

قوی الفعل است مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنج درم و در

مطبوخ از هفت درم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست

اهلیلج سیاه هندی — گویند مازو بدل اوست اہلیلج ہندی را اسود نیز گویند و بفارسی ہلیلہ سیاہ و بہندی

ہڑ نامند و وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر

نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش ہلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مازو و قدر

اهلیلج کابلی — از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال اہلیلج کابلی بفارسی ہلیلہ

و بہندی انبیا ہڑ و بڑی ہڑ نامند بهترین او بالیده و سیاه و مایل بزردی است در

معتدل و در اول خشک و بعضی او را ہلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و صفرا

محلول با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام ہلیله و قوی تر از ہلیله زرد و سیاه و آنچه ہلیله زرد

میکند ابهم منماید و از ہلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه

و بدلش ہلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فواید

بابونج — دیگر کبابه مرقوم است فرسخ دوم در حرف الباء الموحدة التازی مع الفارسی با

در فارسی بابونه و بهندی سونهل مرهتی نامند در جمیع اجزا مثل اقحوان است در دوم گرم در آخر اول خشک محلل بی جذب منضج و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی و مرکبه و درد سر و نزلات و تسکین درد باه و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و مضر حلق مصلحش عسل و شربت انار و بدلش تیمجوم و قدر شربتش تا سه مثقال و تنجیح او گرم و خشکست و در افعال قوی تر از گل او

باذرنجبویه

و مثقال او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است باذرنجبویه معرب باذرنگبویه فارسیست بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوطن راقمسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت خفقان و فواق و دفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بیست درم و مضر گرده مصلحش و صمغ عربی است و کند رو بدلش و روزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیف تر

بالنگو

از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال و معدی و دموی که از اسهال باشد با گلاب مجرب و جهت خشونت زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است

برسیاوشان

برسیاوشان لغت یونانیست لفارسی پرسیاوشان و لعربی شعر الجبار و بهندی راج هنس نامند و آن نباتیست معتدل مایل گرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و سینه و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً و ضماداً نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و بدلش جهت آلام شش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس

بزرقطونا

است و قدر شربتش از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بست درم بزرقطونا مشهور است لفارسی تخم سنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه و قسم سوم سرد و در دوم تر و سیاه او با پوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

وبود اده او قابض وجهت تپهائی حاره وغلیان خون وخشونت سینه وزبان وعلل حار
وسرفه وضماد او بآب دهن جهت دبل مجرب وضماد کوبیده او که با مشل او روغن گل و پوست
خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره وتسکین درد آن مجرب ومضعف عصب ومفسد اشتها
ومصلح آن عسل وسکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در تفتیح تخم کتان و در سرفه وخشونت
حلق وامثال آن بهدانه وقدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او کشنده
بسفایج است بسفایج بیخیست مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گره رشیهای بر آمده و اندرون
آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل است
و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع و مفرح
بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون مثقال او را جوشانیده
با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده و فرسنه و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن بسیار و نشاسته بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون و
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بسباسه بفارسی جاوتری و بزبان هندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوز بوا است
که بر جوز چسپیده میبود و بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلس البول و نفث الدم و درد سپرز از سوده و سعوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع معده
بسد گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوز بوا و قدر شربتش تا سه درم بسد
بتخفیف سین و بتشدید آن نیز لغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

دهندی جرمونگا نامند و آن سنگیست در اول سرد و در دوم خشک مفتح و قابض و قاطع
نزف الدم و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه
و سپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت
قطع نزف الدم باطنی مجربست خصوصاً سوخته او و محرق و مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی
دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر
شربتش تا یکمثقال و اولی استعمال محرق اوست بصل بفارسی پیاز نامند و بری و بستانی میباشد بصل
بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و
مفتح سدد و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و اختلاف
آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و
مطبوخ مهرائی او کثیر الغذا و ملین طبع و نخچته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز و
برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصاً چون سه
صد مثقال از ان در سه روز بخورد بغایت مجربست و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده
و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با مومیائی سوخته و کافور
جهت آکله مجرب و مصدع محرورین و مصلحش آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم و خشک
با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یکمثقال بطیخ لغت رومیست بفارسی خربزه و بهندی بطیخ
کهربوجه نامند نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر بقدر شیرینی مائل بحرارت و بهترین
او شیرین کم آب نازک بجرم و بهترین ناشیرین او همانست که خربزه کرک باشد و مثل سایر
اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن بنسبت و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت
و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و سریع النفوذ

و مدر عرق و شیر و مسهل آنچه بادر ساید و مصلح حال گردد و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد مضعف
سرگرد و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده باشد و تخم
در اول گرم و در دوم تر ملین و تبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت درد سینه و سرفه حاره و
خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت دوا
بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب
تخم بطیخ هندی — و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنج درم بطیخ هندی بفارسی خربوزه هندی
و سبز نرم هندوانه و در هندی تربوز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و با سکنجبین جهت تفتیح سده و یرقان و با شیر خشت و مانند آن جهت تبهای
حاره مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش
گلقند و عسل و در مزاجی که صفرا غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
و در امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و تخم او در دوم
سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو ست و در اخراج حصاة و انحدار خربوزه از معده که
بقلة حامضه — مجرب ست و قدر شربت او تا پنج درم بقلة حامضه در هندی ساگ چوکه نامند و
تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ ست و در افعال مثل حماض مضر عصب
بقلة الحمقا — و مصلحش عسل بقلة الحمقا نبات ست بفارسی خرفه و بهندی خلفه و قسم خورد را
در سیوم سرد و تر گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف
و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و جهت حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت
و تبهای حاره و در دفع حب القرع و درد مثانه و درد سر حار نافع و تا شامیدن او باعث
قطع تپ مجرب ست و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و مضر باه.

وضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او
در جمیع افعال مانند آب ادوا و از آن ضعیفتر و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده
بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزرقطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده او
ملین طبیعت است بقلة یمانیه بناتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در دوم بقلة یمانیه
سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و مطفی اهم
مضر سپرز و دبن و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک و از او جهت
امراض حاره و اورام شربا و ضمادا نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بهندی بهیرا نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل پوست بلیلج
او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض مقوی معده و اشتها و بالخاصیه
مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو
ده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ان و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بنوسا نامند بنفسج
در اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل
صفرا و منضج و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و سموم و محلل اورام
ست صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درگرده
ات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
م او تا چهار درم با آب سرد جهت رفع اسهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل
ار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از افیون و بدلش نیلوفر و برگ
ی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

در دهن بنفشه سرد و تر بسوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و نطول او در علیل
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوطا او جهت درد سر حار و نجوابی سفید بدلش روغن
بورق — و ترکیب او در مرکبات مشهور است بورق بفارسی بوره نامند سفید سبک پر سوراخ دارمنی نام
سرخ را نطرون و در اکثر مستعمل ارمنی است و در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون لطافه
و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلا آن و مقادم سموم و منفد سده و محرک قی و مضعف
مثانه و مصلح صمغ عربی و بدلش نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک درم تا دو درم و قسمی
بوزیدان — او را از نیم درم تا یکدرم بوزیدان هندی ستاور نامند بیخیست سفید دراز طول انگشتی در
دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مسمن و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و مفتح
جگر و سپرز و منقی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابه
اخلاط غلیظه و باقر دما برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل خردل و بدلش دو
بهمن — او بهمن سفید گویند بوزنش وج و قدر شربت آن تا مثقال بهمن بلغت فارسی اسم بیخ
که منبت او کوهستانست سفید و سرخ میباشد سفید در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و ملین قولنج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده
و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه و مضر
و مصلحش انیسون و کثیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تو ... ی
بهمنزی — لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است بهندی می ...
بیض — مشهور است لعاب بیا دارد و دافع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی بیض مراد از
تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و تر.
است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر

ودر اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و باهی و مقوی دل و بدن جهت افت الدم
و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و برادهٔ قضیب گاو و کوهی و پنیر مایهٔ شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاة گرده و بهق و نیم پخت او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار ریختهٔ او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و بردحیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خام
و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع
حار مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و تقویه سوخته او جهت رعاف
و ثولول مجرب و قدر شربت تخم او پخته و تا پانزده عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول
از فرسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پادزهر معدنی و پادزهر
بلعربی حجر السم و بهندی زهر مهره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازده جوا و مناد است جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت
و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مفرح و رادع اورام حاره
و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفع سم از شش نخود تا دو دانگ
و در سائر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ صحت و مانع
از ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه است پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس
است در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک مقوی جمیع اعضا و مفرح و تریاق سموم
و در خواص مثل معدنی است لیکن محرور المزاج بغایت مضر است و طلای او با آب ریحان جهت
گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که بر روی سنگ

پادزهر معدنی

پادزهر حیوانی

پپیتا

همراه گلاب یا عرق کیوره یا عرق بیدمشک سائیده بدهند پپیتا تخمیست مدور غیر تا
مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو
در آب سائیده بخورند برای درد پیچش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات دو سه
منفعت تمام می بخشد. و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخو
لرزه تپ موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در مشهد
بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد بعضی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد و در بعضی اعضا انتشار
تیرگی و کبودت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوای دیگر در گلاب
بازاران مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار
میگردد انتهی کلامه و روغن او که از اوراق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده نیار
شخصی را که سم داده باشند و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش
برای فالج بسیار نافع است و شراب او که لبست و پنج دانه آنرا ریزه ریزه نموده در شراب پاو
انداخته و پانزده روز در گرما نگاه دارند بعد از آن هر روز یکماشه آنرا وقت شام بخورند برای تو
منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یکحبه تا دو حبه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجا

پهالسه

و بدل او رحیل دریا گفته است پهالسه ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که شربتی نا
و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تفتیح
و به نسبت دیگر ترشی ها مضرت کم دارد و قابض شکم و رافع تشنگی و مقوی دل و معده
که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حر
بعد ملا رب او در تقویت معده و دیگر منافع بعدیل افشرده او مصلح انبه و شیر

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از وراست فرسخ سیوم در حرف
التاء الفوقانیه تانبول بفارسی برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند نباتش
شبیه ببرگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتح و ممنع و مشتهی و مقوی معده
و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مفرح و نشاط آرنده و مضمغ او جهت دفع رطوبت و دهن و تقویت
بن دندان و قطع نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و سرخ کردن لب نافع و اکثار او مصدع
محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت
نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در
اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق
بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال او و فالج
نافع که بمشارکت رطوبات معده باشد و با اهلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و
صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او
یکدرم و در مطبوخ تا پنجدرم و در سحاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعا و مخنف
و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن
و بسیار استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی اقرباذین غاریقون
ترنجبین شبنمیست که بر خار سمی بحاج منعقد میگردد و شیرین مزه اول گرم و تر و جالی از شکر
و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیفتر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان
و تبهای حاره و تشنگی و با مارالجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه دوشیده جهت
تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی
عناب و بدلش شیرخشت ترمس بفارسی باقلای مصری و بهند باکلا گویند از باقلا کوچکتر

تانبول
تربد
ترنجبین
ترمس

وسفید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی او در آخر اول گرم است مدبّرا
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و
جذام و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت بروز
دبواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیر و بیاوبارش و جلاب
دوزن او با قلا و تخم خربوزه و در دفع کرم بوزن او درست و در سایر افعال مانند فسنتین سم
وقدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترس بمعنا وجع

تفاح قوی تر از بستانی است تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در
ترش او در اول و دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و
او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه بسیار و آب او با شراب و
آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش
لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او با
و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه
ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و میخوش او مولد خلط صالح

تمر هندی افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است تمر هندی که
انبلی و املی نامند ثمر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی حدت
و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشتهی و مقوی دل و معده و مسترخیه درجه
سوای او مسهل نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح مح

ببید یل و اکثار او مورث تنج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش الوی سیاه و
در غیر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او در سیوم سرد و خشک
قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب است و مربای او خصوصا مربای قسم سرخ او بسیار لذیذ
و سفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک او بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند
جهت تپ صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذیذ و مسکن صفرا و ملین طبع و برانگیختن اشتها سفید توت بفارسی و بهندی توت نیز توت
گویند ثمر درختی است شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مسهی
و مفتح سده و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و مصلحش
سکنجبین و زرشک و شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون
و دافع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب رشته توت را که از سکافتن
و گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سر پوش بخمیر گرفته
بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است تودری بهندی بکهاره تودری
یند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی شندی و زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت احشاء و
سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش
من سرخ است و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت بروع است توری توری
مشهور است سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک است بسبکه پزند و ماده خام و دافع اماس اعضا
زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیا توری نامند بسیار
یب و سرد دیگر باعث تپ سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که ارته توری نامند ملین و رافع

فساد نسترا با لجمله توری تمر تره هندی است و خواص قسم اول مزاجش نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و ضعف معده و در امزجه یابسه مناسبت و با
در هندوستان برای محموم اناج فرود میاز ند تین تمر در خیت که بفارسی انجیر
در اول گرم و در دوم تر شهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل برفق و
سبزدل و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند و تسمین او بیشتر
و مقوی جگر و منفتح سده و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز بخیه
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و ورم سپرز مجرب
میدانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی بیست مثقال بخورند بالخاصیه
مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و بدلش در ادویه
تش مغز جلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل فرسخ چهارم در
حرف الثاء المثلثه ثوم بفارسی سیر و بهندی لسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یک دندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه است
در آخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و منفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال از
مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و بعضی آفت و محرک باه و مولد منی در مرطوبین مجفف
آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او و دا
با اندک نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی
الفارسی جدوار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بهیئت مخروطی شکل لبته

تین

در حرف الثاء المثلثه ثوم

در حرف الجیم التازی جدوار

شتی و ازان که جگر و پنج قسم می‌شود ختائی و هندی و مغربی و زیتونی و اندلسی بهترین او ختائی
بنفش میباشد در اول سیوم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و اعضای
رئیسه و دافع زهر افعی و سایر سموم و تلیین و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره
و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاة و یرقان و تسمین بدن
و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ
تا یکدانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث
صداع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد و جرجیر بفارسی

جرجیر

تیزک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
و مدر بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سدر
و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از ان و مورث ثوران
و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم
و بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودریست جزر بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم

جزر

گرم و تر و گویند در اول تر است مسهی و مدر بول و مفتح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم و جهت
درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مربای او بغایت مسهی و مقوی احشا و
حافظه و اشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر
محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در افعال مثل اصل او و قدر شربت از جرم او تا صد
مثقال و از مربی هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش در فو دانیسون و بر

جلنار

در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار و بهندی پهول انار گل انار نامند و آن غیر گل انار مثمر است اگر چه در جمیع

افعال مشابه بیکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال
و صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش
جنطیانا — پوست انار جنطیانا تا بهندی کیهان بید گویند و بیونانی اسم نخجیت مایل بسرخی در اول
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یکمثقال مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش
و تحلیل کوزن نیم او اساروی نصف او بیخ کبر و در هر محل قسط و زراوند و لوز ادان و
بیش — قوتش تا سه سال است و حصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است
بفارسی آتش بیگان نامند و آن شبیه بنخجیت است و حیوان آن هایی و بهترین آن سرخ و بعد از آن
سیاه و از سموم قتاله است جنابید بستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و استنشاق آن بقدر
افیون خورده را نافع است سمیت افیون است چون با برابر افیون بسایند زهر او دور کند و قوت
تا پانزده سال بماند و قدر شربتش تا یک دانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش مثل او
فوفل — فلفل جوز لبان گردگان هندی اخروت نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت
و ملین طبع و محلل و مشهی و خوردن دو مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند ملین طبع مجرب
مسکن مخص و مصلح قروح جهت تر با و ضماد و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشد
بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب او با
سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای
مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و یبس او نارد و رم
و روغن گردگان آثار را مانند کهنه خائیده او است و محلل و مسخن و نوشانیدن در یکروز
افعال

یامنه جهت درد ورک و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و رفع درد آن بارده و بلی در زمان قوباو قمل مجرب ست و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش مبلا

جوز بوا

مغز گردگان حبة الخضرا بوزن او در بدل روغن او روغن سداب جوز بوا بفارسی جوز بویا و بهندی جاپهل و جائپهل نامند ثمر درخت هندی ست و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و چرب و تند ست که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم ست و ملطف و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماداً و با روغنها جهت اوجاع بارده و گری گوش و اکتحال او جهت تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال قابلیت و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث حمق و مضر جگر و مصلح او بنفشه و بدلش بسباسه

چای خطائی

چای خطائی نبات ست برگش مایل به بنفشج گرم باعتدال و تر و گویند در آخر دویم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد و جا سیر نافع و مضر معده بارده و رطب و مصلحش بادیان

چوب چینی

خطائی دراز یانه ست و قدر شربتش تا نیم درم چوب چینی بخیست معروف بهترین او قطعهای بزرگ املس سرخ نیم رنگ ست که رودی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جانیده بود کرم زده او ضعیف العمل ست و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و لهذا یبوست مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق ست و منوم و مفتح سدد و منقی خون و روح از کثافات و با قوت فایقه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصبه و در توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه در آمده و جهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

سوداوی و قروح فرسنه خبیثه و گلو و اورام و تبور و بواسیر و ناصیر و وجع المفاصل و کزاز
و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام سعید بدل است و مستعمل
اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده با
فرسنح ششم در حرف الحاء المهمله حب النیل بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی زرکی و مرچانه
گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب در سیوم گرم و خشک مسهل اقسام کرم و باز بد
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با اهلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرم و زیاده او کشنده
بمغص و لصوق بما ساریقا و اسهال مفرط و مصلحش اهلیله و تخم بلنج و آلودن او بروغن بادام
و بدلش بوزن او شحم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی است حب بلسان تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده
و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ
و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه
مصلحش کتیرا و بدلش بنیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در نباتات هم
حب الغار باذر او مذکور است حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار هم سر سنگ قیمتی
میباشد و آنرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مارگزیده بگذارند بچسپد و او
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب
رنگ او متغیر گردد پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد و خود بحال آید
مخصوص است و بجهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط
حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که زود

در حرف الحاء المهمله حب النیل

حب بلسان

حجر الحیه

حجر الیهود

ماده او ستد بر جهت حصاة زنان مجرب ست و نزاو شکل طبولا جهت حصاة مردان ها اول گرم
و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانگ تا نیم مثقال با
پنجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه ست ابن ماسه و جرجس الیهودی بالاتفاق مفتت سنگ گرده
ست لیکن در تفتیت سنگ مثانه اختلاف ست جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ ست حسک — حسک
بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر ست ثمر صلب و سه
پهلو دار مرکب القوی و خشکی او غالب جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة
و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار لغایت موثر چون نخود در او در آب تازه او مکرر پرورده کنند
تقویت باه بعدیل است و مضر سر و مصلحش بادام قدر شربتش تا پنجدرم حضض بهندی رسوت — حضض
مند مکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب سه دوع بهترین او
برون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
مجفف و رادع و محلل و سبز دو اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون و
نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داحس و اورام
نزلات و اکتحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر شربتش
نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حضض هندیست و آن عصاره فیل
زهره ست و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی ست مگر در ردع ماده و سیاه تر از حضض مکی
شد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه ست و قوتش تا دو سال باقی ست در اول — حلبه
در دوم گرم و در اول خشک منضج و بهی و مقوی ریه و بار رطوبت فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی امعا

وجهت سواد مختنقه سینه و سرفه و ربو مجرب و منفخ و ترش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد
و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنج
و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا دو درم و از تخم او تا پنج درم و سه غن لوک
حلتیت او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است حلتیت بفارسی انگوزه و انگژد و بهندی هینگ
نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا
سال باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن
محلل قوی و مسهی و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و بازرد و مرغ جهت
خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا نافع و مضر دماغ و جگر و مصلح
و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال
و تپ و مصلحش آب انار و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکبینج است و قدر شربتش از یک
حمص تا نیم مثقال حمص بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم
از بستانی مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین
نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست
طبع و مسهی و مقوی نشش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر
و منبه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخو
کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند.
بعدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی تر از
و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گلقند و
حماض افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیا است حماض بهندی چوکه نامند در دو

وخشک باقوت قابضه ومسکن قی وغثیان صفراوی ومشهی وجهت رفع خمار والتهاب وتقویت
جگر نافع ومضر باه ومصلحش شیرینیها وبدلش ترشی ترنج وقدر شربتش تا هفت درم وتخم او در اول
سرد ودر دوم خشک قابض وجهت نزف الدم واسهال خفقان حار وبرشته او جهت اسهال کبدی
ودموی صفراوی موثر وتعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن ومضر گرده وسپرز ومصلحش
رازیانه وقند وقدر شربتش دو درم حنظل بهندی اندراین کا پهل نامند ثمر گیاهیست بقدر هندوانه
در نهایت تلخی ومستعمل شحم اوست وقوتش تا چهار سال باقی ست وآنچه بیرون آورده باشند تا
دو سال در اول چهارم گرم ودر دوم خشک مسهل سودا وبلغم غلیظ وجهت فالج وامراض بارده
دماغی واعضای عصبانی وگرده ومثانه نافع وقدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم ومضر دماغ حار
ومعده ومصلحش کتیرا ومقل ومضر ابدان نحیفه ومصلحش رب فواکه وبدلش برابر او بیدانجیر وثلث
آن حرمل است حنا بکسر حا وتشدید نون بهندی مهندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بزردی
طیب الرائحه ومایل بسردی ودر دوم خشک گویند در اول گرم است با قوت قابضه واشامیدن
آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع وتناول
جرم او نیم مثقال بالخاصیت رافع قولنج وطلای او با آب برگ بیدانجیر جهت شقاق عرق النسا ودرد
زانو وبا برگ گردگان بالمناصفه جهت بثور وخوره وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجرب است
ومضر حلق ومصلحش کتیرا ولعاب اسپغول وگل او معتدل ولطیف وطلای او جهت فالج وامراض دماغی
وعصبانی مفید است حنطه بفارسی گندم وبهندی گیهون نامند بهترین او تازه بالیده
مایل بزردی وبعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم ودر رطوبت ویبوست معتدل
است وتازه او که خشک نشده باشد در دوم تر وبهترین غذاهای اصحاء وکثیر الغذا ومسمن ومسدد
ومولد کرم معده ومصلحش سرکه کهنه ومضر زنان حامله وتخمه او نفاخ ودیر هضم ومصلح او شیرینیها و

الخاء المنقوطه

خبازی

طلای آرد گندم با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب است فی

هفتم در حرف الخاء المنقوطه خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است و

اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و نرم

و کثیر اللعاب و مزلق و مسکن و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و گرمی

و تقویت امعاء و رفع نزله و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده و ضعیف و مصلحش

فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش پنج درم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی

بستانی تخم سیاه و بری رطوبت او زیاده و از بری و ملین طبع و سینه و تبهای حاره و

صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه

خبه

و جهت عرق النسا نافع و قدر شربتش دو درم است خبه بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان

نامند در دوم گرم و در اول تر و خشکی و مقوی معده و با قند و جهت تب سرد و

و تشنگی و جهت رفع سمیت ادویه و مستعمل او جهت نفث اخلاط سینه

و ربو و ضماد او جهت اورام صلابه و ورم بن گوش و ملین و با عسل جهت

خردل

اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش تودری خردل

بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک

و با هضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و نفث مواد و جهت

و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن جهت نقوه و

الی اندرم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او

و قدر شربتش تا سه درم و روغن او که او را کوبیده بطور روغن بادام

و کلف و طلاء او جهت و درد کهنه

اشامیدن او جهت درد معده بارد فربہ نافع وقدر شربتش تا نہ درم خروع بکسر خا و فتح را
بفارسی بید انجیر و بہندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسہل بود
اخلاط بارده و جهت فالج ولقوه وامراض بارده نافع وقدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و مسقط
اشتہا و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطگی و ضماد او جهت تاليل و کلف و اورام بلغمی و درد
نقرس مفید و روغن او در مرکبات مسطور است خس بفارسی کاہو نامند بستانی و بری
میباشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم است و در حقیقت گیاه او در آخر دوم سرد
و در اول تر و بستانی او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و مسکن
حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب و مفتح سده و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و دافع
افکار و رافع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و جذام و یرقان
و تپہای حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره
و سرفه که از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و
مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش پودینه و کرفس و ضماد او جهت اورام و التهاب
نافع و قدر شربت از آب او تا سی درم و تخم او در دوم سرد و خشک مخدر و منوم و جهت نزله و
درد سینه و تقطیر بول و سیلان منی نافع و مضر باه و مصلحش مصطگی و بدلش دم الاخوین و
قدر شربتش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم است خشخاش بہندی خشخش نامند بستانی
بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را گل نفش و سیاه و کبود
و غیر آن الوان را تخم سیاه میباشد و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج
نزلات رقیقه صفراوی و ده درم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و حرقت
مثانه و تپ دق نافع و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مہبی و مداومت او قاطع باه و مضر

ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او بایل بخشکی و رادع و مسدد و چون یکمثقال پور
صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی صفراوی و التهاب امعا مجرب
شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یک نیم مثقال و از گل او تا یک
که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال از او

خشخاش اسود

ضعیفتر است خشخاش اسود مراد از مطلق او قسم بریست در آخر سوم سرد و در جمیع افعال
تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر شربت
او بجمیع اجزا او قدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش ساکر اسود

خصیة الثعلب

خصیة الثعلب بپارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین
تازه او بیخ است شبیه بجوی مغز در آخر اول گرم و تر مهیج مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و ضماد او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط او
و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام

خطمی

در سلوات مفصلاً مذکور است خطمی معروفست سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد
بگل با خطمی بری تا جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی
و بری او از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و شاخ او
او جالی احشا و رافع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهت تحلیل قولنج و کشادن بول و حیض و
امعا و نفث الدم سرفه حاره و اسهال و منفث مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین درد و ورم
نافع و هرگاه ریزه تخم او با دو جزو دانه خرما کرباسر که طلا کنند جهت تحلیل اورام بلغمی مجرب و پوست بیخ او جالی
جهت زحیر و منفث سده احشا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته بسته در آب کدو
زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد جهت نفث الدم سرفه حاره مجرب و مضر معده و مصلح او عسل و

وبادیان وگویند مضر ریه است و مصلحش عسل و بدلش خیارزه قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال از
طبیخ او تا شش مثقال **خل** بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و مانند آن و از
حبوبات مثل برنج و امثال آن تیار میسازند و بهترین همه آنکه انگوری است و از مطلق او همین مراد است
مرکب القوی و در دوم سرد و خشک گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ
و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و
محرک اشتها و مفتح سده ماساریقا و سپرز و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و درد سر و گزیدن
حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش
عضو و خشونت آن و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری
که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان
از ترشح لثه مجرب است و مضر عصب و پیران و قوت باه و مصلح او شیرینها است قدر شربتش تا نیم
مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیموست همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه
انگوری و زر حیلی و عسلی گرم و خشک است **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک نامند گل او قبل از برگ
بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و چهار نوع
گرم و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه
دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع
افعال از گلاب و عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش تا بیست درم
است و روغن شگوفه بید مشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل
او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر
است **خمر** بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

درخم کردن او بزفت یا قیر یا موم اندوده کرده مدتی در آفتاب گذارند یا بجوش آید
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند
را نبید نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل
بعد جوشیدن خم میشود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با آب سیب و آب گوشت بجهت
و بیهوشی مجرب است قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف بر رای طبیب و
آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد در سوم گرم و در دوم خشک
زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد یبوست او در سیوم و سطار کرنا
گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است
که بعد از جوشیدن اقلاً تا شش ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میبا
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب عده گذشته میبایست که منافع شرا
هم مذکور کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت سفر باید و نیز در قوم سیوه و بعضی قوم
هنود مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان بفارسی بیخ
کلیجن نامند بیخیست سرخ تیره بر گره و تند طعم و از هند و روم خیزد غلیظ پر گره را خولنجان
نامند و کم گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است قوتش تا هفت سال باقی
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قو
و برودت کلیه و درد کمر و دردهای بارده بلغمی نافع و یکدرم سائیده او با یک وقیه شیر گوسفند ناشتا بنو

خولنجان

در تحریک باه مجرب است و مضر رول و محاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر
شربتش تا یکنیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو و بهندی آڑو
نامند بهترین او حلو است که عبارت از آنچه گذشت و از نوع او جدا شود و در اول سرد و در دوم
تر ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی
دماغ مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب نیم طبخ او را شب گذارند تا صاف
شود با شکر و ترنجبین و امثال آن و بهند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر مرطوبین
و اعصاب و مورث تپهای مزمنه اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردو نامند
غلیظ تر و دیرهضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچنین خام و تلخ او [illegible] اثر دارد و آب
برگ و شکوفه شفتالو بقدر ده درم و قیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او
جهت درد گوش و کری آن و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است **خیارشنبر**
معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس تیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز او است
شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و
مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری
نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب شاهتره و آب برگ بید
و آب کاسنی مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تپهای حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره
او با آب گشنیز سبز را و خناق صعب و تحلیل آن و طلای او جهت تسکین صلابات مفید و مضر
معده و منفخ و مصلح او مصطگی و انیسون و مورث مغص بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او
ترنجبین **فصل هشتم در حرف الدال المهملة دارچینی** بالفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست حافظ قوتهای طبیعی نفسانی و حیوانی
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج دبالی باصر و جهت نزلات و استسقا و خفقان بارد
و تقویت اعضای رئیسه مدد گرده و تقویت باه و مطبوخ او باسطوخودوس جهت فواق مجرب
و مصلح محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت
اعضاش وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه مسهله و در باه خولنجان و قدر شربتش از
دو درم تا پنج درم **دارفلفل** بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و بدلش فلفل سفید است **دجاج** بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس و
مرغ نر نسبت با وحرارت کمتر دارد و یبوست در و غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر از آن و رطوبت فضلیه دیگر
برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای تمیر پائی حار اند و جوهر اصل
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهیج اخلاف اوست و گوشت آب خورده
سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفید است و مداومت مرق گوشت او با کیه
با نان میده جهت زائل کردن صفرت رنگ خسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و گفته اند
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده شکدان
که خشک بود با شراب جهت درد معده از مجربات است و طلای بیضه گرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن
نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین **دراج** بهندی تیتر نامند در دوم گرم

ا و الطف از کبیک و تدرو و گوشت او فزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و مستی و مقوی
ره و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها درونج بخیست عقربی بشکل خاکستری رنگ
دار قوتش تا ده سال باقیست در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی
ن معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت باضمه و آویختن
او در خانه جهت دفع طاعون بالخاصیة مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اشربه
و حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
ن سیاوشان و بهندی رنگ بهرت نامند و آن صمغی ست خالص الحمرة مایل به بنفشجی و
ن بهتا بانی می ماند در سوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و راوع
ن فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال فرسخ نهم در حرف
ال المعجمة ذهب بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی
حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و امراض
اوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع هموم و براده
با مروارید و آب ترنج حلکرده بنوشند جهت جذام و اسهال و سوء مزاج و محلول او با نوشادر
جهت سم و نگاه داشتن او در دهان جهت دفع آن مجرب و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش
ت محلول و قدر شربتش از نیم قیراط تا یکدانگ ست فرسخ دهم در حرف الراء
ملة رازیانج بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
ل سوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او
ر شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و
ط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و باقوت قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت ا
و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و بدل تخم ا
کرفس و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال بری او در آخر سوم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع
راوند — راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزرد
و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه
و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و
و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با گل سرخ و قوابض جهت اسهال دموی
رافع تنها و حرارت غریبه جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر سفل و مصلحش
انار — و بدلش در امراض معده و جگر یکنیم وزن او گل سرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم
بفارسی انار گویند اقسام میباشد شیرین بیدانه را املس نامند لطیف تر از سایر اقسام
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و از جهت باعث نفوظ
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام
آن و جهت تقویت جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در باب لزا
زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطکی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و
انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مایل باعتدال
ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان
معده و بخار و صحیح مفید و مضر سرد و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین

را افعال قوی تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل درو انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد و زیاده ازان جهت رفع اسهال مزمن حجج مخوف مجرب است رب انار ترش
دوم سرد در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انار ترش که با پیه افشرده باشند
نیم رطل تا یک رطل و بست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است قرص یازدهم در حرف الزاء المعجمه زبیب بتازی مویز گویند بهترین او بزرگ
کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر
منضج خلط غلیظ و محرک باه سرو دین و سمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض
گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون نیم کوفته
همراه کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب مضر محرورین مصلحش سکنجبین
و انار ترش مضر گرده و مصلحش عناب قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
تر او سبز و زبون ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دار میبهی و باقوت مسهل و آب
مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت
ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون
مصلح او مانند مویز زرا و ند لغت فارسی است قسم زراطویل و راز دماده مدحرج و گرد
مندو از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی
نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت
سنگ گرده و مثانه و جهت تنقیه سینه و صاف کردن خساره و تنقیه جگر مفید و ستون او جهت تنقیه رطوبات

لثه و قرح جرب او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش
مرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن انزروت
از دو درم تا دو مثقال و قسم ماده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و
منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم
مفید و در سایر افعال قوی تر از زرنباد است مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش
زرنباد طویل و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرنباد
بهندی کچور کچری نامند تحقیقت طعمش یا تلخ میباشد یا شیرین و آنچه شیرین است ضعیف
و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی
دماغ و محلل ریاح و مسهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سدد و
وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه رافع جمله علل بارد
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح درونج و مثل او درونج و قدر شربتش از یک
زعفران است زعفران بهندی کیسر نامند معروف است در سوم گرم و در دوم خشک
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت
با عضا و بکتفال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات چشم و
گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان
و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و بادیان بالخاصیه مجرب است
و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون
زنجبیل مثل او دو دانه ترنج و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده است زنجبیل بهندی سونـ

نبجفیست معروف در سوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و
فتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و دافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و مخرج
اخلاط غلیظه و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زرده بیضه نیم برشت جهت
زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و ضماد وی جهت
تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر و بدیل و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش دار فلفل و قدر
شربتش درم و مربای او محرک باه و بهترین جهت تقویت هاضمه و تجفیف بلغم قوی تر است زوفای
یابس گیاهیست در دوم گرم و در آخر آن خشک کوهی او قوی تر از بستانی و ملطف و مسهل بلغم و
ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و نزله و فالج و درد
سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع
مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم فرسخ دوازدهم در
حرف السین المهمله سپستان بلغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑه و لسلسه
مانند تمر و ضعیف است در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی
و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حرقت بول و سرفه
و روباس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و گرفتگی آواز
و تب های حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مضر جگر گفته اند و مصلحش مویز و دین گل سرخ
و غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال سرطان
نهری بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او نیست
که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید بر آید در دوم سرد و تر جاذب و با تحلیل و مبهی
و مدرین و کثیر الغذا و بطئ الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف آن قطع کرده جوف او را با آب خاکستر

سپستان

سرطان نهری

پاک و نمک شسته و آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت
دق و یبوست اعضا و هزال مفرط مجرب به دستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه جهت
چون چیند عدد زنده او را در دیگ مس تقلیعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه
آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است ضمادیه که بر موضع زخم او هر کسی باز
زیتون و سرکه و جاوشیر ترتیب او و نهادن او اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد
دو ملعقه هر روز بدهند و گفته اند که شرط احراق او بجهت این فائده وقتیست که شمس در برج
مقابل قمر شود و شعرای یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی گل
شربت از سوخته او سه مثقال از خام نیم مثقال است سعد بهندی موتهه نامند حقیقت — سعد
دوم گرم و خشک مجفف بی لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و بجهت تحریک باه
و اشتا میدان او جهت زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویت معده و خفقان
بارد و بواسیر مقعد و منی و تقویت هاضمه و با روغن حب الخضرا جهت سدد گرده و سوزی گرده
و بثورهای کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و خوردن یک اوقیه از شراب
و دیگر طلل شراب جوشانیده با آن جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر حلق و مصدع
مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلحش
در سرکه خیسانیدن است بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی
او تا دو مثقال سفرجل بفارسی آبی و به و بهندی بهی نامند و معروف است ثمر — سفرجل
در برودت قریب الاعتدال بود آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و
آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجرب
او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم

واکثار او مسهل طبع خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع حار المزاج است و بیرون
اسهام او مفرح و مقوی قوتهای ثلاث حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کرب
و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن و یرقان و نزلات و
درد سر و زحیر و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و منع انصباب مواد بمعده و فم معده که از ریختن
مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و عصاره اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن
و بریان کردن او در آتش بقدری که رنگش تیره شود و جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا ریزه ریزه کرده در آن جای او داده پخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و محدث قعقعه ریاح و مورث قولنج خصوصاً جرم غیر نای او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا سی درهم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و احشائی که خلط در آن موجود باشد و مسهل طبیعت و مضر
صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و بجهت درد غالب و قبض او کمتر از رب
ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه انفع و انسب است و قدر شربت از آن هر روز تا بیست درهم
و شگوفه تازه او معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بهدانه در دوم سرد و تر و با
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و سرفه حاره یابسه و تسکین حرارت معده و تبها
و سوزش زبان و دهان و پوست آن مفید و مغز دانه او بهی محرورین و موافق اعضای تنفس و
جهت سل و قرحه امعاء و سعال نافع و قدر شربت دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا سقمونیا العربی محمودة
نامند و در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از اقصای بدن

سقمونیا

مقوی فعل مسهل و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت ازدیاد
نار و ضماد آن نافع جون و او را با تربد مثل او همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و
بالاجور و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی مفید و مضر ول
در صورت تشنگی و کرب و غم و رافع استسقا و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کثیرا
او صبر زرد و عموزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ
نیم درم کشنده است از برگش تا یک درم سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی شکر
را از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده
ریزند که سفید او جدا گردد مسمی به سلیمانیست و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و جلی
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث
سرخ که مشهورست در شاهجهان آباد نیشکر در دوم گرم و در اول تر بتجربه رسیده که مسهل
روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
بهترین اقسام است هر چه صاف تر است حرارت او کمتر است هر چه کهنه شود خشکی در وی غالب بود
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و مبهی و سریع النفوذ و
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او
روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و با دو مثل او روغن گاو نیم گرم بنوشند جهت
مجرب است و اکتحال او با مروارید و سرگین سمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل
و مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها دکا هو نامند آن
قولنج مسهل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است سلیخه
سبب تبه شد در آخر دوم گرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفه است

شکر

سلیخه

زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سده و مقوی اعضا و جهت بواسیر و سعال و درد
معده و منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش راحینی و قدر شربتش تا دو درم است
سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بورقیه و جالی سلق
و سرد و جرم او حابس طبع و آب و ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه
و محرک باه موافق و طبیخ بورقیت او زایل میگردد و مطبوخ نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهبیج پشت پا در استسقا مجرب و اکثار او محرق خون
و مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است سماق مستعمل پوست و دانه اوست و قوتش تا سماق
سه سال باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سوم و رادع و قابض و مقوی احشا و حاره
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهبیج نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی ضعیف
مجرب و مهیج اشتها و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه
و قدر شربتش پنج درم سمسم بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق سمسم
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با شلغم او شکر و خشخاش
ده درم حصه آن بزر البنج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک اوقیه تناول کنند جهت فربه کردن
بدن و خوردن ده درم او با گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبویی دهان و
صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن کنجد در دوم گرم و تر و در مزوره
مرضی اکثر او هان بهتر و مداومت خوردن او جهت فربهی و رفع هزال و با لعاب اسپغول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک بهم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف
و مصلحش جوشانیدن او است و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم سمن سمن

بفتح اول وسکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز
زبد نامند و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود
زیاده در رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغ
سمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم شده
و یکوقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین مرخی
ضعیف و مضعف هضم و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش ده درم
تا دو اوقیه است

سنا سنا گیاهی است برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی
در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ
بدن و مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه
مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و مسحوق یکمثقال او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز
جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن
چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و افتیمون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن
بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربتش از جرم او از دو درم

سنبل و از مطبوخ او تا ده درم سنبل بمعنی خوشه است بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است
و از مطلق او مراد سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و لوگیا هیست لیکن گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر با رد و مدر بول و حیض و
رطوبات معده و سینه و فضول دماغ و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و ربو
سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین مسهل بغایت
و مقوی معده و اکتحال او با مازو جهت سعه مجرب مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربتش

نایکستان سنگتره مشهور است و سنگترهٔ گوشه دار و نما سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد
شیرین سرد و تر دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظت منی بسیار استعمال
سنگتره ثمر مشهور است شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش نزد استاد در اول
سرد است تقویت دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و تپ میت هواد قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او جهت
ساختن سیمته بسیار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد و بلکه استاد راقم میفرماید که حق
صفراوی مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله من که بسبب صفرا است از خوردن این طرف میشود و چون
پوست نازک را از قاشهای او دور کرده میان شربت گلاب و نبات دو سه گهری گذارند تا اثر شربت در آن
ظاهر شود و از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر آن
در ظرف گلی آب نارسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است نیز اگر قاشهای او را تراشیده
نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین را احتیاج این اصلاح
نگردد و اگر بجای نمک قند سبز بپاشند در لذت آن میفزاید خصوصا اگر قدری عرق کیوڑه و بیدمشک و گلاب
پاشند و مضر حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک و قند و ستون و حریره ها و لعوقات
جز آن و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین با هیچ رب این در بعضی فواید
مذکوره قوی از و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو
و مزیل کلف است سورنجان بفارسی سنبلید و بهندی بربری گویند تخمیست در سوم گرم
و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح
سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن گسنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

سورنجان

افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترتیبها گفته شد و قدر شربتش

شمع تا دو درم است شمع بفارسی موم نامند در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهم ها و موافق زخمها و خوردن و خرنوب و کر تقدیر
در زور بندد یا ده ... حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل

شونیز سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نانخواه و بدلش آرد باقلا و قدر شربتش تا نیم
بفارسی سیاه دانه است و بهندی کلونجی نامند و قوتش تا هفت سال باقی است در اول
دوم گرم و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب
با زیتون ... قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شربتش و روغن او با روغن
و کنند جهت ... از تجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین
سرکه و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش انیسون نصف او و شبت و قدر شربتش تا دو درم

شیرخشت تا یک درم شیرخشت اسم صمغ بعض اشجار هرات است و از جنس شبنم نیست مانند ترنجبین و بهتر او
و شیرین و جهات ... بزرگ است که چون ... دهن بگذارند کام و زبان را بسیار سرد کند و در اول گرم
معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیرخشت الرطب ... تر و
با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط
رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد
و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا بیست مثقال است فرخ

در حرف الصاد المهمله — صبر در حرف الصاد المهمله صبر بکسر با و بهندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست که گویند که
او را گهیکوار میگویند و سقوطری بهتر است بعد از آن عربی و فارسی است و ...

ار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بلی در خشکی باشد استعمال آن جائز نیست آبادیکه در ریتان
بیر بالغه نما ورد در دوم گرم و در سیوم خشک مسهل قوی سوادیکه مهیا دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
شد ضعیف الاثر و مخرج سوداء و بلغم غلیظ دماغی و عضلانی مائی و در علل متعدد بواسیر استعمال نباید کرد و
ار الیقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسب جهت یرقان
یع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب
ت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و شش و اکثار آن مورث اسهال دموی و کشنده
ع زبون ان گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب میگردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش وزن ادرام
صمغ اعات و چندان حضض و در اسهال هموزن او تربد و شربتش تا یکمثقال صمغ در هندی گوند گویند
بت منجمد نبات و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
برین اوزرد و این سفیدی و سفید صاف براق است در دوم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد
یبوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و
ت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و درد مثانه و جهت سحج مجرب و طلای او با سفیده ی
مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او باگلاب جهت رمد و سلاق و جرب نافع مفید و مضر فضل
صندل لحش کثیرا صندل قوت چوب او تا شصت سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید
او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بالعکس آن مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و
ت خفقان حار و تنهائی سند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید خصوصاً با عنب الثعلب و حی العالم
ال آن بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و بدل
د او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ باگلاب

جهت قلاع سفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است قدر شربتش یک مثقال فر...

در حرف الضاد المعجمه ضان

در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیر گویند
اطبا مطلق گوسفند است بهترین وی یکساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از ...
کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزا و اعضا او است ...
گرم و تر و سمین و مقوی باه و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی
و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داخس مجرب است و در ایام طاعون
استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جائز نیست فرسخ شانزدهم در حرف ...

در حرف الطاء المهمله طباشیر

طباشیر از چوب نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و بهترین او سفید سنگ ریزه است که با اندک ...
زبان باد و استخوان سوخته که با آن مغشوش میسازند بآنکه شوری ولی حدت میباشد ...
حل نمیشود در دوم سرد و در سیوم خشک مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع
اسهال دموی حار و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حار شربا و ضمادا ...
و قلاع و تبهای تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوطا و با روغن بنفشه
تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطگی و عسل و گویند مضر ریه
عناب بدلش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدلها است قدر شربتش تا دو

طین ارمنی

طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و در رفع ...

طین داغستان

سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر
مصلحش مصطگی و شربتش تا دو درم است طین داغستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ چون از داغستان
حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم

طین مختوم

قوی و دافع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقان است قدر شربتش یک مثقال طین مختوم بهتر

بغایت سرخی میباشد و در بوشبیه بشبت بسد و دم سرد و خشک تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و رافع مضرت هوای وبائی است با شراب یا با آب گرم شربت مقی سموم و مضر ریه و مصلحش عسل و
مضر سپرز و مصلح او کثیرا و بدلش گل و اغسان و قدر شربتش تا یکمثقال **طین صوفی حمید**
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار است از مجربات است و شرب او دیر
اثر دارد شربتش یکمثقال **فرنخ** هفتدهم در حرف العین المهملة **عاقرقرحا** لغت عربی است
و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بشبری بسطبری
انگشتی تند و محرق و گویند آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی اند که بیخ طرخون مسمی بعود القرح است و تا
هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل رجالی و مقوی باه و مبردین و مسهل بلغم و مدر و جهت
درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان با
ضماد آنا نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لثات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر ریه و مصلحش
مویزج و کثیرا و بدلش دو وزن او فلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک او را کوبیده در
یک رطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه بیاید و دو قیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
صاف نمایند **عسل** بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار
با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زرد بلون زرین او سبز و سیاه و
تلخ و کهنه است یعنی دو سال بر او گذشته باشد و در غایت حدت میباشد و مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط از جهت محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و در
ورم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را النفود م

انضاج و غذائیت بیشتر و لی نفخ و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعه آن را آخر دوم گرم و در اول
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن با عضا و مفتح و جهت فضول دماغی و
معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه نافع و بالخاصیه مسکن غشی و تشنگی و اگر در آب جوشانیده
قطور کنند پاک میکند چرک را و قسم موم روغن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن [illegible] جهت
و تقویت باه و جماع و او با غذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیادة و التیام آن و با کرسنه [illegible]
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است و مضر محرورین سریع الاستحاله بصفرا و مصلح او [illegible]
حامض مثل سرکه و کشنیز و ربوب ترش و بدرش و شراب انگوریست و ترش [illegible] زیاده مثقال [illegible]

عنبر

رطوبتیست که مانند مومیائی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با وجود [illegible] خوشبو
باشد و بعد از آن مایل بزرقی و سندوی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه [illegible]
خالص او در خائیدن منقطع نمیشود و مصنوع او که از لادن و میعه و موم و عنبر سیاه که باد ذران تخمیر [illegible]
از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و با تمام مفرح و
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و مسقط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی [illegible]
معاجین و تراکیب بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن
جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و عینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و تشنج و [illegible]
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و [illegible]
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل عشیه باشد
جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت [illegible] معده و قم آن [illegible] دکر

مصلح وبا و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
تری در محرورین و مصلحش کافور و میوه های سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و وزن
ضعف روح کبد یست و بدلش بوزن او و شک و شربتش یکدانگ عنب بفارسی انگور و بهندی
انامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و
مس و مضر معده رطبه و بحیره و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس
مطبوخ و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد و بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه ها خوردن آب
مناسب نیست و مورث تب های عفن و استسقا و مابین و طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
و تخم سوخته او جهت جراحات نافع عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و روباه تریک و بهندی مکو
بری و بستانی میباشد و هر یک نر و ماده میشود و قسم ماده و بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق او
همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر
مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و جهت
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقای حار و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع
یرقان و مغص و ورم مقعده و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش تا پنج مثقال
مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است عناب
بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقیست
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت

عنب

عنب الثعلب

عناب

وحلق را وازو صاف کننده خون بسوکند خون صالح وتسکین التهاب بے حدت خون وجهت
ربو ودرد گرده ومثانه وسینه وفساد جگر وباسکنجبین جهت شری بعدیل است قدر شربتش
واکثار او دیر هضم ونفاخ ومصلحش شکر ومویز ومقلل منی ومصلح آن عسل وادویه بابیه
گلاب وشکر وبدلش سپستان عود هندی اگر گویند بهترین او سیاه وصلب براق وخوشبوی
کرد رته آب نشیند وآنرا غرقی نامند در آخر دوم گرم ودر سوم خشک ودر تقویت معده بعدیل مفرد
مقوی دماغ ودل وجگر وحواس وهاضم وحافظ صحت حوامل وجنین وجهت خفقان وغشی
نافع وبخور او مقوی دل ودماغ وسوخته او در جلای دندان مجرب ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین
ومضر سفل ومصلح آن صمغ عربی وگلاب وقدر شربتش تا یکمثقال فرنجمشک هیزر وهم در حرف الالف
غاریقون چیزیست شبیه بیخ واز جزائر دریای روم آرند ودر جوف درختها
بسبب تعفن متکون میشود وبهترین او سفید سبک وزن که باندک مالیدن ازهم ریزد
وبزرگ مقدار باشد واین قسم را ماده گویند وقسم نر او بی طبقات ومخالف صفات ماده
جائز نیست وقسم سیاه او از سموم وزرد وسرخ قریب بسموم وشرط است که بدون کوفتن
پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد واز جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند
کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن میگذرد وقوتش تا چهار سال
ودر دوم گرم وخشک وبا حلاوت وتندی وتلخی ومسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط
ومقطع مواد غلیظه ومفتح سده جگر وگرده بغایت مقوی اعصاب ودل ومفرح بالعرض
وبا اهلیلج کابلی ومصطگی منقی دماغ ورافع درد سر مزمن وغرغره او با سکنجبین جهت درد
واقسام زبون او قاتل ومورث کرب ومصلح او در همه احوال جند است وبدلش
شحم حنظل ونزد بعضی مثل او وتربد وربع آن زنجبیل ونزد بعضی دوچندان

عود

در حرف الغین غاریقون

عه

یکمثقال غافث شکوفه گیاهیست کبود مایل به بنفشجی و طولانی و تلخ و با عفوصت قوتش
سی سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر
و مسهل اخلاط ختیه و سوداء حاره و رافع تبهای مرکبه و در ورام و مجفف و التیام دهنده زخمها و گویند مضر
سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او از اساریون و شربت او سه درم و در مطبوخ هفت درم
تخ لوز دهم در حرف الفا فاوانیا عود الصلیب است [illegible] تا قیست کمتر از دو عی و نر و ماده
باشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و
خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر
است صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا
و بدلش در صرع زمرد و در سائر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال است فجل بفارسی ترب
و بهندی مولی نامند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد
و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او و بعد از آن پوست و برگ ریزه او و بعد از آن
برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزای بمراتب متقومه تا سوم گرم و در دوم خشک با قسم و غیر منهضم و
مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و مانند کلستین و نیکو کننده رنگ رخسار و آب او
مفتح سده و معین قی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض
نافع و مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب
است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام و چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش قطور
نمایند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاده
سر آن را از پاره ترب بند کرده خمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه
مجربست باید که سه روز پیوسته متواتر همین عمل نمایند اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر حلق و دندان

و مصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید
در تمام افعال قوی تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد آن
تو با مجرب و قدر شربت از جرم او لبت درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یک درم ست بری
گرم و مستعمل نیست شامی را فوت کب از بری و شلغم بستانی ست و گرم تر از شلغم و تشنیع تر از بری
فرفیون مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنهٔ او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست و
گرم و خشک گویند در آخر سوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت
سیرز و عرق النساء و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد درک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب
جنین و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو شرحبه بجهت احتباس
اگر سوزش پیدا شود روغن گل نافع اوست و قدر شربتش و فیراط و زیاده آن موجب اختلاط
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض با فراط و مصلح آن آب
و تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجب و مصلح حدت او بروغن با
فرنجمشک چرب کردن است و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جند و قسم سیاه قتال است فرنجمشک
از برنجمشک فارسی ست و آن بری و بستانی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بری
مفتح سدد دماغی و منفعات و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در افعال بهتر
و نمام و جهت وسواس خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد نافع
و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم
فستق بسیار خشک هاضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است فستق معرب
ست درخت او شبیه بدرخت سقز و قوت غیر منتشر او راعه و راز و مغز او را تا سه باد

فقط فسا داوست مغز او در دوم گرم و خشک نزد بعضی در اول تر و مبهی و مفتح سده جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و قسم آن بجدیکه بسیار لیبوب کوله باد و نمیرسد خصوصاً چون
پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذہن و رافع خفقان و جہت درد جگر و قی و غثیان و لاغری
مفرط و مضر متقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و موَرث
سری و مصلحش سکر و ترشیہا و میوہ ہای بارده و پوست سرخ رقیق لاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و
دافع اسہال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبیخ مفرط داده باشند و در ان آب نشستن
جہت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیت مضر معده و سعوط او باشک
جہت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب **فضه** بفارسی نقره و سیم و بہندی چاندی نامند و مکون
از گوگرد و زیبق پاک است اندکی گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل
و تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جہت خفقان و بدبوی دہان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و
مالیخولیا و جنون و وسواس و بول و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و
اکتحال او جہت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش نیم درم و خوردن
براده نقره باعث تفریح است **فلفل** بہندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و ہر یک بر دو قسم است سفید او
بعض تر و سیاه چین اردو و تندتر در آخر سوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بالعکس دانسته اند و
مذہب ہاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده
و ملطف و سحن آن با ذرہر علتہا عصب اعضا عصبانی د با تاثیر و شکر محرک باہ و رافع سرفه بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جہت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب
جہت دفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن کرد با پوست خشخاش جوشانیده

باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر مجفف منی و مصدع و محرقش سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم گرده و مجاری بول دا اشته باشند و مصلحش روغنهای
سرد است و در مبردین عسل و بدلش زنجبیل و شربتش تا یکمثقال فودنج معرب از پودنه فارسی است فودنج
بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و شکوفه اش سبع قسمی جبلی است بری برگ
شاخهاش متفرق و تند بو و باعطریت برگش ریزه و مائل باستدارت و تخمش مشابه تخم ریحان و در اول
گرم و خشک در سیوم لغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران جهت
استسقا و یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک عفونت او جهت تقویت لثه
مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است قدر شربتش تا دو درم
فودنج نهری برگ او از ساق بزرگ میباشد و دراخر دوم گرم و خشک و مدر بول و مضر باد و گرده و مصلحش کتیرا و
نعناع و شربتش یکدرم فیروزج معرب پیروزه فارسی است بهترین او نیشابوری کبود صاف است
که رنگش در هوا صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد
در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر سموم و دافع اسهال و قرحه امعا و
جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سبز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و دمعه و ناخنه و بیاض تیقه طبقه قرنیه سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یکدرم و بالخاصیه سدس درم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در رسائل اول از زده و
اول از فرسخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است فرسخ بیستم در حرف القاف قاقله
بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار
سفید و هر دو باعطریت و تندی و تلخی اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی و ما

فودنج

فیروزج

قاقله در حرف القاف

وقوت آن تا ده سال باقیست کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دوم گرم و خشک
مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی
و غثیان و درد جگر و سده آن خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مضر ریه است
و مصلحش شکر و بدلش بوزن نیم آن قاقله صغار است و شربتش تا یکمثقال و قسم صغار او در آخر اول گرم
و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر
از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش دو درم قثا
قثای شلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و تر
و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم
تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و غلیظ کرده او و بهم رسد مستعد عفونت مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شربت گل
جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار
و در شیراز خیار ریا لنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثا و
جهت تپهای تند و یرقان و زده سرآب او تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرای
و در معده و امعا باشد نافع و مضر مبرودین خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد
خلط سمی میشود و مصلحش معاجین حاره و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در دسر حار مفید و
قثی خیار تر و مطفی حرارت و تخم او سرد و تر از خیار زه و مدر بول و رافع تبهای حاره و ورم جگر و نیز و درد
ش قرحه آن که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیار زه و قدر شربتش
پنج درم است قرنفل بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختی است تر و تازه چو باشد و در سوم گرم و

و خشک مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باد و باضمه و مفرح و رافع قی و عشیان و ا
و علل سوداوی و بلغمی و سلس البول نیم درم و با شیر تازه و بشیر جامد است بغایت محرک
طلای آن بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد و نزلات بارده مجرب مضر گرده
است مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه قدر شربتش تا یکمثقال است قرفه
آم بمعنی پوست هر درخت چوب است مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو
و سطبر مانند رنگ قرنفل و در بوشبیه بآن و او را قرفه القرنفل نامند بسبب نامند و قسمی مایل بسرخی و نازک
از قرفه القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است او را قرفه الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست
دارچینی است و قسمی سفید مخلط بخطوط و قسمی سفید و زرد و شکن میباشد بهترین اقسام قرفه ام
است در افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از آن قویتر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی
باطنی و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است قدر شربتش تا دو درم قرع بفارسی کدو نامند و دو قسم
یکی را کدوی سبز و دیگری را زرد گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاده و سرفه و جگر گرم و تر طیب
دماغ و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت باطنی و تولید خلط صالح موثر و ترشی او ملین
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبها و سریع الاستحاله بخلط
با اغذیه متغلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط
و مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه امثال آن و پوست خشک
در قطع نزف الدم جراحات و دفع اکثر زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول

...ناغ می گردد و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تپهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا
...سفید و روغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می برآرند الطف است جهت رفع بحوالی و یبوست
...دماغ و مغص صفرا و دق و سل و تپهای حاره بعدیل قند و شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و
...بدلش تخم هندوانه و روغن کدو که چوب و برا کوبیده و آب آنرا با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن
...بماند سرد و تر در دوم طبیعت جهت حرارت مبرسم دماغ و تشنج یابس تلیین صلابات بسیار مفید است

[قسط] ...بیخیست شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و دو قسم میباشد یکی شیرین سبک سفید با عطریت
...قسط بحری و عربی گویند و قسمی با این سیاهی سبک و سطبر کم بو و تلخ دانرا قسط هندی گویند و قسمی مایل
...بسرخی و خوشبو و سنگین و بی تلخی است از مطلق او مراد قسط شیرین است بهترین او رشیده تازه که کرم نخورده
...است که اندک زبان را بگزد و تا دو سال تا چهار سال باقیست در سوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مفتح سدد
...و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مسهل و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد سینه و تقویت معده و جگر و
...دماغ و فربه کننده ... و معده و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با عسل جهت لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و
...نافع و مضر مثانه و مصلحش گلنگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا و
...شربتش یکدرم و روغن قسط ساذج که قسط تلخ چهل مثقال را نیم کوفته در شراب یکشبانه روز تر کنند
...چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی

[قصب] ...قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی گنا و اکهه گویند در اول گرم در دوم تر و آب او سمن بدن و
...مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و
...قی و قاطع التهاب معده مولد نفخ و ریاح و از خستن او نفخ زایل میشود و اکثار خوردن غیر مطبوخ او
...مشتها و مضر پیران و مصلحش انیسون

[قصب الذریره] قصب الذریره بهندی چرائته گویند نباتیست مشهور
...در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان

و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و علل و اورام النبات و هندبا شکار
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بارد مجرب قدر شربتش تا دو درم است فرنج مشک

در حرف الکاف

کافور

در حرف الکاف کافور صمغ درختیست اقسام می باشد چنانچه در مطولات مرقوم است
کافور سوای بلاد سرندیب نمی باشد مصنوع و اصلی هر دو می باشد و فرق میان مصنوع و اصلی
و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه ببوی لیمو و ترنج است در سوم سرد و خشک قاطع
نزف الدم و غشا و رعاف و اسهال حاره و عرق و دافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق
و جمیع امراض حاره مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز
[illegible] با آب کاهو جهت رفع تخیل محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحات
تازه و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او با روغن و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر با مولد سنگ
و اکثار او قاطع نسل و شهوت و مورث سفیدی مو و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو
دو وزن او طباشیر و یک نیم وزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع

کبریت

معده و گویند بیقدر قاتل است کبریت بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد
و سفید و سیاه می باشد بهترین اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است گرمی و غابر خشکی و قوتش تا
میان محلل و ملطف و منضج و جالی و جاذب و مشرب و منافع جمیع سموم و طلای او مسکن
دبا سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوششهای سخ و داوی طلای او عجیب الاثر است و با
نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر قوی مجرب است و بخور او مسقط جنین و بخور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است

کبر

شربتش از دو دانگ تا یک مثقال کبر نباتیست بیخ او و پوست بیخ او و تخم او از سایر اجزا او در سوم
مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا

بسرد و غسل و محلل ریاح تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب بسوزد و روغن بماند و برسر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موی سفید نروید
مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر نامند و تخم او در سوم گرم و خشک خیار رسیده او بدون بید خارش
نیز او ملین طبع و خیار او مفتح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم در مطبوخات تا هفت
مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه مدر و ملین طبع و با نانکر فلفل
و عسل جهت تحریک باه و مایوسین مجرب میدانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با نغول
جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجبین و مظلم بصر
و مصلحش کشنیز و مضر انثیین و مصلحش عسل و بدلش حلبه است و قدر شربتش از سه درم تا
هفت درم کتیرا بهندی کتیرا گویند صمغی است و آن سفید مایل بسرخی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن
لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد گرده و مثانه و امراض چشم مفید و طلای او
جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و اکتحال او جهت قلع
... مؤثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و بدلش در تغریه غیر آن صمغ عربی و در تسکین و تغلیظ تخم لعاب است
و قدر شربتش از یک درم تا پنج درم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشد قسم جبلی صحرای و
غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی میباشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و بهترین
او بستانی بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سدد جگر و سپرز و مدر بول

و حیض و منقی گرده و مثانه و مبهی و محرک باه و دافع تهاوقی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت
دفواق و مضر حوالی مقعده و محرک صرع و مصدع و معین مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت
آن و مبخر و تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اد
غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سحج و مصلحش کتیرا و برش تا نحوا
قدر شربت تا نیج او و مطبوخات پنج درم از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم انگ

کرات یکدرم است کرات بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او نبطی گویند و تمام
آنچه برگش باریک و در تمام سال موجود است کرات البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بر
گویند و از مطلق او مراد کرات البقل است در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از
ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی ک
هاضمه و منقی قصبه ریه و از اقسام کرات دیر هضم تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خو
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال ا
قاطع نزف الدم و محرک اشتها و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرم تا دو مثقال

کزبره کزبره بفارسی گشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی بار
افعال قوی تر از بستانی و از ان بوتن است بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی
آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حدت و قاطع باه
هفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخارات به دماغ خصوصا با سرکه و سماق و
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با
خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله
زردی چشم مجرب و چون شربت آب گشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطا

غیر مفرح مجرب ست و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش
دکا هو و قدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا سه وقیه و تخم او که کشنیز خشک عبارت از وست
در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال و مرخصوصا
بود اده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر با صندل و انیسون جهت
تقویت معده مفید و خوابانیدن او و رافع بوی شراب و سرعت مستی ست مضر مثانه و بوضع الیفس و
علل حیض و مسکن لغوظ و زیاده او سورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیمبرشت و بدلش
تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یک وقیه ست کسیر و بیخ نیلوفر سیاه پرپوست و گران
و دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصا اگر او را با پوست بخورند و چون
در اسانیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سردی نافع سوزاک میشود
خصوصا که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت لطیف ست چون او را
سائیده آبش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب اول گرم در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سپرز
بکر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او
با سکنجبین مسهل صفرا و منقی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب با قرار
مفید بوده و قابض و گویند مضر سپرز ست و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و
ثلث آن افسنتین ست و قدر شربتش از آب او دو وقیه و از جرم او در مطبوخها پانزده درم و از تخم او دو درم
کمثری بفارسی امرود و بهندی ناشپاتی آنرا گویند بری و بستانی می باشد و بستانی آن ترش و شیرین و
مالاسام ست امرود شیرین معتدل و مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضم
و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مرطب دماغ

کسیر

کشوث

کمثری

و اہل ہند تا بعض شکم نوشته اند استاد مرحوم به آشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند
مولد نفخ و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی بهترین اقسام امرود ترش و لطیف آبدار رسیده او
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا
و تشنگی و مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعضی و قبل از آن قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل
مورث قولنج است و تنگ و زامرود و مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الماء
و بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبو و مربای

کمون

طبع و مقوی معده حاره است کمون معرب از خامون و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و
هر یک را اصناف مختلفه است سیاه و بری و بستانی را کمون کرمانی و زیره فارسی و شامی و سفید
گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام
بری و زبون ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم و خشک
مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و ہاضم و جهت عسر
تخمه و منضج طبیخ او مسکن درد دندان نزلات خصوصا با سعتر و سعوط او با سرکه جهت رعاف
ریه و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و قدر شربتش

کندر

دو درم و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری است کندر صمغیست مشهور و صلب ...
را کندر ذکر و سفید و نرم را انثی و تازه را که در ابتدا حرکت داده باشند مدحرج و پوست او را قشور
که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود دقاق کندر و آنچه صفائحی مانند او باشد دقاق کندر نامند
قوت کندر تا بیست سال میماند در دوم گرم و در سوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس نفث ا
حجاب دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و ہاضمه و حافظه و مجفف بلغم و مبهی د
و مقوی روح حیوانی و دماغ و جهت خفقان و ... جهت رطوبات دماغی و غشیان ...

سهال رطوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاحی
ونسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و
استعمال او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً بصر
با عسل مفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
بیخ فارسی و شکر و بدلش مصطکی و قدر شربتش نیمدرم است قشار کندر خشک تر از کندر و سندیز
جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیف تر
از کندر و مفتح و جلای و در افعال ضعیف تر از قشار است کهربا از نوع مهره است از دریای مغرب
حاصل می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه ایست
که مانند موم منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک جنس اند
سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو شریک
سندروس بانکه حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب از زمین مزارع مغرب
بهم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و با تخم
زحیر نافع و طلای او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و رفع یرقان از مجربات است مصفر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و در تفریح

کهرنی

مروارید دشتر بقدر نیم مثقال است کهرنی ثمر درخت هندی مشهور است دو قسم میباشد سبز و سرخ
و تر و گران قسم مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون قسم مغز تخم او مقوی معده و دل
چون در آب سائیده در چشم کشند بهلی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
روغ است فرح لبست و دوم در حرف اللام

در حرف اللام لاجورد

لاجورد حجر معدنی معروف بهترین
صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مائل باشد و آنچه میان زرد دو دار لاجوردی نمیباشد
در اول گرم و معتدل او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سوداء و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون
کننده آن از کدورات و بالخاصیه دافع سودای حوالی قلب و تعلیق او دافع خوف و آن مفرح و
مقوی روح حیوانی و با قوت قابضه و دافع امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخار
در حیض و اکتحال او جهت سلاق و در معده و معده و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف مفید
و در معده و مصلحش مصطگی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدرقش حجر ارمنی و قدر
از نیم مثقال تا یک مثقال

لبن لبن البقر

لبن البقار شیر گو سفند مرکب القوی است و مشتمل بر سه جزو مائیت و جبنیت
و دهنیت در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک و لم
شیر گاو است و گاو میش از جنس او است و شیر این اغلظ از دو هر دو را دهنیت غالب و با
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است تازه دوشیده آن که هم
نوشند بسبب دهن و تشنج و سریع الهضم و کثیر الغذاء و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات
جوهر دماغ و تریاق سموم است لبنی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت تشنج و نسیان و غم و وسواس
بدن و سل کهن و تپ خلطی باشد و امراض مبتی بدو و با دجرب و حکه و جذام و مطبوخ او
جهت طول عمر و با خرما دکرده آن جهت فربهی کرده و بدن و طلای او با سفیدآب قلعی
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرزد و ورم احشاء و جگر و ضعف عصب و درد

ح و سرد مزاجان و زنان السمن و صاحبان خفقان طویل و منجر و اکثار او مورث سنگ گردد و مثانه
سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است
لبن الضأن
لبن الضان شیر گوسفند است دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهترین او از شیر
باده در تقویت باه و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه
لبن المعز
مجرب و در سایر افعال و مضار مثل سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت
رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و بهتر از سینه و دق
غرغره او جهت ورم لهات و خناق انفع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و قدر شربتش از ده
لبن النساء
وقیه تا نیم رطل است بدلش شیر گاو لبن النساء شیر زنان است و او موافق ترین شیرهاست از مزاج
انسان سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبس و
سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش
شیر الاغ است قدر شربتش از ده اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان سایر البان آن است
که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسبیدگی باشد و با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله
بر روی قمل و نشد قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب
لبن اللقاح
تحفة المومنین آن را از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت او بسبب شدت حرارت
او زود جبن نمیشود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب و با شکر
مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و تنها جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه طحال و تنفس
و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از ده اوقیه شروع کنند و بتدریج تا یک رطل رسانند
لبن الاتان
باید که شتر را ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان
شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت و دهنیت کم دارد و او سردترین شیرهاست و

بسیار مرطب معده است مفرح و جالی و مفتح و مطلی الامعاء از خلط غالب معده و جهت سل و
سعال یبس و سرفه حار و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جرب
رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعاء و زحیر و مغص و منعش و جهت تقویت لثه و دندان
مرطوبین و مصدع و مسرد بارد و مصلحش گلنگبین و بدلش شیر و تعلیف او با شیاء مناسب هر علتی
و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست نامند و بهندی چهاچه گویند — لبن حامض
دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده
سایر افعال قریب بماست و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر
مرکبه و عفونت و مصلحش سکنجبین و ادویه حاره و زنجبیل و مربای لحوم بهترین همه گوشت گوسفند یکساله — لحوم
بر یکسال و کمتر از شش ماه بزرگ گشته باشد و بعد گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر پیر
خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمیت
خوردن آن باعث ضعف بدن و نقصان ارواح و سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از
بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست
آب و مار اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لسان الحمل بفارسی بارتنگ — لسان الحمل
و کبیر میباشد تخم صغیرش سیاه و کوچک و تخم کبیرش زرد و تر از تخم صغیر و منافع کبیرش زیاده از تخم صغیر و از
صغیر است سرد و در دوم و خشک در دوم برگ و تخم او لطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و
حابس نزف الدم جمیع اعضاء و عصاره برگ و بیخ او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و
و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سده و صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش
لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بواسیر و
و جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و

بفارسی نانخواه و ضماد برگ او رادع اورام حاره و گویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و
مصلحش مصطگی و بدلش حماض بستانی و تخم او در افعال مانند عصاره او و گل بوداده او قابض و مقوی و تقوی
معده و دافع زحیر و حرقت با زنگار و تقویت قوت ماسکه و بدیلش در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است
قدر شربت از آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاوزبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف
از سایر اجزای او و مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
از سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه و
یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم محرق
و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او دو درم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال
و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوت ها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و ملین
طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و
حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و بوداده او قابض و مقوی معده و برگ
درخت او مسهل و خشک او قابض و مع بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قوی
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب و چکانیدن
در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا و شکر
جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حار مفید
و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطگی و قدر

لسان الثور

لوز الحلو

لولو شربتش تا نه مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او
و آنچه در صدف منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا نه مثقال اگر
او سفید بزرگ مدور است روغن و عرق و بو نهای کریه مضر او و در آخر دوم سرد و خشک
قوی تر از طلا و خواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف
و فزع سوداوی و جهت اسهال و موی مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی
حصات و حرقة البول سدد و یرقان و رافع سموم و وسواس جنون و ربو و اکتحال او جهت
و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و نگاه داشتن
مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازالهٔ غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش
لیمو بادرش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است
زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح
گرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم شرب و
و سایر افعال مثل پوست ترنج و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج
در دوم سرد و خشک و مقوی معده و تلطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی
و کلف و ثوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون
شری و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه
و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله و قی صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان
و عسب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است
و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش
و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بغایت عظیم و در دفع سموم همچو تخم ترنج

ماميران

ٔ یکدرم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج و فرنج لست و سوم در حرف المیم
میران قسمی از زرد چوب ست و هندی اوکرزرد مایل بسیاهی با تهمر است از چینی که
ردمایل بسبزی بیا و بخش شبیه بکنجد در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بست سال باقی
خ سدد و مفتح جلد و جالی و مدر و محلل و شراب او جهت یرقان و حبس و ریاح غلیظه و اکتحال او

ماش

ٔ بیاض و ظلمت بصر و ناخنه سفید و مصلحش عسل و بدلش ربع وزن شترغاز مثقال ماش
ندی مونگ گویند از حبوب معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سال باقیست
طیفتر از عدس و سایر حبوب با کمی نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و
بض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین ادویه صاحبان تپهای حاره است و جهت سرفه
رم لهات و درد سر ضعیف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او
نر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیه با وجود برودت تحریک سودا میکند

ماعز

م بفارسی بز و در هندی بکری گویند گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و
ن محرورین و صاحبان گرم مزاج و فصل گرم و بلدان و اهویه گرم مضر سودا و مزاج و مصلح او بادام خربزه
ٔ تازه و تر شیها و ماء الشعیر با دو لغایت مضر است و گوشت بزغاله با فوق شش باه سیاه
رین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف ست و پیه بز محلل با قوت قابضه و طلای سرگین او لغایت
ٔ جهت ورم سپرز و استسقا و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل
ت اورام صلبه از مجربات و فرزجه سرگین خشک او را پاک کند و جهت رفع اورام حیض و سرطان

مرزنجوش

ٔ سوخته بز زتا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و داغ کردن با ام
ت عرق النسا از مجربات مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی و غیر از آذان الفار ست
ندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال

بهتر از سوسن سبز محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرج و مسخن احشا و مجفف
رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و در استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و
و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس
عسر بول و احتباس حیض و اوجاع طبعی نافع و ضماد او با حنا در حمام جهت درد سر بارد و [illegible]
جهت ورم انثیین مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده و [illegible]
کاسنی و تخم خرفه مصلح او سوسن و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا [illegible]
و روغن او که آب او را با شل آن در روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و [illegible]
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو لغت [illegible] مرو
و بگویند فارسی ست و بفارسی مرو رشک نیز و بهندی گنوچه خوانند اسم جنس ست و [illegible]
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع ست و از مطلق او مراد نوع خوشبوی
که بوی ما حوز باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک اند محلل ریاح و بلغم و مفتح
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و دافع استسقا و درد اعضا و تخم او [illegible]
حلبو داده تخم آن قابض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و صحیح ست نزد محمد بن زکریا
در دوم گرم و در اول تر ست مرجان معروف ست در هندی مونگا نامند و خشکی [illegible] مرجان
در سایر افعال مانند اوست و دیگر مر اورا پادزهر جمیع سموم دانسته اند مسک مسک
مشک و بهندی کستوری نامند خون منجمد یست که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد
ترک حاصل میشود و اورا آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان [illegible]
بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید بود و از سجده یکه بدنباله او رسد و در آن سوراخها میبا[illegible]
استنشاق آن میکنند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خوشترین [illegible]

حیض یا بواسیر دفع شده بر رگهای سنگها منجمد میگردد و در غایت خوشبو و لبوی او رسافت می آرد
و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم را تبتی نامند و آن نافه
ست از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف
او ست می افگند و سوم را چینی نامند و آن چنین نیست که بعد از صید موضع ناف او شگافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه و با صلابت باشد چهارم را
هندی نامند و او خونیست که از ذبح حیوان مذکور بهم میرسد و با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک
می نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عمل سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است اینست
که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون کنند
پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است و الا فلا و آنکه در نافه نباشد اینست که قدری از ان
گرفته با آب دهن در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و بهترین
او تبتی است و قوتش تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم
و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سدد و محلل اخلاط بارده
مقوی باه و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و جالب
طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و مسمومات و غم و وحشت
و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان مجرب رساننده قوت ادویه بعمق بدن و فرزجه او
معین حمل و تسطیلا و سعوطا او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و طلاء و تمریخ او با روغن بان بمقدم دماغ جهت
فالج و بوئیدن او جهت زکام و صداع بارد و طلاء او با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر
و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و شربت اعشابه و بدبوی دهان و مصلحش گلاب و بدلش مثل او جند
نصف او سافج است قدر شربتش تا نیم درم مشک طراشیع قسمی از بود نیه و قوی تر از تمام آنست آخر سوم گرم و در وسط آن خشک

بغایت مدر حیض و النفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و تسکین قولنج
مصطکی
و درد رحم و تقویت اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سکر و بدلش بوزن آن پودینه و قدر شربتش یک مثقال و در سطبه
دو مثقال مصطکی معرب از سطخی و بعلی علک الروم نامند صمغ درختیست سفید و در آخر تو گویند و قوتش
تا بست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و یاردها هضمه و اشتها محلل ریاح و
دافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و جهت
عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت انفثاث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهت نزف الدم و با کندر جهت تقویت
حافظه و تقطیر جوشانیده او و روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است خائیدن او جهت جذب
رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گرد گان و کتیرا و بدلش بوزن او کندر و در تقویت
مقل
معده و جگر او خرو قدر شربتش یک مثقال است مقل بهندی گوگل گویند مراد از وی صمغ رخته
درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار بهم میشود و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد
از رق و مایل بزردی است مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی است مقلی می نامند و آنچه از نواحی یمن
بادنجانی میباشد او را مقل عربی گویند و بهترین زرد و صاف براق تلخ است که زود حل شود
اندازه خوشبو شود و قوتش تا بست سال باقی است در اول سوم گرم در اول دوم خشک جاذب
و محلل و ملین و مدر و دافع صداع و سیه مسهل و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و تنقیه سبلا
شرب و جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و
سینه از اخلاط سدد و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت
تلیین اورام صلب و درد پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با اندکی سینه و در جهت
ملح
تاسیل و بخور او جهت بواسیر از مجربات است مضر ریه و مصلحش کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران
بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر قدر شربتش یک درم است ملح بفارسی نمک و بهندی لون نامند

نی ومائی میباشد معدنی بدون آب بستگون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن
یست که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین
اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبون ترین آن ملح معدنی است
مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضے نباتات که آب آنرا صاف نموده
بآفتاب منعقد میسازند و گندک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
ملح نمک طعام است و مجموعه آن مسهل بلغم و سوداء و ماء اصفر و مسلح اغذیه بارده و بود اداء آن
و سوخته آن الطف و هم آن غاسل امعاء و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با عسل
و سکنجبین نافع ضر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقاء امراض سوداوی و طعمی
نافع و قی کردن با آب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است
مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و
مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و عرق او که بقرع و انبیق کشند بغایت ترش و خوش طعم و مخفف رطوبات
معده و امعاء و مفتح سدد و رافع استسقاء و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
فارسی نمک سنگ بلوری نامند در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن و
تجربه قوی اثر و در اداء عمل استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است
سیاه بی نفطیت منقی و مخرج بلغم و سوداء ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضے بزردی و بهترین او سفید و صاف است
آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ
مایل بسیاهی قطعات بزرگ میباشد در اول سوم گرم و خشک مسهل ماء اصفر و سوداء و بلغم و محرک
باه و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یکدرم و نیم مومیا لغت یونانی بمعنے

ملح اندرانی
ملح اسود
ملح العجین
ملح هندی
مومیا

حافظ الاجساد ست بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس نزد قریه ...
و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود ست عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل ...
مغرب یافته میشود بخوبی فارس و بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی ...
باشد در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب گرمی او ست قوتش تا چهل سال ...
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و معین باه و حافظ ارواح ...
و سریع النفوذ و جهت وجع الفواد و اختناق رحم و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و ...
فالج و فواق و رعشه و لقوه و سموم تا شربه در دو تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم ...
جراحت مثانه و سلس البول و ضرب و محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و ...
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل و طلای او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او ...
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان ...
آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر ...
سکنجبین و بدلش قفر الیهود ست قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر امراض از یک قیراط تا ...

در حرف النون نانخواه

بست و چهارم در حرف النون نانخواه اسم فارسی ست بعربی کمون ملوکی و بهندی ...
گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی ست قوتش تا چهار سال باقیست در اول سوم گرم و خشک ...
و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل و دافع فواق و رشد با از جهت درد سینه و طلای جگر و ...
ریحی و آنچه بسبب دوای مسهل باشد و جهت رفع عادت بافیون و مضرت آن و تی و غشیان و ...
فساد اشتها و دیدان و فرزنه و خصوصاً ربع و سرد و مثانه و بهق و برص نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ ...
بر آمده مجرب و با عسل جهت رد جمیع اعضا و تحلیل اورام آن مجرب است خصوصاً با طین قیمولیا و ...
مثقال او کرده یک رطل شیر بجوشانند تا منعقد گردد با شکر یک قطعه کردن لحوم خورد جهت رفع ...

از مجربات است بسیار زہ سائیدہ چون او رادرآب لیمو چندان کہ یک انگشت بالا آید تر کنند و خشک نمایند و ہفت بار تکرار نمایند جہت اعادۂ اشتہا نافع بسیار مجرب است و مصدع محرورین مصلحش کشنیز و مقل شیرہ ضعہ و مصلح آن ترش و ترشی بزری و غیرہ سمین قدر شربتش ناشتہ درم نارجیل بفارسی نارگیل و ہندی ناریل و کوپرہ گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و نشکچ او بسیار گرم و خشک و بامضرت است آب او گرم و تر و سرد او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی و سخن گردہ و سمن بدن مبرودین جہت دفع مواد بارده بلغمی و سوداوی و جنون و ضعف جگر و باشکر جہت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر ہضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوہ ہای ترش و نشکچ آن مورث غثیان و غشی ست و قدر شربتش از جرم آن تا ناشتہ مثقال و از آب او ناشتہ وقیہ نارجیل بحری بفارسی نارگیل دریائی گویند مقوی قوی سائیدہ او جہت رفع سموم ہوام و افعی و زنبور و مانند آن مجرب است و تا آب کند کہ ربا بادہ او اگر تی کند علامت خلاصی از سم بود و دافع مضرت ہوای وبائی و اختلاف آبہا است و اقوی از تریاق کبیر است قدر شربت او یک قیراط است نارنج معرب از نارنگ فارسی است گویند ریشہ و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفہ و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دویم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفہ حار و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در ہمہ امور بہتر از ترنج و شربت یک درم و نیم خشک او باآب گرم جہت ہیجش و ضماد پوست زرد او با سرکہ جہت درد سر و آب خیسانیدن پوست و شکوفہ او جہت عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر مسہل صفرا و مدر آن و رافع امراض حارہ و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درم از تخم مقشر

او تریاق گزیدن جانوران و درسایر ثقال باشند ترنج و لیموست دفترنارنج باعسل
کمترست و بوئیدن شگوفه او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهارست در دوم گرم و خشک
و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتهار باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت
هر روز و دوا و قیه او با ربعدرم مرجان و حسب حاجت شکر جهت سوء طحال مجرب و اکثار او با
او سورشا بجوانی مفسد عرق بهار رهواست و مصلح او گلاب و قوتش و ظرف مس تا هفت سال

نشا تا یکسال باقیست نشا بفارسی نشاسته گویند و در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی معتدل
سنری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً
و با شکر و روغن بادام گرم نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون
نافع و مغلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینها و کرفس و زنجبیل و بدلش برنج مغسول قدرش

نیل از یکمثقال تا پانزده مثقال نیل بری و بستانی میباشد و در آخر اول گرم و در دوم خشک
معتدل ست محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و رادع نفث الدم و نزف الدم و جالی
بهق و جراحات تازه را نافع ست و برگ او خضاب بسیار خوب ست و طلای سوخته او
مردا سنگ و قدری روغن گل و سوم جهت آنکه از مجرب است و باید قبل از طلا موضع را آب
عسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او نشا و قدرشربتش

نیلوفر درم ست نیلوفر نباتیست مشهور الوان میباشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر
و گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک ست و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود ست و نیلوفر
گرم و خشک و کبود او لطیف تر و مقوی دل و مسکن حرارت آن تنهای حاره و تشنگی و منع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لعوبات د...

در حرف الواو ورد احمر

بنفشه و خطمی و فرفیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و سیلان منی و ضماد او جهت درد مثانه و معده نافع
و تخم او مانع ادرار حیض و درد مثانه است و اکثار او در شرب تخم او مضعف قضیب و منجمد کننده منی و
قدر شربت از هر یک او از ده درم تا سه درم فرفیخ بست و پنجم در حرف الواو ورد احمر
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بستانی تمام ناشکفته است و آنچه کم برگ است قوی تر و اکثر در اول سرد و در اول خشک و در دوم
و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه
خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و طلای
و نطول عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او جهت
[illegible] التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم و درو است آن را
زرور گویند و دو درم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصا
[illegible] با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه در ناشری
و بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و شربت
[illegible] او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد
از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند یا آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد
یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و قابض
[illegible] و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه زخمها
و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده
و تسکین دردها عجیب الاثر است طلای او با سرکه و تنقیه او با سرکه و گلاب مسکن صداع حار و دماغی
و افق او را امر او چرب کردن ادویه جالب اسهال و مقوی فعل آن و بدلش نیموزن [illegible] و روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلاف عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است مایل بسردی
لطیفه و مایل برطوبت با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند
دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و تیگرم او جهت نفث الدم خشونت سینه و اوجاع
و صداع حار و حرارت جگر و سرسام جهت خفقان حار و تقویت جان او تبرید مع طلا النود ... جهت
حار و درد چشم و با قرنفل جهت باروان التحلیه او جهت تقویت دل و رفع غشی
و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط النفس مفید و گلاب مکرر بقدر ردو او فیه
و بالخاصیة مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش
مثقال فرسخ بست و ششم در حرف الهاء هندبا بفارسی کاسنی نامند

در حرف الهاء هندبا

بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و مایل بتلخی
کبود و زرگ او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده و از قسم صغیر او دیگر
برگ کوچک باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب او را هندبا البقل نامند هر دو قسم
سرد و تر و با جزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع
لطافت مفرط بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود
سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و
جگر حار و بارد و رافع سدد او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با زیانه
یرقان سدی نیست چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت
و تقویت معده با گلقند جهت تب ربع و طلای آب او جهت ورام حاره و درد چشم و نقرس
او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و ورام حاره بحلیل و غرغره او با خیار شنبر
ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت رمد حار مجرب ... با آرد جو و روغن بنفشه و مغز ... سر و ...

در شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت با جزا بارده و جهت تبهای
دی و سدد و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل در دار زیانه
دفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از ترطیب
برگ کاسنی را او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربتش از دو درم
درم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
ل و جهت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و دفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا نافع
مواد نافع و قدر شربت از سه تا نیم اوقیه و از یکدرم تا چهار درم در مطبوخ و از بیخ بدرم تا نزده
رون کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند بستانی و گلش کبود
بسیار تلخ میباشد و در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیب قوی تر از بستانی و جهت نفث
الدم و تخم و بیخ او در سایر افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و برگ
اند فرفیخ لبت و هفتم در حرف الیا یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف
زمار ست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او
در اول و دوم سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرم او تریاق
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او
ست تشنگی صاحبان و عروض ورم در دهان داشتن او جهت دفع تشنگی و بدبوئی دهان موثر و قدر شربتش از
قیراط تا یکدانگ یاسمین در هندی چنبیلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک
فتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماده صفرا و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و دهن حصیر بوئیدن او
جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و نطول طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف
و سرخ کردن رخسار و زرد کردن خضاب و اعانت نعوظ موثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد و

یاقوت

یاسمین

مثل هر دو یاسمین بری بقدر شربت از جرم او تا ده درم و از آب او ده درم و روغن یاسمین بدو
مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است قدر شربت از سه درم تا پنجدرم و گل یاسمین ز
را در حنظل سبز مهر اپخته یکدرم و سه با عسل یکوقیه چند روز بدستور مداومت نماید جهت استسقا و درد
و مفاصل مجربست **رقیق دوم** در بیان لغات مستعمله درین کتاب تا مبتدیان را اشکال نه
آبزن آنکه آبیکه ادویه در وجوشانیده باشد در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند
آبش تا به ناف باشد **استنشاق** چیزی مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب از تریپهل
عبارت از هلیله و بلیله و آمله بود **اکال** چیزیست که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را مجرو یا
سازد مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکه بخار آب گرم بدن بیمار رسانند خود یا
بجا پیچیده سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا بخارات مطبوخ ادویه بگوش رسا
پادزهر چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد و
آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته اند هرچه دفع سم بخاصیت کند مفرد باشد پادزهر
ست مانند زهر مهره **پاشویه** آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس گند
وغیره ادویه جوشانیده باشند پایهای بیمار را گذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود بخور آ
ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو دهند برود آنا
سر که آنرا ترتیب نموده باشند بچشم کشند **تدهین** روغن مالیدن است **تریاق** دوای
که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب صناعی باشد **تمریخ** چیزی بر
مالیدن **جاذب** چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جندبیدستر **جالی** چیزی
که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بجراشد حار و بارد میباشد حار همچون ترمس یا و مانند
جامد چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن

دربیان لغات مستعمله درین کتاب

اور رطوبتی دارد که برای او برودت کثیف مجمد عارض میشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
بر وتاثیر کند سیلان می پذیرد مانند موم **جوارش** چیزیست که طعام را هضم کند حقنه
مائل ست که در محقنه کرده از راه دبر با معا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند حمول آنست که
ادویه تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بر دارند خاتم چیزیست که بسبب یبوست غور بر سطح جراحت
ساک لیشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت **خضاب** چیزیست که موی را
سیاه کند یا رنگ دهد دهنی چیزیست که در جوهر ش دهن باشد مانند لبوب **ذرور** آنکه ادویه
خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند **رادع** چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق
مسام مرّ مواد منصبه از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند
دارت جاذبه عضوی را تسکین دهد یا جذب مواد نکند مانند صندل این ضد جاذب ست
زروق بهندی پچکاری گویند دوائیست که در احلیل و قبل با آلتی که معمول باین عمل ست ریزند
آن آلت را زراقه و مزرقه نامند **سایل** چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود
هم ازانکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات این صنف جامد ست سعوط سایلی را
گویند که به بینی ریخته شود و لا اسد یا عام و اسیت خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل
و دسکوب آنکه چیزی سایل اندک اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز بریزند
سم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش **سنون**
چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهر ش باشد **شموم** آنچه خشک و تر
بویند **شیاف** که آنرا شافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ
برند یا در آب سائیده در چشم کشند **ضماد** آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند **طبیخ** دوائیست
که ادویه را جوشانیده در آب او استعمال کنند **طلا** آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا بمالند عاصر چیز

که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه را که در تجاویف عضو است خارج کند مانند [illegible]
غرغره چیزیست که از قسم لعابات که در دهن حرکت دهند تا حلق را شستا نماید و بلع نکنند و بیندازند
چیزیست که بسبب رطوبت سیلان یا بسبب جلای خود ماده و اجسام متشبثه بسطح عضو را بشوید مانند
فتیله آنچه منفتل و دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در زخم یا در جراحت نهند
حمول آنکه مخصوص بفرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ گرداند و اجزا را جمع
نماید مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند اکال چیزیست
که بسبب جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح استخوان بزداید مانند
چیزی که در گوشت و دیگر سوراخها پیدا شده کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را چون
سخت مانند انگشت کند همچو زاک کثیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی
سوی اجزای خورد منقسم نشود و اجزای ارضی درو غالب شده و رطوبت شدیده الامتزاج
که بسهولت تفرق و تفتت را منع کند و اگر با وجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا گردد
کحل آنچه سرمه سا کرده در چشم کشند کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم
نهند و آن رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر
یا پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته گرم
بر عضو نهند یا پارچه یا نمد گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذ و حدت خود تفرق
در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجملتها محسوس شوند متفرق سازد و حار باشد مانند خردل
همچو سیر لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو و تشمم کنند و حرکت دهند و بو نمایند لزج چیز
که هرگاه هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و با وجود این سهل الانشکال
و با چیزیکه مس کند شدید الالتصاق بود [illegible] لطوخ چیزیست که از طلاء غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد

یا لاینه لطیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او باجزای صغار
منقسم شوند مانند عاقت و این ضد کثیف ست لعابی چیزیست که هرگاه
تر کرده شود از و اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی مایع چیزیست که سیلان
ند و رقیق القوام بود چون آب مالح یعنی شور چیزیست که در زبان چون گزندگی نفوذ کند
ند املاح مبرد چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مهیج انچه بسبب تولید
اح لطیفه و بخار اعصاب و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی
د مانند لبوب مخفف چیزیست که تحلیل و تلطیف جرم رطوبات بدن را نابود کند مانند فاوانیا
مجمد چیزیست که بتکثیف برودت خود اجزاے خلط را فراهم آرد مانند بزرالبنج محلل
بزیست که ماده را براے تبخیر تیار کند و جزء جزء او را بخار منفصل کند هرگاه تاثیرش در دوایم
ند آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه محلل ریاح که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست
دام ریح را تنگ کرده مندفع سازد مانند نانخواه محرق چیزیست که بحرارت خود لطیف
طوبت اخلاط را بالکل نابود کند و مادیت آنرا باقی دارد مانند فرفیون و این ضد مجدل ست
ملک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بحد قرحه برساند
ند لیلاج محمر چیزیست که خون را القوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند بحدیکه عضو
رم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیست که روح حساسه محرکه
منو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
م سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت و یبوست قویه است
ند افیون دوم آنکه بخاصیت بود همچو طرخون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق
بر عظیم دارد مخشن چیزیست که از ماده لزجه اجزاے سطح عضو را

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه ریه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع کاید بارد و ...
مازو و حماض همچو خردل مدر چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع ...
مانند تخم خیارین مدمل چیزیست که بتجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که درمیان هر دو لب
زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مردا سنگ مُر بمعنی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص
کند و الم از ادراک تست سازد و با کراهیت بود طبع ازو برهم نماید مانند صبر مرخی چیزیست که بحرارت معتدل
و رطوبت ملینه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی مرطب چیزیست که بافراط رطوبت خود اعضا را
رطوبت کند مانند روغن کاهو مرقق چیزیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب مزلق
چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه محتبسه مجاری را تر کرده قابل انزلاق و اخراج نموده بطرف
خارج کند مانند آلو بخارا مزوره هر غذای که بدون گوشت برای مریض بپزند مسدد
چیزیست که بکثافت و تغریه یبوست خویش مجاری مسام جلد را بند نموده مواد واجب التنفیس را
محتبس سازد مانند برنج مسقط چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود فم رحم را کشاده جنین را بالعزم چون
مشکلات متشبع مسکر چیزیست که مستی آرد اعم از آنکه با تفریح با مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب مسکن چیزیست
که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبعی باز دارد مانند عرق کیوڑه مسهل چیزیست که فضول را از عروق
اعضا ببطن امعا حرکت دهد مانند خیارشنبر مشتهی آنچه بتحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض مصلب
چیزیست که بافراط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون این
مقابل مرخی است مصلح چیزیست که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو
کتیرا که مصلح بود دیه است یا معاون فعل او کند همچو امتزاج ترید با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند
امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوت ادویه
باشد همچو امتزاج فرادیج با مدرات مضر چیزیست که بدن را ضرر کند عام است که او را القصار

احداث مرض کند مطبخ چیزیست که او را در مایعات جوشانیده آب او بنوشانند مطفی
چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا معرق چیزیست که رطوبات را از
مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطس چیزیست که بنفوذ قوت خویش بتحریک مواد دماغی تحلیل موم کند و
بتحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را محتاج ترویح نماید اعم از آنکه
تهییج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل هیچو کرفس معفن چیزیست که مزاج
روح در رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند تافسیا مغثی چیزیست
که رطوبات معدی را بجانب اعلای بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند تربد مغری
چیزی یابس است که رطوبت رقیقه لزجه درو باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد التصاق
نموده منع سیلان مواد کند مانند اسپغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر و
متین تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت
بعضی اجزای خلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
مانند تحلیل نماید هیچو ثعلب سوم آنکه بفرط یبوست که در وست اجزای خلط را غلیظ کند هیچو سنگهاره خشک
مفتت چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرماهی مفتح چیزیست
که ماده محتبسه داخل مجری را که از مسامات او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
مانند اسطوخودوس این ضد مسدد است منضج چیزیست که ببرودت خود فعل حرارت غریزی
را در غذا و خلط باطل کند یعنی بگیرد غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج بدارد مانند قشر
مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده و تعدیل مزاج او سازد
را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه مقرح
چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد از وست نابود کند و ماده ردیه حاده را بیجای

او بشود موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که مادهٔ غلیظ
منشبه عضو را بطرف اجزا خورد منقسم نماید اگرچه غلظت لزوجت او باقی باشد مانند
دبا برد و مجوسر که مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که فضول را
قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیه
کل منتوم مقی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب نیم مطبوخ عنب الثعلب سبز مکرب چیزیست که
بحرارت متعبه و رداءت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند سید انجیره منجم که آنرا
منبت اللحم نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج تجفیف خود خون جراحت را منعقد نموده لحم کند مانند
مردار سنگ ملطف چیزیست که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده رطوبات که در معا و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی مملس چیزیست که بر سطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زائل سازد و آنرا مملس حقیقی گویند
خشونت او را بذریعه سطوح بپوشاند که رطوبات لزجه را بر آنجا بر عضو پیدا کند و آنرا مملس مجازی نامند مانند ک
و این ضد مخشن است منشف چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند ازانجا
ظاهر شود مانند آهک منضج چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن
مهیا شدن ماده بسیار شان باشد مانند آلو بخارا و عناب حسب تحکیم نوشته این ضد منجمد است منفخ چیزیست
فضلیه غلیظه کثیره بمرتبه مرد غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
مستحیل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند
زعفران منوم که آنرا مسبت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون **موسّخ** **قرح** چیزیست که برطوبت غلیظه خود قرحه را
سترحی کند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت آنرا بیفزاید مانند موم روغن **نطول** چیزیست که از
قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند وگاهی اورا آبزن و انکباب نیز استعمال میسازند
نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند **نقوع** چیزیست که ادویه را شب در مایعات
ترکنند و صبح آب آنرا صاف سازند **وجور** چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند **هاضم**
چیزیست که غذا را بزودی قابل طبخ دهد مانند زنجبیل و این ضد منفخ است **هش** چیزیست
که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غاریقون **منزل سیوم** در معالجات
امراض مشتمل بود رفیق و یک مقام است **رفیق اول** در بیان تدبیر امراض مختصه بعضو
عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بست و دو طریق است **طریق اول** در امراض دماغ
و سر از انجمله **صداع** است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز
از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده دهند
نمایند و شیر بز یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا عطر گل
یا عطر خس لخلخه ملطفه بویند و لخلخه بویند و نسخه لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام
حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد
کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب و
سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شتا خهاد رسان
بار کف پا بکشند بعد از آن پاشویه نمایند و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و
کدو با برنج کنند و کهچری و آشجو و دال مونگ یا خشکه نیز مناسب بود و همین است علاج سهر یعنی بیداری

در امراض دماغ
صداع

شقیقه سرسام

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر در سرسام که ورم حار دماغ و حجابهای دماغی است و مانند

عصابه

که آن ورم در موی سر و پیشانی است و عصابه و آن درد یست که در هر دو ابرو و چشم
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو میباشد لیکن در سرسام شقیقه و
عصابه فصد سرارو ضرور بود و خبز آرد مونگ یکباس سرارد و اگر باز احتیاج افتد
نماید در سرسام نفع کلی میدهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض نگاه دارند
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است
است اقسام سرسام را همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو
بارد می نمودند چون قرص مثلث را به آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند
نیز نافع است و همچنین نازبو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب آرد و
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب آرد

درد سر دموی

ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در درد سر دموی که علامت آن
وجع و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرارو باید کرد و اگر در بیان
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بار رد
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت
و اسپغول مسلم کنند و اگر مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در نمک
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات یا دیگر
شیافات اعانت کنند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا
پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و علاج درد

علاج

صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن بیداری و زردی و صفائی قاروره است

رگهای فصد مانند علاج درد سر موی است باز یادتی تبرید و اگر ملیم را در آب که صبر و حضض تر
کرده ان جوشانیده باشند با ساییده یا در آب برگ شبب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
گرمی دماغ باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و مانند آن است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء هاضمه و قی کردن درین قسم نافع بود
پس اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند
و آنگاه مصطگی رومی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کنند و سکنجبین
و گلاب تناول کنند و قی سکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات شقیقه
روی و چشم حادث گردد و شقی از روی کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
دمند از یک جانب برآید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
ان روز و روز پنجم شوربا از کبوتر و مرغ تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد روز شانزدهم
مسهل گرم تنقیه کنند و درین امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان بیدا و باشند
روز دوم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
شامل نموده بکار برند و باز مسهل روز سیزدهم و هم درین حسب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس یا زده سه روز تنقیح ماده منضج گرم نموده مثقال حب ایارج بروغن
بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برد

وخواب نماید و وقت صبح مسهل گرم کرده آن سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر بالیده ضماد نما
باشند بنوشند و بجای آب غذا آنچه در مسهل گرم میدهند بدهند و روز دوم گلقند عرق بادیان
تخم ریحان را تناول کنند و باز بدستور حب هر تیس از آن معجون سیر و دواء المسک حار و دیگر
معاجین گرم مانند آن بخورد و در روغن دهتوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین ست

فالج — استرخا — تمدد

علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه
عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین ست علاج استرخا و آن
ترهل و ضعفی ست که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین است علاج تمدد و آن تشنج
عصب بجهت و از جهت مبدا و از جهت خلاف آن چنانچه عضو بهیچ جانب حرکت نکند و همین ست

اختلاج رعشه

علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین ست علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای
حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات
بحرکات غیر ارادیه یا ثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین ست علاج خدر

خدر — سکته

وخدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین ست علاج سکته و آن
تامه ست که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند
سکوت میت آنست که پنبه منفوش برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت کند
معلوم کنند که زنده ست والا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی
دیده شود زنده بود والا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که
باشند دفن نکنند و همین ست علاج تشنج و آن علتی ست عصبی که عصب بسوی مبدا

تشنج — کزاز — صداع بارد

و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین ست علاج کزاز و آن
عضلهای چنبر گردن است همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج مالس

گویا صرع و آن سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی صرع
را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زائل نشود و دوار دوار
و آن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد و سدر و آن مقدمهٔ دوار است و چنان
محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک میگردد و کابوس کابوس
آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او افتاده و او را
نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و لیثرغس که ورم بلغمی دماغ است سبات لیثرغس سبات
آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود و جمود و آن مرضی است که آدمی ناگاه جمود
بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان نسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و دو بید الورد از برای صداع و دوار
السدر نیز فائده میکند و قرص مثلث در آب حنا طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود و چون
بندق هندی یعنی ریٹھہ در آب سائیده دو سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن شقیقه را بسیار مفید
بود و چون چند بید ستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا بوید نافع بود و مضغ کباب چینی و
دار چینی و وج و عاقرقرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است مغز سر مرغ چون پخته بخورد موجب
زیادت ذهن و نافع است نسیان را و خوردن تریاق و شرودیطوس از نیم درم تا یک درم
برای سکته و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش و فرفیون
مانند بید ستر بویانیدن لصاحب سکته بسیار مفید بود و تنقل از حب صنوبر بالخاصیت نفع
میکند لصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیاء است صاحب لقوه را
آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضار ترین
اشیاء است امراض عصبانی را و اجتناب از خوردن شب در امراض دماغی

واجب داند طلای مو بشیج بر آخذ مفید بود و آنکه خود دم کشنیز خشک یک یکماشیده کیموز
اطریفل کشنیزی آمیخته بعد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خورد
برای صرع بسیار نافع است و دو جو زعود صلیب فائده بلیغ میکند و نوشیدن شیر جو آنا خر
خرگوش با سرکه نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند
شرب بندق هندی سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و جوزه عود صلیب در ریسمان
در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیا است و آویختن لسبد و یاقوت و زمرد در گردن
بسیار مفید است آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و بوئیدن عاقرقرحا
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جند
و حلتیت نیز نفع میکند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است غذا از گوشت بز و مرغ و کنجشک
مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد و منشا این مرض همیشه بد اندیشی و
اندوه مند باشد بغیر سبب ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون
فصد و نفت اندام کنند بعد از آن فصد سافن نمایند و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال
کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و حجامه با شرط بر سر
بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربای شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره
مقشر شیره خرفه و شربت نیلوفر و تخم خرفه کنند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کنند و اگر احتیاج

مالیخولیا

نضج ماده از منضج بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملائم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و
رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند چرائته اسطوخودوس بسفایج هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات از هر یک
شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه کتان بسته هر یک نه ماشه غاریقون نه ماشه مغز فلوس شش ماشه یا هفت تولہ
ترنجبین گلقند شیر خشت تمر هندی از هر یک چهار تولہ شیره بادام بخورانند در منضج بارد زیاده نموده تنقیه کنند
همین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن تبرید و تسکین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه
بحب افتیمون کنند انسب بود طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودائی که از
احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوص آن خلط نیز میباید و در جمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا انجیر دانه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک پنج ماشه گل سرخ اسطوخودوس
تخم کاسنی شگوفته شاهتره تخم خطمی سفید هر یک هفت ماشه در منضج حار افزایند و ادویه شدیده الحراره
نوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته چرائته
هلیلجات غاریقون ترید موصوف در مسهل افزایند چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده میباشد
زیاده کردن تا مسهلات منضجات و هند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر در تنقیه
بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و در
مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مشرودیطوس دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و برای احباب این مرض تفریح و انبساط و
نافع ترین اشیاء است و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بوییدن و غنا و
روایح طیبه خورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس دادن حمام پیش از غذا آب نیم گرم بر سر ریختن
از بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک و

از حریف و مالح و شدیده و الحموضة احتراز ضرورست و هرگاه فساد طعام خصوصاً حموضت از معده
شود قی کنانند و قرشتی گفته که نصف درم افیون با آش جو ورد میکند جنون او یک روزه
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیا
مراقی اگر سبب مرض ورم حار مراق باشد یا سلاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بر شراسیف مراق
بود و گفته اند که فصد بعد سه چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود
ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیدة الحرارة
نباید کرد و گلقند و سکنجبین و مفرح و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوجه مرغ و
بیضه و مانند آن مناسب بود و علامات مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و بشار حامض و

زکام و نزله

و درد میان هر دو شانه باشد **زکام و نزله** فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام
اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت
دماغ می آید **علاج آن** بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی ردا
خفیف ادویه نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا هر یک
خشخاش آمیخته همراه همین جوشانده زیاده کنند و لطوخ و حبوب غرغره کوکنار و غیره که حبس نزله
نماید و مدام عطسه گیرد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کنند و طریق استعمال
این مثل حب ایارج است در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم
و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سر اره نماید و تبریدیکه در صداع مذکور شد بدهد و روغنهای
مانند روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کنند و تا زکام زائل نشود از
گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید
خواب و خصوصاً بعد از طعام نکند و در ابتدا نزله را حبس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کافور

بود تیخیر کنند نیز طبیخ بابونه و مانند آن انکباب نماید **طریق دوم در امراض چشم**
شب کوری علاجش فصد و باید که سوکا و قندر در شیشه کرده در روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید
فی شب استعمال کنند و بعضی گفته که چون دارفلفل در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند و چکیده
آن بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است و کندش و صبر و جند بیدستر و نیل
کل کنجد برای **بیاض** یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب آزموده است و زبان ...
قندری عنبر و مشک در چشم کشیدن **حول** را که آن عبارت است ازان که مریض یک
چیز را دو چیز بیند فائده میکند **خیالات** و آن آنست که در هوا روبروی چشم اشکال الوان
مختلفه دیده شود اگر بسبب نزول باشد علامتش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه
باقی ماند کدورت بصر و ضعف آن منجر شود آن چشم از نزول امین ماند و اگر بسبب ابخره سوداوی
باشد اطریفلات و خمیره جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب ابخره معده باشد اصلاح
و تقویت آن کنند **نزول آب** آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع آید
مانع ابصار شود علامت او آنست که مریض امانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس شود
... که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و سفید و صاف
... باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده در شهد آمیخته
... کشند و دخان کنند برای ابتدای نزول آب سیلان رطوبت از مجربات استاد است
... خوردن اطریفلات و خمیره جات کنند و سعوط کاهو از مجربات است و عصاره آمله
... بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن قره یا باز دارد و روغن خسته زردآلوی تلخ در مژگان
... بعد ازان که با آب نمک شسته باشد **قمل اجفان** را یعنی پیش که در پلک مشکون شود
... بود و چتین صبر و مویزج را طلا نمودن نافع است شعر منقلب و شعر زاید شعر منقلب آنست که سرهای

قرکان از کون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک برو زد از منبت مژه در پیر علاج
آنست که آن موی را بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
طلا کنند و عصارهٔ آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فائده نشود بعد از منضج تنقیه از مسهل حار کنند بعد از
حب ایارج و حب شبیار بخورد **قروح چشم** اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کنند
بر اندرون چشم چکانند بعد ازان شیاف کندر در چشم کشند و در روز شکنه استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده برای
بباشند و شسته ساعتی بگذارند تا زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب چشم
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و **دمعه** آنست که همیشه چشم اشکناک باشد و گل چشم
بهندی پهولی گویند **شعیره** ورم دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض سوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد ازان خون کبوتر طلا نمایند
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فائده میکند چون
فتیله چراغ بر بهاے جستے نهند و اندر تیل چراغ برلن انداخته از سیاهی چهالیه سائیده سائیده
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و اشک
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای **ظفره** یعنی ناخنه فائده دهد و
زیاد نیست که بر ملتحمه شروع میشود از گوشهٔ چشم و بر تمام ملتحمه رسد و علاج **غرب** که ناصور
است اول چرک ناصور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده بر ناصور بندند و استخوان
کردن مین نهایت جهل سوزد دفن کرده یا شیاف سائیده ذرور نمایند و آب برگ تورئی خصوصا
در ناصور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است بر ناصور

قروح چشم
جرب
دمعه
گل چشم
شعیره
سلاق
ظفره
غرب

نهایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر فائده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج
نمایند طرفه نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بط طرفه
و یا گل ارمنی در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود تکدر که سرخی خفیف مانند رمد در چشم تکدر
حادث شود علاج آن خفیف از علاج رمد بود رمد ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سبل که پرده سبل
بود در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنیه حادث شود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره
مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده ملازم بالای چشم دارد
و پاره گرد وای هندی است چون در آب سائیده گرداگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و
رمد و معه بسیار مجرب است و دوای آشب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر زن حل کرده
در چشم کشیدن نیز نافع است و حب کیر در آب کوکنار سائیده گرداگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده
نکند فصد سر ارو از جانب مرض گیرد و زلو پس دو گوش و در نقره گردن هفت عدد بچسپانند
در روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد تنقیه کنند
پس حب اهلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضائقه ندارد و رمد ریح رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم تنگ رمد ریح
بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و در صورت دیگر در آب کوکنار طلا نمودن برای ازاله
گهانجی مفید بود بعد ازان که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را به آب سائیده بیرون پلک
طلا کنند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زردچوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبور طلا نمودن
نیز نافع است روزکوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول روزکوره
کنند و شیر و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و ترطیب و تقویت دماغ با غذیه مرطبه و تغلیظ
خون با غذیه لزجه مثل هریسه کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زنند و برد و حصرم در چشم کشد برده برده

امراض گوش
درد گوش از گرمی

رطوبت غلیظه که اندرون صماخ متحجر شود می باید که انزروت با اندکی سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود شق کند و بیرون آرد **طریق سوم در امراض گوش** اگر درد گوش از گرمی عارض شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود تبریدیکه در درد سر گذشت بباید داد و بهاء ورد در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با اندک سرکه جوشانیده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اطراف گوش به صندلین و گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندک افیون در روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود و طلای جدوار طلا نماید و طلای نرد با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر ارو کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت کند می باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو بشیر دختر آمیخته نیم گرم در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد ازان انزروت سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکانند چکانیدن آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هر گاه بسیار از آلت بیرون کنند و ادویه قاتل کرم که در بحث درد سر گذشته درینجا نیز مفید بود و همین ست تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش رود می باید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پا ایستاده بر جستن شروع کند و یا قدری پنبه را بر سر چوب پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

روغن بابونه، روغن سوسن، روغن بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و روغن ترب، روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجرب است و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و همچنین دو قطره
از شیر زن قوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب کهدرس مجرب است بگیرند گردنای گاو
و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن تجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب مغز فلوس
اکلیل الملک یا بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیم گرم نموده گرداگرد گوش ضماد نمایند و همین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و روغنهای مذکور در گوش چکانند و طبیخ برگ سیب مسکن درد گوش است
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است و همین است علاج درد گوش
که بسبب ثلج باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون مازو باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکانند
رطوبت و ریمی که از گوش سایل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده مسهل
حار تنقیه کنند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی که نقصان یا بطلان در سماعت او عارض
شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زردالوی تلخ در گوش چکانند و انجیر و خردل بکوبند
و فتیله ساخته در گوش نهند و قطور مومیائی با روغن گل بگرانی گوش نافع بود و دوی
و طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید بود
و از کباب شبت بگیرد و چون افسنتین با سرکه جوش داده صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند
بخار آن گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات
کنند و شمومات و مروخات مقویات دماغ بکار برد

طریق چهارم در امراض بینی

اگر خون از بینی آید تدبیری که در رمد گذشت باید و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله خشک را
در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فائده مینماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

دوی و طنین

در امراض بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشرده
سرگین خر حل نموده در بینی بچکانند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود
اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود فصد سرارو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و در رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
خشم — نکنند مگر وقتیکه ضعف طاری شود خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک استعمال
کنند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجودیکه تنقیه دماغ مکرر نموده هیچ فائده نشد روزی
عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعةً از راه بینی برآمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و بینی کرده
نهند و انکباب شود نیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج
بواسیر انف — تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد آنرا بواسیر الانف
سبل — گویند علاج فصد سرارو کنند و زلو بچسپانند و تدبیریکه در رمد گذشت بعمل آرند بعد از آن تلیین طبیعت
بمسهل بارد نموده بحب ایلیه تنقیه کنند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نهند
بالای آن مرهم زنگار نهند و ضماد هیچی کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر ازین تدبیر زائل نشود
قروح انف — کنند قروح الانف اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت ایارج سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال
کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند خشکی بینی را نیز همین علاج بود و
بروغن گل و روغن بید سعوط کنند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و
بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل را ببوید خارش بینی را سود دهد بر دو شخصی که او
دریافت کرده که نیک نه چند سبب بستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن اول خون بسیار از
و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند و شخصی که را
[illegible] — دریابد و بوی بد به مشک و امثال آن بچکانند و اگر فائده نشود و تنقیه خلط محترق نماید و طریق تنقیه دراز

دہان و لب و زبان و در جوشش دہن کہ سرخ باشد نیز تدبیر یکہ در درد گذشت مفید
بود و ذرور کافور لعل آرند و صندل سفید و گلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده کند و مضمضه کافور
شمه لعاب اسپغول و دین بابہ سفید بود و اگر بدین تدبیر فائده نشود فصد سر ارو و چهار رگ
کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل
از تنقیه کنند و در جوشش دہن که ماده سرد باشد مضمضه مامیران بکار برد و ذرور در لسان الثور بر
بان باشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت افتد بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه
نمایند و اگر آکله مانند جوشش دہن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن دور تر بود دو اورا ریحه گر بیه
شد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودا محترقه نمایند و مضمضه حصرم
بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دہن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر از انتشار نه ایستد
مدفیون بالسنه سیلان لعاب از دہن اگر از حرارت رطوبت باشد در حالت خلو معده
زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار نوشند و مضمضه در دی
استعمال کنند و کاسنی تازه با کاہو خورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند
و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود
علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دہن کہ اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیم گرم تی کنند
و گلقند و سکنجبین ممزوج نموده لعوق نمایند و اطریفل کشنیزی جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج
بود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل کنند و بخایند و حب عود در دہن
دارند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه
کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده
زیاده خواهد شد آب تمر هندی شیر و زرشک با شربت انار شیرین سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

ورم زبان

بسہل بارہ نماید وحب کافور ودہن ازند ورم زبان اگر از مادہ گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دہن کہ از گرمی باشد نماید واگر سرد باشد مثل علاج جوشش دہن کہ از سردی باشد عمل
نماید

بطلان ذوق

ہمچنین ہست علاج استرخا وثقل زبان بطلان ذوق گاہ باشد کہ حس ذوق باطل گردد علاج
آن تنقیہ از مسہل گرم کند بعد از آن حب ایارج وحب شبیار خورند ومضمضہ بافرقرحا برد اگر ا
گرمی باشد مضمضہ ریباسی نماید واگر مجموع طعمہا رائحہ دریافت کند باید کہ تنقیہ صفرا از مسہل
کند واگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبہ خون ہست ویا بر بلغم شیرین اگر غلبہ خون باشد
فصد کند وتنقیہ صفرا نماید واگر غلبہ بلغم باشد از مسہل حار تنقیہ سازد واگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز مسہل حار باید کرد وہر دو مضمضہ کہ برای بطلان ذوق مفید ہست حسب

ضفدع

احتیاج از آن مضمضہ نماید ضفدع غدہ سخت باشد کہ زیر زبان حادث شود اگر سرخ وبادرد
باشد تبرید کہ در ورم گذشت باید داد وفصد سرارو نماید وزالو چسپاند وتنقیہ بمسہل بارد کند واگر
سفید وسخت باشد بعد از نضج تنقیہ بمسہل حار بعمل آرد داد ویاکہ لہا مانند نوشادر کانی وزاج
وزنگار ودرمیا سرکہ بسایند وبر زبان بپاشند وادویہ کہ در بواسیر بینی مذکور شدہ اینجا نیز مفید بود
اگر

خشکی زبان

ازین تدبیر بہتر نشود شق کنند ومادہ اش بیرون آرند علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دہن
سرخ باشد ومضمضہ موربعمل آرند وگاہی کہ در خیار وقت قطع آن ظاہر میشود از برای ترطیب زبان مفید
بود وہم اسپغول وکتیرا وبہدانہ در دہن گیرند ودر آب لعاب برآوردہ مضمضہ کند علاج ورم لب

ورم لب

نیز مثل علاج جوشش دہن سرخ باشد وحنا دگلنار بکار برد قروح وشقاق لب علاج آن نیز مثل

قروح وشقاق لب

علاج جوشش دہن ہست ومرہم سفیدہ مفید بود بواسیر شفت وآن آنست کہ لب زیرین سطبر

بواسیر شفت

شود ودرمیان آن شق گردد وباشد کہ مانند توت پیدا شود وگاہے بر ہر دو لب منتشر گردد و
کہ فصد سرارو وچار رگ کنند ومسہلی کہ در مالیخولیا گذشتہ بدہد شخصی بہمین مرض مبتلا شدہ بود

در امراض اسنان
درد دندان

بچسپانیدم بعد از آن ضماد حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنک بضیه بران نهند طریق ششم در امراض اسنان
لثه درد دندان اگر بشدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید که در درد
[illegible]شت باید داد و فصد سر و چهار رگ کند و یا زلو بچسپاند و مضمضه عدسی کند و اگر درد بغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
مالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و اگر درد شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس و قشر [illegible]
و زبان گیلانی و دانه هیل نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهد و برشعثا بخورد و بر دندان
مالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه
متورم نباشد از زنبور قلع نماید و بانیه را در شیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقطع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا به دیگر دندانها نرسد اگر
درد لثه متورم باشد قلع فائده نمیکند در صورت علاج ورم لثه نماید و اگر بسبب کرم خوردگی دندان را
[illegible] سیر تجم کند تا تخم تره بحری لیز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با برنگ استعمال نماید تحرک اسنان
اگر بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب از دهن جاری بود
[illegible] بیخ دندان سردی دریافت کند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون نیله تهو تهه استعمال
کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است استعمال
کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

تحرک اسنان

نیز مجرب است اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سر رود و حجامت کردن
بعد از نضج تنقیه بمسهل بار رود نمایند و سنون کرسنه استعمال کنند **تاکل و تفتت اسنان** اگر بسبب
رطوبت عفنه باشد که دندان را پوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
متغیر گردد میباید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و اگر
بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن
بادام بهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه
سودا بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد
تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با تخم کبر و افسنتین
و افتیمون سوخته و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فائده میکند **حفر**
دندان چیزی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
و آن بسبب بخارات معده بود علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی
بر دندان بمالند و مسواک نمایند و آنچه مستحکم باشد با آهن از دندان جدا کنند **خارش دندان** از
علاج آن تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نمایند و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید
آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج
آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت
یا از طحال بریان کوفته و از عسل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند **ضرس** اگر کندی دندان
بسبب خوردن اشیای حامضه یا عفصه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیای گرم
بر دندان بمالند و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را کمیه بندند و بمالند و مضمضه از شیر تازه کنند

واگر بسبب بلغم حامض یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و مسهل
کنند و بعد ازان ادویه مذکوره را دلک نمایند و ورم لثه اگر ورم آن حار باشد علامتش درد
و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامات آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن شود با فلفل و نمک
بمالند پس ازان گلنار و مازو و مانند آن سنون کرده استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند گرم گرم
بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون سپاری چهالیه مفید است طریق هفتم در امراض
حلق و لهاة و مری خناق ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و بلع شود
تدبیر که در ورم گذشت بکار برد و فصد سر ارو کند و بعد ازان هفت هفت زلو پس هر دو گوش
و میان گردن بچسپاند و روز دوم مکرر این عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق و
میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار نفش در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده
بر گلو طلا کند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تنزری خطائی تنها یا با جدوار در
آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسبغول آب کشنیز سبز در اورام حار حلق
مفید است و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در انتها مغز فلوس در
شیر و کلمانی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت مفقوع
نان بری از شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده مکرر
به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع
خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم در خناق
سخت همین تدبیر مفید بود و هرگاه ماده جمع شود و ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود

ورم حلق
ورم مری
خناق

نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد نیم گرم آمیخته غرغره کنند تا وقتیکه منفجر شود و غرغره از روغن زرد
و آب نیم گرم و یا از ماء العسل نافع است اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا با آلات منفجر گردانند و اگر
حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل بار دیگر تنقیه کنند و بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم
بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در
ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از اشتعال ورم حار میباشد بعد از فصد و حجامت ساق تا نیم
و ترطیب ماده از منضج نموده تنقیه سوداء از مسهل و حقنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان
مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش بر آید امید زندگانی
نباید داشت و اشربه مذکوره در ضمد و غرغره مخنوق میباید که نیم گرم میباشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره
از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بلا شرط بر موخر گردن معین بر تنفس و بلع باشد و طلا دادن
را از گل ریگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته بلا فصل را بکار
و غرغره گلنار بکار برند و نافع گل سرشوی را بسرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که
آن خلط حار باشد علاماتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
حار باشد باید کرد و علاج ورم لهات نیز مانند علاج جوشش دهن است ذبحه ورم حار بود که در عضلات — ذبحه
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و بثور حلق را نیز همین علاج بود زلو — زلو
یا غیران که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه انگوره را بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه
نهند و دهن علیل را ابدان پر کنند زلو هر جا که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و اگر فلفل طعام
در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی شهد او کنند و پس قطعه
یا کوزه آب سرد بر لب نهند تا که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید به زنبور گیر

مه کرده برفق بیرون آرند واگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند تا اسهال دهند و لقمه و خائیدن نان
له در حلق متعلق باشد واگر بحس دیده آید بنیزا از زنبور گیرند واگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمه بزرگ
خورده کنند و اسفنج یا صوف را بخیطه بسته بلع نمایند وقتیکه متعلق را بتجاذب کنند آب دکبور دیسن
پسندد شخصی را که از کنه خفه کرده باشند میباید که کنه را از حلقش جدا کنند پس اگر کفا از دهن او بر آید
بید زندگانی نیست واگر بر نیاید فصد سر ارو کنند و بروغن بنفشه و آب نیم گرم غرغره نماید و هر دو پا

بحة الصوت

الدر باشوره کنند و حقنه نماید بحة الصوت گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده و
اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره
تخم خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات برآورده با شربت بنفشه یا نیلوفر تناول کنند واگر بسبب سردی
بود باشد چنانچه در موسم سرما حادث شود اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان گاؤزبان پرسیاوشان
نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند واگر بسبب تری حنجره حادث شود و
ثقل حنجره بود و خشونت و درد و وندان نمیباشد تخم بادیان اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان
پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و عسل در آن آمیخته غرغره کنند
اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد درو باشد واگر این از غبار و دود حادث شود لعاب
دانه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد واگر بسبب کثرت صیاح
حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از سکنجبین مناسب بود و از روغن بنفشه
گردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیمبرشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن سپیده
شده گل چراغ با بادیان پیچیده بخور دهی آرد و گلو را بکشاید اگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد

عسر البلع

بسبب غلبه خلط تنقیه کنند عسر البلع وآن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برده و این مرض

اورام مری

علاج پذیر نمیباشد اورام مری اگر حار باشد تب و تشنگی شدید و درد در میان هر دو شانه

بود و اگر بارد باشد ثقل درمیان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد و چنانچه
خواهد آمد دیگر اصحاب علیه این مرض درمیان کتفین کنند نفث الدم تدبیر کرده در مذکور شد
نفث الدم
با شیره ریشه پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بند نشود فصد
باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند
و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچڑی مونگ مناسب است طریق هشتم در امراض
امراض صدر و غیره ضیق النفس
صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر گردد
ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب
و علامت انصباب آنست که با علامات نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود
ضیق دفعةً حادث شود میباید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
زوفا اصل السوس مقشر نیم کوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهند و لعوقات
که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصب جا
فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارده تنقیه پردا
لعوق نزله بعدیل است لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات درین مرض
از مشروبات انفع و روغن سوسن و روغن نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمالند
لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آکهه نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود
نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات
قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضاء تنفس باشد شیره تخم کشوث
و گلقند بخورانند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج
نفس انتصاب
آن عضو کنند نفس انتصاب چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن ا

بمانوق نفس نمی آید علاج حبس مانند علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتی ست از سینه
و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضائی قریبه اذیت را دفع میکند و اسباب آن مانند
اسباب ضیق النفس ست علاج آن مانند علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای اکثر اقسام
سرفه مجرب ست و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله نیز مفید بود
و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب ذات الریه و ورم کبد و صدر و ورم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشاء مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود در طرف یمین یا در طرف یسار و این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب خارج محلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود آنرا ذات الجنب غیر خالص
گویند علامت آن تب دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب و سپستان و بهدانه و تخم خطمی سفید در آب
جوش داده ضماد نموده شیره تخم کاهو مقشر شربت بنفشه خاکشی در آن حل کرده بخورند و موم سفید و
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیروطی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود روز مسهل المسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض حقنه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهار روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز مندفع نشود اکثر اندفاع آن نفث باشد
و منجر بسل میشود و شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف ست و صاحب این مرض حرکت
نتواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب حاجز درد باشد ذات الریه ورمی گرم بود

ذات الجنب
ذات الریه
بیان ذات الریه

ذات الصدر

در ریه علامت آن تپ دایم و سعال و ضیق النفس و درد و در مقدم صدر و نبض تند بود و ذات الصدر
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است به نصفین جانب قص علامت آن تپ دایم و قلق و عسر النفس
فم معده تا بترقوه درد ناخس دریافت کند و نفس به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند

ذات العرض

کرد ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد درمیان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت باز نتواند
کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند

سل

و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوصه ضماد نباید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامات آن
تپ و سعال و نفث مده بود و فرق درمیان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می نشیند
و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیرفت مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر دیا زنان و یا بز دهند و سرطان
را با بیها دور کنند و شکم شگافته به آب و نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بو علی فرموده که مسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و پنیر تازه بی نمک خوردن هم
مناسب بود و غذا شوربا از گوشت بزغاله و جوجه مرغ و یا رچه کنند و علاج نفث مده غلیظه که برون انداختن
باشد از اصل السوس مقشر نیمکوفته و پرسیاوشان و مانند آن که منضج گرم گذشته در آب بجوشانند
و بدهند و روغن بابونه و مانند آن بر سینه بمالد و همین است علاج مده که بسبب ثبیله در صدر محتقن شود

در امراض قلب خفقان

طریق نهم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد خفقان گویند علاج
باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آمله مربی شسته

بورق نقره پیچیده همراه شیر خرفه سیاه و شیر کشنیز خشک شیره زرشک یک ماشه تا شش ماشه شیره انار نجا
با نیم آثار در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هر یک سه توله برآورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک شش ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
شربت مذکور عوض آمله مربی خورده و قرص کافور با شربت دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب عرق کیوره و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و بسبب بهی و انار بخورند و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر نهار ابدال سانند و هم تقویت دل نمایند و والد شریف در تالیف شریف مینویسند
که عم مرحوم سنبطی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف مثقال
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب و آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی ببویند و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر
تنقیه خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید
بود اینجا نیز نافع آید پس لسان الحمل و الکبن شیر برنج و ماء الجبن تا روز هر و اگر از مشارکت معده باشد باصلاح معده
کنند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورند و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت خون و امتلا استفراغ و رگ زدن الدم

طریق دادن ماء الجبن

و ریاضت باشد اندیه جید الکموس تناول کنند و سبل با سایش و نعوم و استحمام نمایند طریق ساختن و
دادن ماء الجبن این است بگیرد شیر بز جوان سرخ رنگ بعده ظرف قلعی دار انداخته بر آتش دو سه
جوش دهد در کمال جوش سرکه اندازد و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهد تا آب
کبود بر آید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورد از هفت توله شروع کنند و تا سه روز همین قدر
دارد بعد از آن یک یکتوله دو دو توله هر روز زیاده کنند و تا یک و نیم رطل رسانند و در روز هشتم
و دهم و دیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و دادن
چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و همچنین از یک نیم رطل کم و زیاده دادن
اختیار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مغلظات و حلویات و حموضات
شدیده و از بقولات لازم داند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب شمارد و در صورت
کثرت ماده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده میشود
بعد از آن سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو با شوربا یا خشکه یا نان برده یا شوله و همین
ترکیب و ادن شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این استعمال نکنند

غشی

غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج به بستن اطراف کنند
مالیدن آن و بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روز ندو موی سر بزور کنند
شاخها و با شوبه لکار زند و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب یکی
و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن

ضغطه قلب

چنانچه می آید ضغطه قلب گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می افشرند
بعد از آن غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سوداء

تقشر قلب

و تقویت قلب از مفرح حار و تریاق کبیر نمایند تقشر قلب مرضی است که انسان چنان دریافت

...کسیکه خفقان را منجر است علاج آن تنقیه صفرا بمسهل ها کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال
نمایند و غذا جید بخورند **قذف قلب** چنان دریافت میشود که قلب از سینه بیرون مے رود
علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج [illegible] قلب بود **احتواء رطوبت بر قلب**
علامتش آنچنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از نضج از
مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلسرخ و مانند آن از ضماد حاره بر دل
ضماد کنند و مریض را بالنفسه آوردن نافع است و دواء المسک حار مفید بود طریق دسم

در امراض پستان اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت پیدا شود لیکن در اکثر
ورم دموی بود علاج آن در اوائل آرام گفته شود و چون بعد از فصد و زرلو اسبغول
سکنجبین آب بسرشند و بر نهند از برای ورم دموی پستان سود مند بود و گاهی بسبب انجماد
شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
بباید که پارچه بگلاب سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و مغاث با آب گشنیز سبز
آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتها و سکون درد محللات ضماد سازند و اگر
ده مع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان مع شیر گاو پخته به بندند لنضج ماده مے نماید
بر ورطلی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گرداند و چون عضو از
پاک شود مرهم مدمله نهند و گاهی بسبب تجبن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن بایه
اول بوئنه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بسرشند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب
پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب گشنیز سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و طلای
از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و نان با سرکه ضماد کنند همین عمل کنند و طلاے
که محکم کنند پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار برند

در امراض پستان و اورام پستان

در امراض معده وجع معده ۱

وضماد شحوم برای بزرگ کردن پستان خود نافع است طریق یازدهم در امراض معده
وجع معده اگر درد معده بسبب ورم است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض شود
علامت آن تمدد شراسیف (استخوان پهلو ۱۲) و قراقر و جشا باشد باید که شیره تخم کشوث شیره بادیان گلقند
دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تماکو در تحلیل ریاح معده و درد ریحی آن و نشف
جشا
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تثاوب و تمطی و جشا فخی
تثاوب و تمطی
که از راه دهن مندفع شود و تثاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه اعضا
کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذا است باید که با آب نمک کرده قی کنند بعده
گلقند و سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب نخود دهد و همین است علاج قی
هیضه
و گلاب و این امراض فائده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و از
گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود با سهال و اگر ازین تدابیر
به نشود سنامکی یکماشه تربد سفید مجوف خراشیده و سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق باد
دهد یا روغن بید انجیر بقدر یکتوله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی نیمگرم نموده ضماد
و از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فائده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت مف
بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده غشی پدید آید دندان بر هم نشیند پس باید که
دیا شویه و مشمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریائی و عود صلیب و جدوار نیز بقدر نیم ما
در گلاب سائیده در حلق چکاند فائده بلیغ مینماید و همچنین تریاق فاروق و پپیتا که مستعمل
فرنگ است چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهد نیز فائده میکند و الله شریف در تالیفات
می نویسند که راقم در هیضه دو روز تخم بقدر دو ماشه و کم و زیاده از ان در گلاب سائیده
استعمال نموده نفع کلی بخشیده در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعا

دوند همه باقی اگر دندقی بند نمیشد و بر اعضای بعضی اثر کموت وتیرگی ظاهر شده بود
ای دیگر همراه نبود دوالرباجد عفراالله لیمیا را در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمود
بدکلی بخشید و دوای قرنفل برای حیضه مجدیل است و همچنین آن سبب کرد دوای مذکور در آن بیار
است مفید است و نیز نمکی از این سبب سائیده اطفال را که قی عارض میشود اگر بخوران
دارد و در این امراض هرگاه بعد از نضج به تنقیه حاجت آید مسهل حار تنقیه کنند و اگر در حیضه
ام تحلیل بصفرا شود و سن و مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت
نجبین و دیگر مبردات کنند و اگر درد معده بسبب خلط حار لذاع باشد شیره آلوبخارا شیره فوار
و نبات برآورده سکنجبین شربت انار و اخلاکرده و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه
ارد و گلاب را گرم نموده پارچه به آن ترکرده تکمید کند اورام معده اگر ورم حار باشد
هست آن تپ و تشنگی و قی و التهاب معده و درد آن خصوصاً وقتیکه غمز کنند و ورم ظاهر بود
لاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت نیلوفر
کاسنی داخلکرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضائقه ندارد و تقلیل غذا
باید اغذیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کنند و مسهل قوی دقی در این مناسب نبود و در اضمده و طلیه و مشروبات این مرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هر گاه ادویه محلله در عضو شریف
استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه او باشد تا انحلال قوت عضو نگردد
در ابتدای ورم صندل گل سرخ رسوت پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز یا آب
سبز سائیده بر معده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی و زرد و با گلاب و آب کاسنی سبز
و اکلیل الملک خطمی بزرگ حلبه زرد و آرد جو سنبل الطیب مانند آن ضماد کنند و بعد از تنقیه بروز نجم

اورام معده

٩ [illegible]

آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و ماء عنب الثعلب
الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
و خاکشی خورد و در ورم احشا سکنجبین برای استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و ماده گنده
جمع گردد و تپ و درد شدت کند آنوقت بزرگ تخم خطمی تخم مرو هر یک ۶ ماشی بکوبند و با شیر تازه
تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب تنگر خورد
و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون با سهال
و قی بود آن زمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشند پس هرگاه که شکم از مده پاک شود
مدملها مانند دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد
بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و نیز
با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا
آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فائده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر و ضماد صبر برای
سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخودی مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی
یا اندک کهچری مونگ بخورد ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شهوت ورم عضلات معده
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد شهوت کلبی
سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج میباید که جوارشهای
گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطگی و انیسون و زیره و نانخواه
خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
ترشی دهن و جشا بود و علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سودا

باید نشت و شراب حلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از اشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز
نمایند و اگر سبب آن یا دق العصبا سودا بفم معده باشد علامت آن لذع شدید در معده بود که بدون
طعام خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و جشاء ترش بود علاج آن فصد باسلیق نمایند و تنقیه سودا
بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نمایند و اگر بسبب حیات بود
بقتل و اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر بسبب تخلخل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد
از اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو در روزی اندک اندک چند دفعه خورند و در آب سرد
و جای سرد نشینند **شهوت بقری** و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر
در زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری
و قلت عدم اشتها بود و احیانا غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده حاصل
شود علاج آن در حالت غشی علاج غشی کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده بخورند
و او سیر لم الصنم تناول نمایند و تبرید سوء المزاج بارد که در شهوت کلبی گذشت بپردازند گاهی از سبب
بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد گلنج استعمال
کنند گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت
بود وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیر و زرشک و گلاب
و ماء کیوره بر آورده شربت انار شیرین و سکنجبین و اخلکرده بخورند هر گاه گرسنه شود همان وقت
بخورند و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند **فساد شهوت** علاج شهوت
انگشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب آن بلغم حامض باشد باید کرد و
خوردن استخوان چوجه مرغ بریان مفید بود **عطش مفرط** اگر بسبب اجتماع خلط در معده
باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

شهوت بقری

فساد شهوت

عطش مفرط

ساکن شود و ذوالقه دهن نمکین و ترش باشد واین معطش کاذب گویند علاج آن از آب
و نمک قی کنند و سکنجبین عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند واز غذای
مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضج اسهال حار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه
می باشد و بسبب سست معده به تناول چیزهای گرم و شیرین و تیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره تخم
کدوی شیرین و لعاب اسبغول با سکنجبین خنک روزانه اگر بسبب حرارت صدر وریه و قلب باشد علامت او آنست
که هوای سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تر تسکین یابد
علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار
و صندل و نیلوفر ببویند و صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ
لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطفات مثل
مانند سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیره
زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی اسهال حادث شود سویق جو
نان خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و قدمین بروغن کنند قی حرکتی باشد که از
حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و ماده آن در جوف معده باشد و تهوع حرکتی باشد از
برای آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غثیان تقاضای معده
برای دفع بلا حرکت در حالیکه مطلوم ردی باشد حادث شود و اگر بسبب این امراض بلغم
یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک آب نیم گرم
تخم ترب و عسل سفید مکرر قی کنند و بعد از آن مصطگی پوست ترنج هر یک یکماشه
آمیخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کنند و جوارش کمونی و دواء المسک خوردن اگر
باشد از شیاف ملائم کنند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی

علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین شربت تا آمیخته بخورند و ضماد و طلا با شیر استعمال کنند و بعد از نضج از مسهل بار تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره باشد علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول ماء العسل و ماء الشکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب میشود و بسبب سردی آن منجمد میگردد و علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پنیر مایه حیوانات خصوصاً پنیر مایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد

فواق

فواق یعنی هچکی اگر سبب آن مثل سبب قی بود **علاج** قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده بود جوارشهای گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعةً پیش مریض گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود و علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند

نقصان شهوت

نقصان شهوت یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود **علاج** آن مثل علاج قی بلغمی و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشای دخانی و تشنگی و کراهت از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلیین طبیعت بود علاج آن سوا تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند و دوای

سعتر جبلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم دوای انفاحی است و ادویه
مستعمله در تقویت معده باید که جرش بیشتر دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نبود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و چیزهای ترش و قابض اشتها
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال سکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
با سرکه خورند و قی از مقی تخم ترب درین قسم فائده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند طحال بود و اگر
بسبب امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعف جگر و معده آن
ضعف هضم باشد علاج استسقا کنند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود علامت آن
سوء هضم ثقل معده بود و تا زمان دراز در جشا بوی طعام دریافت کند سوء هضم عبارت از آنست که
بخوبی هضم نشود بلکه تغیر بکیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشا و براز و غثیان و حرقت
تخمه معده بود تخمه عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این
مرض مانند علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر بسبب امتلا و
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر بسبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از تناول
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوای قرنفل و ربنا
انقلاب معده بی نظیر است و کذلک سبب دوای مذکور انقلاب معده و او آنست که هرچه خورده باشد بعد از
ساعتی قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی بر می آید متعفن و
مانند براز باشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب زنیه
کرب و قلق معده در عرق قیا برآورده شربت بنفشه جاری تخم داخلکرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج سحج است کرب و قلق
هرگاه عارض شود مریض غمگین و بیقرار بود و با غثیان نیز باشد و اکثر ماده این مرض حاره
علاج آن سکنجبین و آب نیمگرم کرده قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب بادیان و نمک
کرده قی کنند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از ان جوارشهای حار و سکنجبین عسلی تناول کنند

اختلاج معده

ور روغن مصطکی بمالد اختلاج معده وقتیکه اختلاج در فم معده یا جزء اعلای معده باشد با خفقان و غشی
بر بود و اگر بسبب ماده بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد یا بسبب خلط لذاع میباشد
علاج آن اول دریافت باید کرد که از خلط بارد است یا از خلط حار بعد از ان باندازه معده علاج کنند و اگر بسبب دیدان

حرقت معده

شد علاج آن چنین کنند بعد از ان دیدان را قتل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
ای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در خالی معده
ملین باید علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا اسپاناخ خورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده میباشد
ن در خالی ناهار حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
ملید و مربای آمله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا ترش
ر در روغن حل نموده بعد از یکشب از یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده

وجع الفؤاد

لی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بیعدیل است وجع الفؤاد درد فم معده باشد چون
ن گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
ی دهن و جشاء دخانی بود علاج آن شیره زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمو
ده بخورد و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب انصباب صفرا میباشد چنانچه وقت
ا درد و های شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکوره دهند و تمر هندی و آلو و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
ر در روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت دهد سکنجبین با آب نیمگرم و مسهل بارد تنقیه نماید و

ورود مواد بارده وتنحی جوارشهای گرم بخورند وبعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند ومالیدن عطر
گلاب باشد بسیار منفعت است از قرنفل وشکر سفوف ساخته همراه شیر بز هر صباح وشام بخورند بسیار
امراض جگر — مفید است وخوردن قرنفل وسیب دوای قرنفل بیعدیل است طریق دوازدهم در امراض
ضعف جگر — جگر ضعف جگر علامات آن قلت شهها وفساد رنگ واسهال شبیه بغساله گوشت ودرد ثقل
آخرین از جانب ایمن بود واکثر بسبب برودت ورطوبت پیدا شد علاج آن مثل علاج اسها
سده جگر — سده جگر بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامات آن ثقل جگر بدون درد شب بود واگر
مقعر شبرا از رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل وحقنه ها تنقیه کنند واگر حرارت وتشنگی باشد
آب کاسنی سبز مروق با شربت دینار وسکنجبین خورند واز ملطفات مانند افسنتین ورید
کاسنی سبز ضماد کنند واگر با سده واسهال بود واحتباس از قوا البنات کنند وآب کاسنی
با زرشک ورب ریباس شربت آن مناسب بود وعلاج سده ماساریقا نیز همین است اگر جانب
محدب جگر باشد بول اندک ورقیق بود وعلاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان
با سکنجبین بزوری وشربت دینار وبزوری وشراب حلو ودرین مرض منفعت دارد واگر حرارت
باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث وامثال آن با سکنجبین بخورد وقرص زرشک
نفخه جگر — با آب کاسنی سبز مروق وسکنجبین بزوری تناول نماید وقرص ورد نیز مفید بود نفخه جگر علاج
مثل علاج نفخه معده بود وجمیع اضمده واشربه محلله مفید بود وشراب صرف نیم گرم بر ناهار خورد
اورام جگر — نافع است اورام جگر اکثر آن حار باشد علامات آن تپ وتشنگی وسوزش ودرد جگر وثقل آن
علاج آن اولاً فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند وبعد آن اگر ورم در مقعر
جگر باشد علامات آن با علامات مذکوره فواق وقی وقبض طبیعت بود وعلاج آن مانند
علاج ورم معده بود واگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال وضیق النفس باشد و

بول جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس دو ورم محسوس شود در علاج آن امور به مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر صلبی علاج کنند و آب انارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شد و در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و دوا افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار باشند تا ماده در آن متحجر
نشده شود و همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و با علم
اسهال در تبرید جگر نه نمایند زیرا که متحجر باشند خواهد شد و نه در تسخین جگر که تحریر بول خواهد گردید
این قوانین را ضمده اشربه مطبوخ و ادار ند و ملینات و مقوینا را در اورام جگر استعمال باید کرد و تبرید ابتدا از
تخم کاسنی صندل از رو و آرد جو عنب الثعلب آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و قدری سرکه
سائیده ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها اسطوخودوس
سوده کنند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطبای این زمانه
بدین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک میسازند چنانچه شخصی را از اعزه
شاه جهان آباد ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میانگاشت تامل در حال مریض نموده
بمعالجه ترتیب کرده از لوازم ماء تمر هندی است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید والد شریف که از مراتب
اخلاص میداشتند روزی بطریق عیادت تشریف بردند و دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است
و نفس تنگی میکند چون از خادم آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته
میماند و بسبب تنگی نفس طاقت خواب نمیدارد والد مغفور فرمودند که اینجا تب الا فقط بسبب نمیباشد سبب این دیگر
خواهد بود چون آنرا بر بستر راست کرده بطرف جگر ملاحظه کردند و محدب جگر ورم معلوم شد والد مرحوم چون صله بلند
داشت هرگز چیزی نگفت و کسی را بر خطای طبیب مطلع نساخت بعد از ملاحظه هر چند مردمان خانه مریض خواستند که جناب ایشان
معالجه کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا احتمال ندارد

در چند روز ہلاک خواہد گردید چنانچہ بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چہار سالہ در ورم جگر مبتلا شد
نزد حقیر آوردند از احوالش دریافتم کہ محدب جگر ورم ست علاجش از مدرات نمودم بعد
چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نمودہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری
و سکنجبین داخل کردہ دادم و گاہی قرص زرشک ہم و ہمین ترکیب اعمال می نمودم ہر گاہ کہ دیدم کہ
خوف انتشار نماند مسہل سبک دادم چندان فائدہ نکرد و باز بمدرات مدت مدید [illegible] آن مزور
از مادہ حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر ہم دادم بعد از ان گلقند و شربت دینار گاہی
و گاہی ہمراہ شیر و تخم کشوث ہمانند آن از مدرات قلیلۃ الحرارۃ میدادم [illegible] صحت یافت
و تا حال موجود ست مقصود ازین حکایت بعض فائدہ انام است **حصاۃ جگر** سنگ کہ در جگر

حصاۃ جگر

میشود علامتش آنست کہ ہمیشہ ثقل کند در جگر و نخس در جگر معلوم شود بدون ورم و صلابت ام
ہر گاہ فصد کنند در خون ریگ می آید علاج آن ہم باید کہ بار و بار کنند از مدرات بہ
آرند چنانچہ در حصاۃ گردہ و مثانہ می آید **سوء القنیہ** مقدمہ استسقا باشد علامت آن ضعیف [illegible]

سوء القنیہ المقوم

استسقا بود **استسقا** سبب آن [illegible] باشد کہ در فعل اعضا [illegible]
و سوء مزاج آن باشد آن سہ قسم ست **اول لحمی** و علامات آن [illegible] نبود و ہم
زقی و علامات آن ثقل و بزرگی شکم و درشتگی پوست آن و شکم [illegible]
بر آن نہند یا از پہلو بہ پہلو شوند از ان آواز آب آید سوم **طبلی** علامات آن بزرگی شکم [illegible]
بنا شد و بر آمدن ناف بود و چون دست بر شکم بر نہند آواز طبل آید **علاج** تقلیل غذا کنند و [illegible]
بر آب یخنی نمایند و اگر نتوانند اندکی کھچڑی مونگ خورند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا آب [illegible]
اندک اندک نوشند و بعد الورد و مانند آن ہمراہ شیر عنب الثعلب و شیر تخم کشوث با شربت دینار [illegible]
و شربت بزوری خورند و شیر شتر با نبات و یا ہمراہ شربت بزوری و شربت دینار [illegible] مفید بود

و بید البورد و امثال آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و سه روز بهمین قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک یک دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسانند و دادن چهل روز یا
کم و زیاده موقوف بر رای طبیب است و بول شتر نیز همین طرح رسید هند و هرگاه که شیر شروع کرده شود در غذا
کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جائز نیست و تشنگی
شیر و شدید شود همانوقت بخورند والد شریف سفوف غافث تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر
استعمال سفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع ست و گفته اند که
گوشت موش صحرای را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقا لحمی را مفید بود و ضماد بتجربه لبیب
استعمال کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص زرشک یا کلکلانج بارد همراه آب کاسنی سبز مروق
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب ست که عنب الثعلب
بسیار باشد و در ترکیب ادویه داخل و قدر شربت با آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق مانند شیر
شربت مگر مسهل فلوس بطوریکه در مار ابخن میدهند و بین هم میدهند اگر در استسقا اسهال هم
باشد آنگاه سبز مروق با رب شیرین با رنگ مناسب بود و در ترکیب با خشخاش داخل دادن و قدر شربت آن
مانند عنب الثعلب سبز است و اگر در این امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه
کنند و بعد از آن تدابیر مذکوره بکار برند و در استسقا طبلی که با حرارت می باشد و در زقی که ماده
آن حار باشد تنقیه از ادویه قلیل الحرارة کنند بعد از آن قرص زرشک و کلکلانج با آب کاسنی
مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضے شکم را از زیر ناف
می شکنند و این عمل خطرناک بود عورتی را استسقا زقی عارض شده شدت بسیار نموده بود
شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب ناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند تار منفع گردید
شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قریب بمرگ رسیده آن نسن بخودی خود بخوردن نا ربر تبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش است پس
به شد و جید دار بفشش در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهییج و استسقا نافع بود و ریاضت محلل
دشوار شدن و کشتی گشتن و به آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوه ایضا استسقا بسیار نافع است ضماد کردن به پشک و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا تبعض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر هم
سست فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا اشتها حقیقی از
صحت میباید نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول او ستا و بود
اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر
بجای غذا دادآب هندبا انفع بود سکنجبین و بیخ و مانع تجبن شیر ست در معده گاو گاو همراه شیر میدادند و بادر حالت
تنقیه بهر تقویت قرص زرشک مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون مدبر و امثال آن باید داد
طبلے بعد از تنقیه به تحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دوائیکه باشد باید که بسیار باریک بسایند و اگر تعریق خاصه حبت افتد بعد از روغن بابونه بر بدن طلی سازند
و نشستن در حمام یابس و تنور فاتر بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینید و طریق اندفاع آن است
مریض را در ریگ خسپید بر ریگ گرم او را در پوشند و چون سر مشود دیگر اندازند تاکه برداشت کند و اگر ورم
در عضوی باشد همان را تدفین نمایند و تمکین تاثیر دارد و نشستن به آفتاب نشستن و به آب چشمهای
گرم و به آب دریای شور بدن شستن و نمک اگر چند روز در آب دارند بجای آب دریای شور شود
بجای آب آب مطبوخ لبسر گر که آب صد حصه بود و سر که یک حصه هر دو را بجوشانند تا سوم حصه باقی
بمریض نداده بشند بسیار نافع بود طریق سیزو هم در مرض هراره یرقان اصفر
مرضی بود که چشم و تمام بدن در ان زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز

مرض یرقان اصفر

وآب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری هندبیه صفرا نمایند و گوشت شوربای صحرا
را چون خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سائیده
بهندی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فائده میکند برگ حنا زده کوفته
در آب شب ترکرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند سعیط
بهاره چقندر دور میکند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چهار درم شب در آب ترکرده صباح زلال
آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع میکند طریق چهارم
در امراض طحال و اورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود و اگر ورم حار باشد در
اندک مدت صلب میگردد علاج فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیه سودا
نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری
مفید بود و دوا الجبن تیز نافع است قرص کبر و تریاق کبیر با شیر شتر فائده عظیم دارد و انجیر با سرکه
و عنصل با سرکه یا با کحل یا سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض
هر صباح یک کف از بول خود بخورد در بست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق پیاز عنصل
بر طحال در چهل و یک روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو دو درم
سکنجبین و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گشنیز بقدر یک سیر تا نهایت چهار سیر
با هم آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز دریاوتی اشتهای بی نظیر است و دوای تنکار
با ورم طحال نافع است و سکنجبین نوشادر بقدر درم با آب ترب بنوشند و کنجد و ترب مساوی الوزن
کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز بسیار
فائده میکند و خوردن ... سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد
... با انگور و آرد جو استعمال سازند گاهی ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علامتش آنست که

که درد شدید و نخس در طحال بود و درد در بول آید و بد بو بود و با کزاز و قی و اسهال نیز بیرون آید
نفخهٔ طحال — علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر
تناول کنند با ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
سدهٔ طحال — طحال سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
ضعف ست زیرا که مهما امکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه نشدید و نیست و گاه باشد که از
طحال سنگ متولد شود و علامت آن درد و نخس در طحال پیدا آید و ریگ در نفس و بول و خون
بود و بسیار بیرون آید و خللی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و آنچه
یرقان اسود — با سپرز عفید بود یرقان اسود تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسیلم
از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار
خورد و منقیه سودا کنند و ماء الجبن استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر بسبب ضعف
[illegible] باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
رطوبت و برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره انیسون از هر یک سه ماشه همراه گلقند و
شربت بزوری خورند و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه ... استعمال
امراض امعاء اسهال — کنند و ضماد افسنتین استعمال کنند طریق پانزدهم در امراض امعا اسهال یا از متناولات
می باشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذاست که بغیر از اشتها یا زیاده از
اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب
لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای کریه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب آن
بسیار امعا خراشیده شود و علاج آن علاج سحج کنند و تدبیریکه در تخمه گذشت بکار بر
... زود هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا

شد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات از آن
بمعده ریزد علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد
مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد آن اسهال را
ذرب ضعف
ذرب و خلفه گویند علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد
علاج جوارش مصطگی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره
... در عرقیات برآورده رب به شیرین یا نارنگی داخل کرده بخورند و ضماد که برای قی سفید است
بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطگی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود و غثیان و کثرت
لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بمعده باشد
و این بعد از حمیات صفراوی یا بعد از تناول اشیاء حاره پیدا شود و اسهال صفراوی و التهاب و
عطش باشد و حرقت براز و لذع معده نیز بود و علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل کنند ... ملینات
شربت ورد و دیگر ... کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل زرد در گلاب سائیده بر جگر
و معده ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود و حرقت
معده و ترشی دهن باشد که بخوردن طعام با روغن ساکن شود و علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال
... از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقه گرم کنند و آنرا دلک نمایند و بیش از انصباب سودا حریره
... شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود
علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد یا بردی و براز صدیدی
اسهال دوری
... و علاج آن قرص طباشیر قابض خورند و چار تخم را بریان کنند و در روغن بادام چرب نموده بخورند
... بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که آنرا اسهال دوری

گویند و آن آنست که فضول در عضوی جمع شود و بدور معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع شود
سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود
و اگر دوره معین نباشد و در هیشه ماندو در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز
نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضویکه دران ماده جمع میشود تقویت
آن کنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است مفید ست پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک
یکتوله کوفته و بیخته بخورد همین سان سه روز از برای ذرب مجرب آزموده ست اگر مریض تحمل نزارد
خوراک یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمانید و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آن
کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز
میباشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریا کبدی
میگویند و علامت آن تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با
که علامت سحج است نباشد علاج چندروز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکند
و فصد باسلیق باریک بکشایند و خون اندک بگیرند و دست و پا پستان و خصیتین کاه بندند
از ان علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر
صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر بود و صفرا با براز مختلط نشود و ریح در
نباشد چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویه
بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل و شیره عناب و شیره خشخاش با سکنجبین و تمر
انار خورند و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قیحی که بسبب انفجار
باشد علاج آنها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و
اگر با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که اخلاط

ذرب معطاری یا کبدی

زحیر

دیگر با معا ریزد و امعا خراشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که با امعا میریزد و صفرا
ز چهار پاره روز میکند و علامتش آنست که صفرا ممتلط با براز در خراط امعا برآید و الم متحد نماید
الم زحیر آنست که امعا غلاظ باشد و علامتش آنست که در روز زیر ناف بود و خراطه امعا غلیظ آید و
با شدت نباشد و اگر در امعا دقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراط امعا رقیق آید
علاج اگر مادّه در امعاء غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارده مناسب بود و اگر در امعاء دقاق باشد از
سهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن سزد احقر نیز مضایقه ندارد و در صورتیکه
منصبه شدید الحدة باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
طین و شربت انار کنند و انار و سیب تناول نماید و هرچه مقوی معده باشد مقوی امعا نیز بود و بحسب احتیاج
انها استعمال کنند و ضماد اقاقیا استعمال کنند و خوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود و پس هرگاه
از انصباب بایستد علاج سحج از بزر در باردة لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
زحیر مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکجا قرحه میکند علامت آن
ریاح و قراقر در دو ملایم باشد و با خراط امعا بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوازل
شد علاج آن استفراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از ان علاج سحج از چارتخم و سفوف
یا نماید و اگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل
علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از ان سفوف
با ادویه لعابیه مغریه مانند لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چارتخم خورد
ساب از حموضات نماید و اگر از ثفل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت و براز خشک بود و علاج
اج قولنج سدی کنند و اگر با سحج نباشد آنرا زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت
با که بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثفل قلیل الهضم و معده

زلق الامعا

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار رجب الراج کنند بعد از آن سفوف دو اقراص قابضه خورند سفوف مقلیا تا نیز نافع ست تذرق الاسعال بسبب شبه و قرحه باکه در اسعاء پید شود و چون غذا بدو رسد و منفع گردد علامت او آنست که با ثفل غیر منهضم صدیدی رقیق باشد و وقتیکه طعام از معده بامعاء رود درد محسوس شود علاج آن فصد کنند و چار تخم بروغن بادام چرب نموده بخورد و ادویه مغریه مانند صمغ عربی نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و گلاب مغرتیات برآورده چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد و غذا سویق شعیر برنج یا عدس و روغن بادام تناول کنند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب لذع دی انچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از هلیله زرد و شربت ورد کنند اما باید که بالای آن آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابضه و مانند آن بخورد و خونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامات اسهال کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن قابضات با ادویه مغریه خورند و مده که در امعا بعد انفجار ورم آید با العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آنچه مناسب بود و بعد از آن ادویه مدمله که در نفث الدم مذکور ست بخورند شیر آهن تاب بخورد و اسهالیکه از جمیع بدن بود و یا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تپ دق و بدبوی و اختلاف الوان براز و سوست آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم تپ دق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود در ین قسم نیز الوان براز پیدا شد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت یابد پس می باید که این را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بند کرد ست و خوردن آب و همچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر

اندکی اندک آب آهن تاب یا عرق بارتنگ و عرق عنب الثعلب بهدسور با کبوتر یا دراج با مصالحه
الفصه بخورانند قرشی گفته که زیر کهنه را مکرر از آب بشویند و خشک نموده بریان کنند و یکمثقال با شربه مناسبه دهند
یار نافع بود و مومیم انفع ازینهاست از برای سیکه اسهال از رود حمام بود لکن قی وادرار نیز از
اسباب اسهال است و گذشتن شاخها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا است
دوای که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان و عرق
ره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت
ترش و یا بارتنگ داخل کرده بخورد و اگر خوف مغص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضماد
صندل بخورد و ضماد زرورد استعمال نماید و غذا آش جو از جو بریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود قوا
یه دهد و اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورانند و دوا السماق بخورند و جهار راچون بریان کرده بخورند
با اسهال است خصوص با افیون در قطع آن مجرب آزموده است زحیر که آنرا پیچش گویند قران
ت ست از اسعار مستقیم از برای دفعه فضله و دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با آن
ن مخلوط بود بسبب تپ حرو سبب آن صفرا بود و یا بلغم مالح که با معا رسد و علامت هر واحد
ج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب تخم خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه
یخم داخل کرده بخورد و سفوف طین با روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر ۶ ماشه همراه
ی مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را سفوف ساخته از ۳ ماشه تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورد
ری زحیر و سحج مفید و معمول درست و بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته
باف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود علاج سحج صفراوی و بلغمی کنند و اگر
با حقن ۳ دانه تخم فلوس روغن گاو چرب کرده فرو برد و برنیاید باید که رشته خطمی بقدر یکتوله
ب لعاب برآورده مغز فلوس دران مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد همان روز شفا میشود و حقنه کردن ازین دوا انسب بود و گاهی از برای تفتیح سده
چهار تخم بقدر ۵ ماشه در گلاب و عرق عنب الثعلب حل شده و شربت بنفشه و خاکشی و دیده ببندد و آب گرم
خوردن نیز تفتیح سده میکند و گاهی بسبب ورم حار امعاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و دو سه روز
غذا نخورد و اگر بسبب ردی باشد که بمعده رسد روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیم گرم کرده بمالند و
مغص
بر سر خشت گرم نشیند مغص درد آن در امعاء بود و آنرا مروړ گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد
قراقر و نفخ بود و بباید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات بر آورده
دران بالیده صاف نموده تناول کند و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب
باشد علاج قولنج سدی کند و اگر بسبب کرم امعاء باشد علامت آن احساس حرکت کرم
در حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن بر هم سائیدن دندان در خواب و گاهی خروج آن
در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد از آن دوای برنگ تناول کنند تا کرم بمیرد
قولنج
و بیرون آید قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم بود و فرق
این مرض و درد گرده آنست که درد گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن باشد
و درد قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بزیر آید و فروتر شود
و از جای خود تجاوز میکند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بید انجیر یکتوله
گلاب بخورد و یا سنامکی بیجا شده تربد سفید مجوف خراشیده ۳ ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب بخورد شده سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصاً وقتیکه با قولنج غثیان
و خوردن مصطگی رومی با آب گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و درصو

لنج قوی بود والّا حقنه کنند و بعد آن از مسهل گرم تنقیه نمایند و بهترین علاج قولنج ریحی مگر آنکه سبب
ضد مسهل که در قولنج ریحی مستعمل شود و کاسر ریاح باشد و بر شبشا برای تسکین درد شدید نافع بود و تکمید و
بزان ضرر میکنند مگر وقتیکه سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یک دو روز غذا ندهند بلکه باقتصار بر تحنی
مید و آب بسیار نخورند و بهترین علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یا لبن باشد و خروس سیاه رنگ را بجا
مانده شود پس از آن ذبح کنند و مهرا بپزند و بمصالح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه
صیت بقولنج فائده میکنند از انجمله شوربای بهر و گوشت آن خرطلین خشک و براز سفید گرگ
با عسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و همچنین
بدن جرم خار گرگ و اگر بسبب پیچیدگی امعا یا نزول آن بکیس الانثیین حادث شود و آن بعد از جم
ید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
ثقل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته
شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه روغن گل و
کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند وایلاوس قسمی از قولنج است
ن ثقل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
اندک بیاشامند **طریق شانزدهم در امراض مقعد** بواسیر زیادتی بود که در افواه
مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن باشد علاج نفث الدم نمایند و در صورت
ه با ماست چکیده ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و فندق کلتهی با ماست
ران بامین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر داغ کردن مفصل تر قوه برای ریاح بواسیر

ایلاوس

امراض مقعد بواسیر

از مجربات است حب سندروس آن برای بواسیر خونی مجرب است و خاصیت انجبار است که باد
قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر سهمای بواسیر اذیت دهد می باید که بعد فصد باسلیق فد
صافن و یا فصد مابض و یا حجامت مابین ورکین نمایند و ادویه مفتحه مانند سرگین کبوتر و
و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و رسوت برگ
سائیده ضماد کنند و همچنین تنبک ادرا آب سائیده بر بندند و در شیر گاو جوشداده بخار آن بگیرند و با
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند مرهم سفیدآب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باشد تنقیه سودا
و ماء الجبن کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و اصلاح ط
و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوا
مانند دیگ نهند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و
و روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام سهما را بیک دفعه قطع نکنند و اگر بعد از قطع
از دوای تیز بواسیر متقرح باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و مقل و تخم
و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و سهمای بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از مجا
کنند و یا مومیزج و نطرون سائیده در مراره گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا سهما بیرون آ
ریح بواسیر آنوقت دوای تم الفار بران نهند **ریح بواسیر** و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی
گردد میگردد **علاج آن** تنقیه سودا بود بطوریکه در مالیخولیا گذشت جوارش کمونی و ما
ناصور مقعد با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود **ناصور مقعد** که قرحه خبیثه طرف مقعد
میباشد و از آن صدید می آید اگر غائر نباشد باید که آنرا بشگافند تا آنچه در رو باشد بیرو
اورام مقعد **علاج آن** بعلاج ناصور چشم کنند **اورام مقعد** اکثر حار باشد **علاج آن** فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفیدآب بمالند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل

ارزیز یا سرب خوب بسایند و سائیده آنرا بر مقعد ضماد نمایند و اگر مزمن گردد مرهم داخلیون نهند
و چون علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد قبل از نضج باید شگافت تا ناصور نگردد و مرهم
سفیداب کافوری برای اشقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که
طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند **استرخای مقعد** علامت
آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد **علاج آن** بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره
بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مر و جوز السرو
و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن بنشانند **خارش مقعد** اگر بسبب
دیدان باشد **علاج آن** مذکور شد و اگر مقعد بواسیر باشد **علاج آن** مثل بواسیر بود و اگر بسبب
اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت مابین رکبین نمایند و سرکه و روغن گل را بمقعد بمالند
و تریاق نهند هم در **امراض کلیه و مثانه هزال کلیه** یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد
یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب مادی استفراغ واقع شود **علامت آن** سفیدی بول و کثرت
آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد **علاج آن** ترک سبب کنند
و حب الصنوبر و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و هریسه و کله پاچه و چربی بط
خوردن مفید بود و هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه
تقویت نماید **ضعف گرده علامت آن** بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت
و کمی شهوت باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند
و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود **علاج آن** خود را از تعب باز دارد و بعد
از آن تقویت گرده از لبوب کوره نماید و ادویه قابضه بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل
و کره سفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بعدیل است غذا شیر برنج و کله پاچه با

استرخای مقعد
خارش مقعد
شقاق مقعد
هزال کلیه
ضعف گرده

وجع کلیه

پیه گرده بر مناسبت دهد همین ست علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مد
و یا بسبب صدمه عارض گردد و خوردن بهی و زعرور درین باب نافع ست **وجع کلیه** اگر درد بسبب
ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون
شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری بنو
بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل ٹیسو و گل بنفشه و دیگر مدرات در آب جوشانیده ضماد
نموده نطول کنند و ثفل آن بر بندد و درد زائل کنند تکمید از نمک و سبوس گندم و ریگ گاذران ب
مفید بود و چون خبز آرد ماش را بر جای درد بر بندد درد دفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال
و اگر بسبب ریگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون درد
در رنجلد و هرگاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد
گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک یک ماشه صمغ آلو سائیده
سائیده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربوزه شیره خارخسک با شربت آلوبالو
بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن مولی بالخاصیت نافع حصاة
و بیخ پتهر پهوڑی که نبات مشهور ست چون او را شش ماشه در آب خیسانیده با نبات بخورد نفع
و یک عدد کرم شب تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب جلینه
سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ و احتباس بول مجرب داشته اند و خوردن
نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل ٹیسو استعمال کنند و ثفل آن را بر بندد و اگر
نشود قی نماید تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مفتته حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن
و همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید باشد ادویه که بالخاصیت مسکن
باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه آبزن

الی باید اشد در عناب عجیب است و اگر بسبب ورم مثانه باشد و اگر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
جانب ورم کنند و لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و شیره عناب مانند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد
نخال کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود و بعد از
اسهال بارد تنقیه کنند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده
نضج کند باید که تخم کتان و تخم خطمی حلبه با نبات در آب جوشانده و صاف نموده بخورد و تخم کرویا
کوفته سائیده ضماد نماید در آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد و بعد از نضج سکنجبین
بیاورد و کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزد تا مهرا شود و ضماد کنند نیز
ورم گرده بنماید هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک
مبرزد با نبات بخورد و خشخاش با شیر خر نیز عضو را از مده پاک میکند بعد از آن سفوف طین جبار رماشه
بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قروح گرده باشد علامات آن درد
و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد و قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار
کشنیز و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسبغول بعد از
آن با شربت بزوری و دیگر مدرات خورد حرقت البول گرده که عبارت از التهاب شود گرده بود
آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع
علاج آن قی نماید و فصد باسلیق از جانب حض کنند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه
بعد از آن تبرید و ترطیب مزاج کنند و بنادق البزور سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات
ذیابیطس آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب خورد در اندک زمانی بی تغیر
علاج آن قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مدرات فی القصه
[illegible] از آب سرد [illegible] کنند و آب انار [illegible] قطونا [illegible]

حرقة البول

ذیابیطس

آلو بخارا نیز فائده می نماید و دروغ جغرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ترش باشد
در برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن بحدیکه …
سرد شود درین باب مفید بود قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده …
درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بر بول مگس هجوم می نماید و مورچه ها در ان …
وی میرسند درینوقت گلوی خشک از مرسائیده با شکر تری آمیخته نهار دو کف دست هر روز بخو…

قروح مثانه

قروح مثانه علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش زدن آن و خروج
مده و قشور مانند سبوس بود علاج آن بعلاج قروح گرده کنند و زردچوب آمله بکوبند و قرص …
بدهند مفید بود و چکانیدن شیاف ابیض با شیر شتر در زروق سند ملو درینجا مفید بود و اگر جرب …
باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء السکر و نوشیدن آن بسیار فائده میکند و از اغذیه حریفه و مالحه

جرب مثانه

اجتناب کنند جرب مثانه که علامت آن درد شدید با خارش و سوزش زدن بول و …
رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود و خوردن و چکا…

وجع مثانه

گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب اسبغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود وجع مثا…

حصاة مثانه

علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند اگر بسبب حصاة باشد علامت حصاة مثانه
ثقل مثانه باشد و خارش در بیخ قضیب بود و در بول که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستر…
میباشد و صاحب این مرض پیوسته دست بر زهار بمالد و بول بدشواری بیرون آید و هرگاه …
شود باز تقاضای بول بود و علاج آن مانند حصاة کلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن …
مثرودیطوس درینجا مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نیاید باید که شق کرده
آرند و این عمل در سن ده سالگی بباید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری
در دست داشتن و پوشیدن موزه ها که در ان میخهای آهن باشند تفتیت حصاة میکند و …

شود ورم مثانه اگر آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه
احتباس بول و براز و تپ گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود مگر آنکه
ادویه مستعمله در امراض مثانه می باید که قوی تر باشد و از اشیاء بارده فالبضه ضماد نمایند و آب زن
کنند و قیروطی کاسنی ضماد کنند و بعد از چند روز ضماد مسهل کنند و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل
جمود دم — ورم مثانه انطیر است جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه میریزد منجمد گردد و
گاهی بسبب ضربه یا سقطه رگ بزرگ از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و
غشی و برودت اطراف و عرق سرد بود و علاج آن سکنجبین عنصلی با خاکستر چوب انجیر بدهند و زهره سلحفات
زرد و اکلیل الملک بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضماد کنند و در آن نشینند و نیز با حجر یهود
ریح — اسماعیل بچکانند و علاج حصاة کرده کنند و اگر ازین فائده نشود شق کنند و خون منجمد را بیرون
ریح مثانه که علامت آن تمدد بلا ثقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای گرم خوشبو کنند
احتباس بول و عسران — از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه حاره لطول سازند احتباس بول و عسران اگر
بسبب ورم یا حصات یا ریح غلیظ باشد علاج آن در درد مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون
باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت آن تقدم راحت خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود و علاج آن مدرات قویه مثل انیسون
و کرفس و دوقو و تخم شلغم صحرائی را در آب جوشانیده و صاف کرده و شربت بزوری داخل نموده
و همین ادویه را در آب بجوشانند و دران نشینند و ادهان حاره مانند روغن شبت بمالند
و در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و بورقیت بول باشد نمایند و اگر احتباس
بسبب حبس قصداً یا بسبب خجالت طبیعی یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره واده

مرخیه نطول کنند و مثانه را از دست غمز نمایند و بروغن بلسان و روغن گل مانند آن بمالند و خوردن
چوته بقدر یک ماشه با برگ پان از برای رفع حبس البول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی و
خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بگشاید و نیز شوره قلمی و نمک
ترب و جواکهار بقدر دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن درین باب فائده عظیم دهد و ورق
نیل در آب سائیده و همچنین تخم قرطم و کشنب و حجرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و در سوراخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین بیش زنده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول ست و داشتن شوره کافور و ساحلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فائده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشند
و خون آنرا بر زهار بچکانند و شکم آنرا شگافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مثانه را بحرکت می آرد و پخته
گوشت گاو میش بر ناف مالیدن فوراً بول را بگشاید و شیاف نمک طبرزد نیز ادرار بول میکند بتقطیر

تقطیر البول

بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس
بول گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول علاماً غلبه صفرا بود
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب رقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مثانه
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس البول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم

حرقت البول

باید خورد حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و رقیت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسبغول
در عرقیات بر آورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند
و پچکاری از شیاف ابیض کافوری و شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر بکنند و گشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آرد مقشر شبا آب تر کنند صباح آنرا مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کیله
قدری در میان تنه شق کنند و شب ظرفی بطوری نهند که آب از آن در ظرف بیاید آنرا بگیرند و بخورد

حاجت بود و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره مار
شیره تخم خربوزه و دیگر عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورند و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دواے مذکور پنجاشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر مانند آن که اندمال
زخم کند باید داد چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح آن را
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج
نیز در این باب نافع است چون گیرو یکدام و دال نخود مع پوست یکدام شب در گلنیم پاو آب تر نموده
صباح بطور بنگ سائیده بنوشند و در وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند و در سه روز صحت میشود و معروف
ملی گشته همراه تبرید مذکور مرهم سند نیز مفید است و معروف زرد چوبه و ران الاقرحه که مجرب و آزموده
و چون کتیرا صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده با ساخته
بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ تورسته کیکر و پوست گلو و پوست سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زروق یعنی پچکاری شب یمانی از برای قرحه جدید و قدیم مفید
صندوق اطریفل استعمال نماید نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود
و ملاهم از برای سوزش بول نیز فائده میکند و اگر حرقت بول بسبب جرب کلیه و مثانه باشد
علاج آن گفته شد سلس البول و آن است که بول بی اراده بیرون آید اگر بسبب بردی
مثانه بود علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هر یک یکماشه
ریک بائیده در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره و قابضه فایده میکند و
ماشه خوردن نیز نافع بود و مشک و جند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس امثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند و معجون کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامات آن گرمی
مزاج و رنگینی قاروره بود علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن نیز

سلس البول

بول الدم

موجب سلس البول بول در فراش بود بول الدم خون که از راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم
نمایند و حجامت سبب نفع تمام دارد و چون چاکسو بست یکعدد را باریک ساییده بخورد و بالای آن
براده صندل سفید یکشب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
مجرب آزموده است و همچنین چهار دانه زرشک را در آب ساییده در جغرات آمیخته در پیاله چینی بار چیده
در شب گذاشته هر روز تا یکهفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول اثر و جعیت
و غروبت باشد از تولد حصاة ایمن نباید بود و نیز امراض گرده منحل ببول غلیظ که در آن رسوب باشد
باشد میگردد و لباسی است که از بستن همیانی در رگ گرده شدید پیدا میشود و وقتی در اکثر امراض گرده
سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمه آهن بر آید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب و غازیا
اشیا برای مثانه استعمال حموضات است و در تمامی غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ مثانه
و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود طریق نتیجه

در امراض اعضای تناسل نقصان باه

در امراض اعضاء تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب سردی اعصاب آن
باشد علامت آن کثرت رفت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب در آن
کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد
و اطلیه باهیه بمالد و اشیا عطره ببوید و اگر منقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا
ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب باده و اطلیه و معاجین و غیره
استعمال نماید و اگر حیوه منظری را نیم باشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض
مفید بود و اگر تشتانک روغن منظری را تا ناشتا تا چهل روز یک وزن بخورد و درین مدت جماع کند
قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قلت
یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذای جید باشد گوشتهای فربه مرغ و نارجیل

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضه نیم برشت خورده و شراب خوردن نیز نافع
چیزی که جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
ادی منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود و علاج آن معاجین گرم مقوی باه مثل معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء المسک تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
غلظت منی باعث عسر انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب
یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود و علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
مانند زیره و دار چینی کنند و اطریفل صغیر و معجون برزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت
و رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
دوات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
هیجان بود چنانچه زنگی را فیولی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
آن رعی و معجون برزور و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغن عاقرقرحا
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و
زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
به خدیه حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده عظیم از باده ترانزد و البو دواز تخمه و کثرت
آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
از کنند و اگر بسبب امور و همیه باشد ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر یا معده و یا
باشد تقویت هر یک کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سستی اعضاء و قلت نفخ

وکثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه باهیه نفاخه بخورند مانند پیاز و نخود و کزر و انگور و با
و پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر میش را نیم گرم کنند و خرقه را در آن تر کر
بر ذکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر فربه شود و اگر عسل زنجبیل بر قضیب ب
با هر که مجامعت کنند موجب دوستی گردد و کبابه با حلتیت در دهن گیرند و آب آنرا بر قضیب
موجب لذت شود و فلفل و زنجبیل با سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل نماید و عود سک
ببر بهوتی گویند در روغن ماده گاو بریان کنند چنانچه بگدازد پس از آن بر قضیب ب
مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و ملذذات که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند

سرعت انزال

مرد در دل زن پیدا میکنند و طلای منزل نیز همین فعل میکند سرعت انزال اگر بسبب ضعف
قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و
علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و مسهل کنند و عانه و خصیه را بروغن قسط
نرگس و مانند آن بمالند و سفوفات و غیره استعمال نمایند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن
ملذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای

ورود منی و مذی و ودی

در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد ورود منی و مذی و ودی منی از
منضم جماع هم پیدا میشود و فائده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی
در ابتدای شهوت جاری میشود تا بسبب تلیین مجرای منی بسهولت خارج گردد و مجرای
مجرای منی است و ودی رطوبتی باشد لزجه که قبل از بول در مجرای او جاری میشود و مجرای او
مجرای منی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن باشد علامتش امتلا است و کثرت خروج منی در حالت
بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی
و ادویه که مقلل شیر اند تقلیل منی هم می نمایند و اگر بسبب جهت منی بود علاج آن

…قت یولی و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیاء بارده رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند
…ای بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسبغول تخم کاسنی بیخ کشنیز خشک
…ن تخم فنجنکشت تناول کنند و اگر بسبب استرخاء اوعیه منی و سردی مزاج آن و تضعیف
…ن ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نعوظ بود علاج آن دوای حابس مقلل
…مانند پودینه و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانج و کمون و شونیز و معجون کمونی بخورند و اگر بسبب
…ن گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و در رور منی که در وقت تصور جماع و یا بسبب
…دن حکایات لذیذه شنیدن باشد علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نمایند
…کثرت احتلام اسباب آن مثل اسباب ودی و منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن و مرد باید که سرب را
…ت بماند و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
عذیوط
…بود عذیوط او آنست که در وقت جماع براز کند و سبب آن استرخاء اعصاب و تحلیل روح
…این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
…ت خلا جماع نمایند و تا براز نکنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطگی و کندر و گلنار و
…ان در شربت آبیه و شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه شیافات ساخته بردارند و
اورام خصیتین
…ع و دل نمایند **اورام خصیتین** اگر سرخی رنگ و درد و التهاب باشد علامت حرارت
…علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم گیرند بعد از آن فصد صافن و یا حجامت ساق نمایند
…ن لو نیز مفید بود و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره تخم کاهو مقشر و شربت
…ند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نماید و آرد جو و عنب الثعلب و گل ارمنی
…صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و یا رجله بگلاب و سرکه و لعاب اسبغول ترکنند
…ند بعد از ابتدا آرد نخود و آرد جو و آرد باقلا بیامیزند و بعد از آن بابونه و اکلیل الملک و صبر زرد و یا [illegible]

و در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل مسور را جوشانیده بر خصیه بندد از برای ورم

ورم و تسکین الم و انضاج خام خصیه بی‌عدیل است و تطول از آب آن نیز در این باب مجرب است

و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد ببقیه سنگ‌پشت از برای ورم

خصیه مجرب آزموده است و مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن رگی

که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب

مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن

قریب بند دست از طرف ابهام از جانب افق ورم نیز از مجربات است اگر ورم سوداوی باشد

از انجاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خلط البدن

درد خصیتین

تنقیه کنند درد خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه بود و علاج آن

تبریده خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن

از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت

آن قلت حس بود و علاج آن اصل السوس مقشر نمکوفته پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده

گلقند در آن مالیده ضماد نموده بخورند جیبلی الطباو مرغ در روغن خروع و روغن بابونه و مانند آن

بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود و علاج آن بابونه و اکلیل

و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده تطول کنند و جند بیدستر را در روغن جیبلی آمیخته

کنند و تطولی که برای درد گرده ریحی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی

سوداوی ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند در اول عنبر و اقفیه مانند

تعظم خصیتین

و بنفشه و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بورم

بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح

وپوست خشخاش و حکاک سنگ مثانه و حکاک اسرب و حکاک سنگ آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند
دیگر مانع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج
پذیر نبود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود قطولی که
در درد گرده و ریحی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالند و از ادویه گرم مانند
حلتیت و حلبه و فرفیون ضماد کنند دوالی صفن و صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین
متطبر شوند و اگر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا و ورم صلب خصیه
بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب ارخاء رطوبت هوا استرخی و دراز میشود علاج
آن ادویه بارده و قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و کزمازج
را با آب بجوشانند و صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا بر بندند و همین ادویه را در آب بوست
ساییده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن
مراهم مرمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد
نقات قویه مانند زاج کنند و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا ساییده ذرور نمایند و اگر آکله
باشد فلدفیون بمالند بعد آن ادویه مرمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج
آن در حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر اربیه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند
و زری امیثا ساییده با روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم
بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه
تعصیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضائقه ندارد و دوا آنچه
مخصوص قضیب است در ورم حار عدس گلنار و ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
و بعد از روغن گل آمیخته ضماد سازند و در ورم بارد آرد جو خطمی اشنه خرما در روغن بابونه

ارتفاع خصیتین

دوالی صفن و صلابت آن

استرخای صفن

قروح ذکر وغیره

حکه قضیب

اورام قضیب

ثالیل قضیب شقاق قضیب
سده مجرای قضیب

وسرکه آمیخته ضماد نمایند علاج ثالیل قضیب مانند علاج سایر ثالیل است شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب ریح و یا تشنج باشد علامت آن سوزش
بول وعسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند ولعاب اسبغول و شیره خرفه با شربت بزوری
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول بلا حرقت درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره مثل بادیان
وانیسون و کشوث و تخم خربوزه با شربت بزوری خورند و ادویه ملطفه مانند بابونه صعتر اکلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل چکانند
گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بندکشاد گویند علاج آن سفوف
چهال ڈهاک با آب بخورند و اگر فتیله گهونگچی در سوراخ قضیب یک لحظه بدارند بسیار مفید بود

اعوجاج قضیب

اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن
ونرگس و چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست راست
و از چپ بار بر بندند که تا باز کج نشود **طریق نوزدهم در امراض زنان** ورم

در امراض زنان ورم رحم

رحم اگر با تپ و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و نضج
آنچه در سرسام گذشت باید کرد و حمول جدوار استعمال نمایند و مرهم زعفران و ضماد شیر مثیتر
برای ورم صلب هم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود می باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد
منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقنه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود آنگاه
بمرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد باید دانست که شقاق
پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و مرهم سفیداب کافوری نیز نافع است جوارش کمونی

ودیگر جوارشات حاره نفع رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
و یک تا تنک گند یک آمله سائیده مسعوده با شیر گاو هر روز تا یک هفته بخورد حیض مفرط باز دارد و ضماد خطمیا
در احتباس طمث کند و محاجم با نار زیر پستان نهادن پستان را از چیزی بستن و رفیناب بسیار مفید
است تا آمله مقشر بادیان از هر یک یک تولہ شب آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یک تولہ اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب آزموده است و حمول باز و رطوبات از
فرج زنان باز دارد و اگر سیلان رطوبات بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج این
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند پس از آن فرزجه و حقنه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه تر برداراند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط
غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در درد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظ قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس مشکطرامشیع
و بیار شان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده و منبر برای احتباس نفاس
نافع میکنند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج به فصد و حجامت هر دو ساق
میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود علامت
آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جیدا لکیموس
باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن فصد باسلیق
کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از مسهل بود
و مرهم سفیدی چینی و مانند آن در آب اندرون آفتابه بجوشانند و مریضه را در آن
نشانند و کندر انزروت دم الاخوین جوز السرو و مانند آن آب با رنگ ترشته بر آن بوده
دارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

حیض

قروح و بثور

از فرجه بدر بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السکر یا ماء العسل حقنه کنند بر رحم
با روغن گل حمول نماید و آنجا که ماده حادث باشد حقنه کردن از آشجو مناسب بود و از اشیای بارده
مانند حب الآس و گلنار و کزمازج سائیده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و اگر با قرحه درد شدید بود

حکه رحم

افیون زعفران با شیر دختر استعمال نماید حکه رحم و آن آنست که بهر خیزد باز از
مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سر

بواسیر رحم

بمالد و فرزجه نعناع مفید بود بواسیر رحم چون فم رحم برکشانند چیزی بلند مانند مسهای که متعدد
شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می برآید
علاج آن مانند بواسیر مقعد بود ضماد و اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن

کثرت اسقاط

نیز فایده میکند کثرت اسقاط و آن آنست که زن آبستن شود لیکن نگه نتواند داشت اگر
عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کنند و آنچه بدنی بود اگر
بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادتا قی کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حقنه
ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغن های حاره حقنه کنند و اگر
بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا الجنین نرسد و سقط میگردد علاج
در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد باید که از غذای او چیزی زیاده نماند که
با آن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نمایند و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوچه مرغ فربه
خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش
کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را با روغن سوسن و زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکم
نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره با
بنجعد و فلوس سه هفت عدد پوست اخروٹ و دو دو کپاس از هر یک دو تولہ پوست املتاس یکو

...دو آنرا آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف نموده آب آنرا بجای غذا و آب نوشانید
...دروز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آنرا بدهد و دال آنرا که باقیمانده است وقت شام
...روز نهم نان موتهه بقدر یک درم بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق
...ثعلب یا عرق گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موتهه خورد و بروز
...یکم اندک اندک روغن زرد شروع نماید تا چهل روز پرهیز از همه چیز دارد و از شهوی
...ود و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است اختناق رحم بصرع ماننا ما درین کف نمی آید و صاحب
...این مرض چون بهوش آید آنچه بر وی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع علاج آن
...وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از دور رارد و چیزهای
...بدبو جندبیدستر و سیر و پیاز ببویاند و عنبر و مشک عطر را بروغن چنبیلی بیامیزد و فرج رحم را
...بعد از نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر
...سبب احتباس طمث باشد تدبیر که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج رحم را
...ن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد با مجامعت کنند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج
...تزویج بود و زنی را که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند
...اگر بسبب برودت و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و
...ایارج کنند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران استعمال
...شیاف جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کنند و بهترین شکل
...نست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع
...عمل پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج رحم آن مشغول شود پس هرگاه هیئت چشمان
...متغیر شود و دم دراز دراز کشد و بهم زن بچسپد آن وقت دخول کند و منزل گردد و باید که بعد از

اختناق رحم

عقر عسر الحبل

جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد
آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یا یاسمین باشد
و علامات حبل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد
کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربه اطبا آنست که
بردارد اگر بوی و طعم سیر از دهن بو ید دلیل آبستن بود و زنی که به پسر آبستن شود
رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود در وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ
و ادویه که معین حمل ست از انجمله بول فیل ست باید که وقت جماع و یا پیش از جماع
زن دهد و تخم انجدان نیز درین باب مجرب ست و برداشتن جمیع پنیرمایه خصوصاً پنیرمایه خرگوش
بعد از طهر معین بر حمل ست و تحمیل فرزجه از مشک و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و روغن
و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد
استفراغ کنند و آنرا اگر سند دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمو
آمیخته بخورند و جماع بر هیئت راکع نمایند و اگر بسبب قصور آلات باشد باید که با بول
بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق تغلیظ بجا لند قضیب را بزرگ
اگر قضیب انجیری درشت بمالند بعد از ان زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند
و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت سبب عقم باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دو منی را
اندازند پس هر که در آب بالیستد نقصان در ان ست و یا بول هر دو را گرفته بر بیخ درخت
و کاهو و مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند در ان قصورست و گفته اند که
گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن ان بول کنند
گذارند پس هر بولی که بروانند از ان قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلو

گردنا مانع حمل است و همچنین برداشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین
فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخور سازند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
به مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
نطفه است و حمول مضیقه استعمال سازند و کرده اند در استحصان فرج عجیب و قطعه اسفنج را
... بعد یک پاس تنگتر مثل باکره شود و بیربهوتی در روغن گاو بریان کنند چندانکه یکدا...
روغن را بر قضیب بمالند و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلای خایه گربه سیاه
... میعه سائله استعمال کنند و اگر گوشت ممولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالند
تنگ شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت بحبل دارد و آنرا رجا گویند و — رجا
گمان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه
... و کثرت جشا و سوء الهضم و قراقر بود و بیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود و علاج بعد از تنضیج از مسهل حار و حب ایارج
... و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود و طریق
در مرض صفاق و ثرب و مراق فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق — فتق
... مجری که بالای انثیین و در کنج ران است جسمی نفوذ کند و بکیسه انثیین فرود آید و آنرا
... گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اکثر آن — فتق الاربیه
... حوالی ناف بشگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در روده از آنجا برآید و آنرا
... مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل — فتق مراق البطن
... آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کندر ضماد
بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کره آهنین که طریق ساختن

آن آهنگران میدانند به بندند و اگر نافذ ریاح باشد علامات آن قراقر بود و چون دست
بران نهند زود باز گردد و علاج آن از قسم جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند
و روغن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت های نازل
ادره — شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا مرهم
سنده استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند طریق بست و یکم در امراض پشت
تقصع — و ما یتصل بها اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا تقصع گویند
حدبه، التواء — و اگر بجانب خلف بود آنرا حدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء خوانند
و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغطه فقرات را زائل
کند علامات آن وجع شدید و ثقل پشت و تب حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سنا مکی و سورنجان [illegible]
نیز اضافه کنند و ضماد ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق
ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیم گرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح
ریاح افرسه — افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تب نباشد علاج آن بعد از
نضج از مسهل حار که در آن ایلیجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه
نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
ایارج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بالنار نهند
اگر بسبب رطوبت مزلقه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و در [illegible]
بموضع آن کنند بعد آن با ادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مرسلیخه [illegible]
درد پشت — با خل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سردی مزاج و یا از [illegible] بلغم باشد علامات

ای تشنج حادث شود بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن علاج ریاح افراط کنند
ی که ماده نباشد فقط تدهین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب تعب و کثرت
علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
شد و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن
علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بارد کنند و درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت
طریق است دوم درد دوالی و داء الفیل و درد یا د مفاصل و نقرس و عرق النسا
دوالی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سطبر گردد اگر در ساق
ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق ممتلیه نمایند و از دست
بسیار زند تا خون بر تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند
اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه در اینجا فصد مابض و حجامت ساق و پا چسپانیدن
بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
ساق باشد بحرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هفته
کنند و تقلیل غذا نمایند از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر یکی از شیر
تشنیم باشد سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورد و طلای صبر طلا کنند وجع مفاصل
بود که مفصل های دست یا پا حادث شود و اگر درد مخصوص در کعب انگشت ها پا خصوصا
باشد آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا باشد

درد خاصره
درد دوالی
داء الفیل
عرق النسا
داء الفیل
وجع المفاصل
نقرس

از خون صرف و خون صفراوی نیز حادث شود و از صفرا صرف بسیار کم میباشد پس
دموی باشد علامات آن سرخی و عظم ورم و شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد اسهال
دهند و بعد از نضج از مسهل باز رو که دران اهلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و طلای شیر و طلا
صندلین و ورق گل سپاری چهالیه مامیثا اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه با
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون زعفران بیروح و مانند آن از
اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه داخل نمایند و بعد از ان اکلیل الملک
بابونه را افزایند و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد
مضایقه ندارد و علاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد و التهاب باشد مانند علاج دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه بارده که دران قبض نباشد
کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نیست
ضماد مستعمل برای ورم حار مفاصل از مجربات است و چون سورنجان که خصوصیت
بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب است و اگر
مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ و قلت التهاب بود و حرارت ورم بود
مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تمدد و خشکی و سیاهی موضع و صلابت
بود علاج آن سورنجان شیرین سائیده مصطگی سائیده بوزیدان سائیده
هر یک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک
تخم خربوزه و در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند
سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب است و از

ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد نمایند و روغن
انجیر و روغن حنا بمالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ لی بوجدوار خطای دران انداخته
ند و ضماد صابون نیز نافع است اگر ماده کثیر باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب
از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت نتواند کرد
تلیین موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه و بزرکتان کنند و روباه یا کفتار زنده را در
روغن بجوشانند و در آن نشینند نافع بود علاج درد ورک که درد وی بود در سرین و عرق النسا
دی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم
بید ستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد از ان جاری گردد و می باید که سندل
سند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند رفیق دوم در تدبیر امراضی که مختص بعضو
دان متعلق نه طریق است طریق اول در حمیات اگر تب همیشه باشد و هر روز بشدت
بلرزه سرما آید و شدید نباشد آنرا النقه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل
و اگر هر روز آید با لرزه و سرما شدید آنرا مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن
خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعاء و ماساریقا و صدر و مانند آن علامت تعفن
دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تب قی و درد معده باشد
تعفن ماده در معده است اگر با سهال باشد علامت تعفن آن در احشا معده و ماساریقا
با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس
تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بست و چهار
مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زائل نگردد

عرق النسا

در حمیات
نثقه
مواظبه

غب دایره
محرقه
غب غیر خالصه

و اقل زمان اخذ و یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یکروز میان آید با لرزه و سرما باشد
آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یک روز
درمیان شدت کند ولی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفن
داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب میباشد در محرقه
بشدت میباشد و باشد که دو غب کب شوند و مانند تپ بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند
که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت
بر حرارت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ سن و یا رو فصل
و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و در تپ تلخی دهن و قی و اسهال صفراوی و قلق و عطش
و سهر و ناریت بول میباشد مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق
و این منذر بسرسام بود بشرطیکه ماده مندفع بر عرق نشود و زمانه اخذ غب با شدت آن از چهار
تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب ست و اگر
از صفرا و بلغم میباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث
و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفرا و
لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید و یکروز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه
خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز میباشد برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در
هفت روز میباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ
و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که
در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت
آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی رو و

...اق رگ ها و سرخی و غلظ قاروره بود و علامات سونوخس ست و آن تپ دموی بود که از غلیان خون
مطبقه ...شا گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت مطبقه ست و این تپ دموی بود
...تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه بیشتر در اورام
...باشد و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید و با نافض بو
ربع دایره ...بود علامت ربع دایره ست و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و
...دو روز آید و یک روز نه آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و با آن
ربع دایمه ...نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه ست و این بسیار نادر بود و ماده این
...سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بیست و چهار ساعت بود
...وریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
غشی انفیالوس ...فیالوس برخلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
...و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز
...ب رها کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد و
حمی یوم ...ت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در ان متعلق بروح شود و اکثر در یک روز بیرود
...ند که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم بماند و این تپ بالمکشیده و در نفس
...بسیار تغیر نیابد علاج آن ازالهٔ سبب موجب نمایند چنانچه در غمی و همی و ف
...ی ازالهٔ هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازالهٔ غم نمایند و همچنین
...ی سهری و تعبی و جعبی جوعی و عطشی و تخمی نیز ازالهٔ هر واحد نمایند و اگر از تدبیر
...علاج تپ لبعمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
...و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله و زکام کنند و تپ دق

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی منوی شد با علاج پذیر نیست در ابتدا مشابه به تپ دق میباشد
اما اگر طبیبی نبض را بوقت تواتر نبض ازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر
ملین و قرص کافور با تبرید یا ماء الخیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمی عفنی با تپ دق
مرکب شود و معدهٔ مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیره تخم خرفه و شیره تخم
و شیره تخم خیار بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد با خمیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود همان نوع کنند و در علاج تپ دق
بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تجفیف میشود و همچنین
بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت
هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و در این تپ از مرخیات
معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و در آن بنشینند پس هرگاه بیرون
شوند در روغن کدو و تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی بچکانند و شوربای
گوشت بزو پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت بحال
ایشان مناسب بود و از اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز کنند
و در مساکن بارده و مهب شمال یکنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصاً
محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی دیگر تپهای عرضیه
باید که اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کنند اگر تپ
صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در عرق
برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد و با تپ
خفقان بود عرق کیوڑه و عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان بقدر رسته تولہ

ماد کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
ن اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع
نمایند و اگر سعال خشک باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب با داخل کرده
نمایند و در روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند دیگر آنکه روز پنجم نوبت اشتد کرد درین هنگام
خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیره خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم شیره
تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود اگر حاجت باشد بوقت
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات بر آورده باشد شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخل کرده باید کرد و در تشنگی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم در کمال شدت
استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطونا مفید بود و نیز اسبغول را
پارچه بسته در آب اندازند و بر سر هم و دولب بمالند برای خشکی آنها مفید است و تبرید طبیعت بانع
باشد دادن شیره آلوبخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تب صفراوی
جمیع اشربه غیر حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل نمیشود
لیکن تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل
تنقیه کنند و بعد از تبرید و قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج
مرکب باید پرداخت و اگر تب بلغمی باشد میباید که تا روز چهارم تبرید خفیف دهند چون
لیط است روز پنجم ادویه قلیل الحراره از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل
نرم که از ادویه شدید الحراره دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده

ایام مسهل

سناء مکی و غاریقون و تربد نیز حکم نموده اند و ایام مسهل اینست هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم
و هیژدهم و بیستم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی
و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت تب
پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت ملاحظه
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که اول
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تب مثلاً
در دو پهر اول شنبه آید آن روز را روز اول تب شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب نیارند

ایام بحران

بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تب نوبه باشد و ایام بحران که دران جمیع مسهلات
ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بیستم بیست و یکم و بیست و چهارم بیست و هفتم
سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم بعضے ازان منذر بعضی اند چنانچه روز چهارم منذر هفتم و یازدهم
چهاردهم و هفدهم بالستم و بیست و یکم و بیست و چهارم به نسبت هفتم و انذار بمعنی خبر رسانیدن است پس اگر
بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر رسید به بحران
و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیستند و تا آمدن تب معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در
ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود و در
در روز بحران و قبل گذشتن سابوع داده میشود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد بهتر آنست
که هلیله را در جمیع حمیات ندهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات باید

مفوت بود و خوردن بعد من بعد زوال حمیات نافع کس ست اگر ازین تپ بترتیب نزود
طباشیر یا قرص زرشک یا آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بجور د
مذکوره با ماء الهندبا و الیالبس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع بود
سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین
تپ چنگیده بیرز زائل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک قرص گل و شربت
که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی یکتوله را
عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یک یکجوش کم کنند
تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند
سبز هر قدر که باشد تا یکدام آنرا از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران
زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بکار برد و گاهی بجای
زرشک قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این برآورده قرص ساخته
مفید دوائیکه بارها بتجربه در آمده بگیر دست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را
ساخته یک ماشه در تپ که با سرما و لرزه شدید می آید بدهند روز اول طرف میشود و اگر
با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهند نفع بین میکنند و علاج تپ دموی بعد
ست اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و تر را
بعیار زند در میان سر و کفی پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچه گرم دارند عرق بسیار
اندا آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و با شوربه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بحسب خلط عفن مانند علاج الیخولیا باید کرد و در این تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازم
در هر حال نقعه بلیلج یا سافی یا حب بود و در تپ سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج
تنقیه کنند و در این تپ اکثر ضرر طحال و تغیر حال کبد میباشد و این تپ در یکسال میرود
تدبیر جید و مناسب نجح تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا نمیدهند
نوبت غذا مانند غذای اصحاب دهند لیکن مایل بترطیب باشد و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو
قسم یکی آنکه سبب آن سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و
قسم دوم مشترک شبیه بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا
و علاج لیثوریا و انفیالوس و لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی
غش علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبائی بعلاج تپ
و چیزهای خوشبو بویند و دوا المسک بارد و مفرح بارد خورند وبا تعفن است که در هوا عارض — وبا
علامت تپ وبائی کرب تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و براز بد بو بود
غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم در — طریق دوم در اورام
ورم غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب بود
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر
آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو

بود و صرابیت گویند و چون بظاهر نبود غدد و اگر ماده در ورم ریحیت باشد دمام بود
زرقی و چون خاص بود قیله مائی و اگر ریح باشد و ممتلی است تحته و ملیم بود
و گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بثور و اورام صغار باشند و ورم بعضی از انها
باشند مانند شری و موی و بعضی صفراوی چون نمله و آتشک و بعضی بلغمی مانند
بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی ریحی مانند نفاطات
ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تب و سرخی [illegible]
است علاج فصد کنند و زلو بچسبانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و عرقیات
و شربت نیلوفر خاکسی در آنکرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج به مسهل یا تنقیه کنند
اش چون مانند آن از اشیا بارده نمایند و در ابتدا اول از رادعات مانند صندلین و
ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده
مرهم سوت در غیاب مفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغابن که عبارت
از زیر بغل و بن رانست جمع آید را دعات مناسب نبود بلکه مرخیات محلله مانند
روغن گل با محللات استعمال نماید و فصد کنند و زلو چسبانند و همچنین اگر درد شدید باشد
با دعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد میگریست آرد جو و خوات
با هم پخته ضماد کنانیدم ورم منفجر شده شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر
مرخیه مانند زیر کتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و در زمانه
مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و هرگاه
نشود و جمع گردد علامت آن بشدت درد و تب بود آنوقت منضجات مانند
حلبه و انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تب بود و چون بست بر آن

نهند فرو رود آن را از ادویه منفجره و یا با آهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی ...

حمره گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز در این باب مجرب است حمره علامت آن سرخی باز ...
و براقی باشد و تپ و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن در این ...
کنند و در فلغمونی تجفیف زیاده نمایند و ضماد قرع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمره و حمره فلغمونی مرکب از علاج ...

ورم رخو و صفراوی نمایند ورم رخو آن ورم سفید بود و با آن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند
فرو رود و ساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند

سلعه نطرون با سرکه و آب سائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کنند سلعه علاج آن مانند علاج ...
بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله مفید بود و اگر فربه باشد ادویه جا...
فلدفیون نهند و یا آن را داغ کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله و مرهم داخلیون و غیره

سرطان بکار برند سرطان هرگاه بر پستان عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و ...
و بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کنند تا ورم بالا ...
شدن ندهد بعد از آن طلای سفید و طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد ...
ارزیز توتیای مغسول روغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و میگویند که گیاه کنند روچی که ...
میوات میباشد اگر آن را با اصل بول گاو نازائیده سائیده و بر سرطان طلا کنند و در سکنجبین از ...

خنازیر نهری را بشگافند و بنهند و یا سرطان را بسوزانند و با روغن استعمال کنند مفید بود و خنا...
اکثر در گردن و بن ران می باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن ...
سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد ...
نرمس با بول گاو و کان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن زنگار ...
و اگر این تدبیر فائده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه ...

بادورم **صلب** اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** آن بعد از نضج از مسهل بلغم وسودا — ورم صلب
ند ومحللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق
ق و مقل ازرق و لعاب اسبغول و روغن بابونه بمالند **غدد** علاج آن مانند علاج ورم صلب — غدد
بتن پارچه سرب بر غدد مفید بود **نفخه** علامتش آنست که مانند مشک پر باد باشد — نفخه
ست فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید **علاج** بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم
بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن نرگس بمالند و چادرس را
دانان تکمید نمایند **دبیله** ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و بآن — دبیله
بدران مواد خبیثه جمع گردد **علاج** آن اول تنقیه بلغم کنند بعد ازان ادویه محلله
ند مرهم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس ازان بشگافند و مواد
ن کنند بعد ازان ادویه مرطبه بکار برد **دمل** آن ابتدای خراج بود و ماده آن — دمل
دکه بآن رطوبت فاسده می آمیزد **علاج** آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را
نجته بران بندند برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز
درام ست و همچنین برگ پیوتن و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید ست چون آن زرد
رات سبز ندوا اندکی زنیوند چینی آمیز ند و بکار برند در تحلیل اورام نهایت مفید بود
ز ریحان و شیر و عسل آمیخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم نمک
امیده بران نهند یا با برمن منفجر گردانند **شری** بثوری بهن باشد که مایل بسرخی بود — شری
کربا دو دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
ج آن فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه و شیره صندل در عرقیات بر آورده
بهر فراخ کرده بخورند و بعد از نضج تنقیه صفرا از مسهل بارد که دران هلیلجات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تبرید کور نیز فائدہ می کند و گیرد و پھٹکری ہر دو سائیدہ بر بدن مالند
و عدس مقشر با سرکہ خوردن مفید بود و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس گندم
و تخم خربوزہ سائیدہ بر بدن بمالند و روغن گل و سرکہ و گلاب مالیدن فائدہ بلیغ میکند
و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین ہر دو
نمودہ ہمراہ گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو تخم کرفس و
نملہ
مالیدن فائدہ میکند و نمک نسیدہ بر بدن بمالد و از شکر و از اجواین تبخیر کنند تنقیہ بلغم
تبور صفراوی باشد کہ با حدت التہاب و علاج آن تنقیہ صفرا کنند و طلای نملہ طلا کنند
ما و شدید الحرارت باشد لطلای نرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و
داحس
و سفیدہ تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود کہ در بیخ ناخن حادث گردد و در شدید
قوی بیشتر باشد و لبساست کہ بسبب آن ناخن ساقط میشوند و سبب آن انصباب
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و از مسہل بارد تنقیہ کنند و از ما زوی
سرکہ در ابتدا طلا کنند و ہمچنین آبخول با سرکہ کہ در برف سرد کردہ باشند نافع بود و
باشد بزر البنج و افیون و سرکہ طلا نمایند و اگر این تدبیر فائدہ نکند روغن را بسیار گرم
و انگشت را در آن نہند و اگر از ین ہم تحلیل نشود ادویہ منضجہ مانند تخم خرو تخم کتان
نار فارسی
پس آنرا شگافتہ آنچہ در وی باشد بیرون کنند و ادویہ مدملہ ابکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن جراینہ ہلیلہ سیاہ نیم کوفتہ شاہترہ و عناب صندل سرخ
شب در آب تر نمایند صباح آب زلال آنرا گرفتہ شہد سفید داخل کردہ بخورند و بعد از چند روز
ہفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیہ صفرای سوداوی نمایند و ادویہ
بکار برند و آب شاہترہ سبز مروق کہ مانند آب عنب الثعلب سبز مروق میسر نہند

[illegible]

چوب چینی و عشبه درین مرض فایده بلیغ مینماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین
ست و حب هندی و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجرب ست
طریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی ست مگر در عشبه
پرهیز نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند از آن
غبار بر نگردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست
مگر امراض و امزجه حاره این دوا مضر ست و در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه
زیاده از چوب چینی ست مثل درد مفاصل و نقرس و سده اعضا و برای ابو اسیر
نهایت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه در عشبه که چوب چینی مضر ست
کار فایده میکند و در امزجه حاره سودا و یه مضر ست و هرگاه آب عشبه از برای
شرب کنند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرطهاست
مرض عرق مدنی یعنی نارو او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن بثره با شد
که شود و بشگافد و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب
بدن و تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله تخم رم صبر بخورند و روز دوم
کرانیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پاره سرب بوزن
پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و تریاق ... درم مرداسنگ پنجدرم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست اندر
سیاه جب بسته بخورند و صابون قیصری در روغن کنجد بهم ساخته ضماد کنند و نقش بر جا و بر را
کشند و یا در قند آمیخته بخورند و از از رشته کنند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول
شقی نمایند و با شلیه بیرون آرند و بعد از آن پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده در آن

عملی برای دفع عرق مدنی

موضع نهند تا آنچه باقیمانده است آنرا بخورد و بعد از آن مرهم ملحه بکار برند عملی که در جنبات

باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیرالمؤمنین بر فرض اشتباه نقش آن که خود را

بدستار خود دیده و برگرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول کشیده

نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند بعد از نقش دیگر خورد

اول خورد کشیده و همین الفاظ را بخواند بدین منوال همچنین تمام نقش کلان یکی از نقش های خفی

فراغت نماید کاغذ مذکور را بر روی آب کند و انداز حکم خداوند تعالی از آنها صحت نیز یابد

جرب

این عمل نافع است و مجرب است جرب بثور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود لیکن

نمی باشد و اکثر آن بر دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود و یا از

آن بسبب اخلاط صفرای محترقه و سودای محترقه یا اخلاط بلغم مالح با دم خادی بود و سبب

تیزی و لذاع و اخلاط نیز قلیل المقدار میباشد که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک

در رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض اسباب

و حمام انفع اشیاست برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که

حادث میشود بسبب بلغم مالح مثل مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن گل

با آب لیمو نیز نافع بود و چون یک دام تنباکو را گرفته در میان نیم رطل جغرات حل کرده در ظرف گلی به

دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا نهم

نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یک حصه و سی درم نصف

آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز

ثآلیل

ثآلیل یعنی سها شونیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار اسقاط گرداند و مالیدن

گل حبلی البلد و حبلی مرغ سفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد از آن جنبا

یا چیزی را فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فرفیون نهند و هر گاه گوشت
و سوزش کنند مرهم سفیداب استعمال نمایند و نوشادر و انزروت و زنگار را با آب صابون نشسته
نافع بود **قوبا** یعنی داد **علاج آن** مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و جرب
در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و راتنج و صمغ بطم
بری البطم و پیه کلیان و روغنها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلاهای که برای سعفه
[illegible] کنند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی حک کنند که خون فاسد از آن بیرون
آید و آلوده را که [illegible] برگرفته با آب طلا کنند و طلاها که نیکو اند استعمال نمایند **نقاطات** آبله یا [illegible] باشند
یا آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد **علاج آن** فصد کنند
و لعاب بهدانه در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بعد نضج از مسهل ها تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبله ها را در سوزن
بخار ابفشانند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون مانند آن کنند
با گندم و نمک نیز نافع بود **جهاجن** اگر سرخ یا سیاه رنگ در عضوی هم رساند جلد
و با تقشر شود صابون عراقی را با گلاب یا [illegible] طلا کنند **طریق سوم در امراض**
افراد مرض اول داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد سبب این انتشار سودا
تام در بدن بود و خدر پیدا کند و قروح و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و اعضا از هم فرو ریزد و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن مو و بحة الصوت و ظهور غدد در اعضا بود **علاج آن** فصد باسلیق و صافن
کنند و خون را اگر [illegible] هلیله سیاه نکو فته و مانند آن که مدت [illegible] گذشته چند روز
بعد نضج او از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر خر جوان سرخ

قوبا

داء الاسد

رنگ نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی بدهند و از جمیع محللات حرارت غریزی مجتنب باشد و روغن
و شیر دختر در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه مالیدن بروغن بنفشه یا روغن بادام و روغن کدو
مفید بود و روغن بید و اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن ناشیه
جدا شود علامت صحت و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید
که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن
مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب نسیق خوردن از مجربات است خوردن چوب چینی نیز فائده میکند
کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسب
شربا و غسلها بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و از برای مزاج گرم خریف و از
برای بارد ربیع مناسب است زمان خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات
و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن انچه
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز و اگر دیگر عوارض مانند بیخ جای
رود ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و صحبت مشغول باشد
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام ناشتا
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهوکت ابتدا آشیخوخت است برص و داغ سفید باشد
که بر بدن حادث شود و اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آنموضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود و علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند و حب ابن جارس لطیف
ایارج بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و مثرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جذاب خون باشد مثل خردل سرخ و مویز و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و
شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای محمره مثل عسل بلادر و بیخ جال کبوتر و فرفیون و نانخواه

بهق ابیض

بهق اسود

کلف

نمش

برش

وچون بادنجان را در آب بجوشانند و آن آب را در روغن زیت سوزانند بالخاصیت مفید بود و برص
که بسبب حجامت میباشد شیطرج هندی و قوة الصبغ و خبث الحدید با آب بقم یعنی پتنگ مفید بود علاج بهق
ابیض یعنی چهیپ سبکتر از علاج برص بود دوا اگر گلنار و بابچی برابر گرفته سائیده در آب آمیخته بمالند
مجربست بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند
سبوس از آن جدا شود و چون با فراط شد با برص اسود حادث شود و علامت آن فلوسها مانند فلوس
ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خربق
سیاه با سرکه و زنیخ و زاج و کبریت با آب ترب نافع بود کلف که آنرا چهائین گویند و آن
نشانی بود که بر رو افتد و مایل باشد بسیاهی نمش یعنی قطعهای سیاه مستدیر که بهندی لهسن گویند
برش که آنرا کنجک گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه ها مثل علاج جذام باشد و از ادویه
جالی و محلل تنقیه با مانند بورق و فلفل و تخم خربوزه و ترمس و تخم ترب دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک زیتم
طلا نمایند و باید که در ابتداء ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب و آب عدس بآن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول بسوزن بزنند تا خون از آن برآید پس از آن بسرکه بشویند بعد از آن ادویه مذکوره
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون بر جلد حادث شود از برگ کرنب تر یا از زرنیخ و اشق ضماد
بندد سبزی که بعد از فصد حادث شود از سپستان خشک گرم و نان گندم گرم ترا ایل سگرد دوا قوی که بر بدن
یا از قرحه آبله مانند مرداسنگ اسفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند یا مرداسنگ اسفیده با سرکه و گاو
طلا کنند اگر اثر قرحه مانند و سبز باقیماند حب البطم و مرهم داخلیون مفید بود کثرت عرق اگر با وجود کثرت
عرق قوت قوی باشد با حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری
و روغن گل بمالند و دوا حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود دوا اگر خون از راه عرق آید علاج آن
فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهیدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوة الیتما و دوای مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم

بر بدن مالیدن فائده میکند و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل با تنقیه کنند **تشقق اطراف** علاج
آنچه در محل چهارم از فصل نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مذکور است همینجا فائده میکند و اگر
بسبب خلط سودا باشد اول تنقیه کنند بعد از آن طلیت شیر خوردن شیر و روغنها و مالیدن مرطبات
و قیروطیا باید نمود و چون پیه بزرگداخته با زرد و کتیرا باریک ساخته درهم آمیخته و ترقیدگی باشد کنند
نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده میکند **تشقق** که در سر
یعنی کنج در سر حادث میشود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و
سر را در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر علاج تقشر جلد بعلاج تشقق
اطراف کنند و **تقشر پا** که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوابض باشد
حنا بلوط گلنار پوست انار جوز سرو بکوبند و با سرکه بجوشانند و ضماد کنند و دردیکه زیر قدم خصوصاً
در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر پخته منفجر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع
کنند خواه از آله خواه از ادویه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر نهند
و یا خاکستر بلوط را با شحم مخلوط نموده بنهند و اگر منفجر نشود باید که ملینات مانند حکیتی و نیز بران نهند **سحوج جلد**
یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت یا بسبب سواری اسپ عریان یا بسبب تنگی موزه و مانند
آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه بگلاب تر کرده بر آن نهند بعد آن طلای مرداسنگ
طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و ورد و آس هر دو را سائیده بر آن بپاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند
اگر جرم کهنه موزه باشد آن را بسوزانند در روغن گل آمیخته طلا کنند سحج اگر بسبب موزه حادث گردد نافع
بود و همچنین مالیدن کعب دی[۱] سوخته نیز مجرب است و لعاب تا را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور را
آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب دویدن بر لیمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حادث شود
حالبین و اطراف انثیین خراشیده شود باید که ضماد کمیل ضماد نمایند یا طلای حکا که اسرب طلا سازند نافع بود

[۱] ظاهراً مراد ازان پوست کهنه موزه است ۱۲

طریق چهارم در امراض صیلة العلق بود اردحزاز یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
و اگر اندک بود سر را از غسول آب چغندر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود
اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد از آن ادویه جالیه در سر اندازند داء الثعلب و داء الحیه داء الثعلب آن
باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز از آن جدا شود آن را داء الحیه گویند و اگر در سر و ریش و ابرو باشد
اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از نضج
استفراغ بلغم لقی و مسهل حا حب ایارج کنند و بعد از آن آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز عنصل
بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض دلک آن موضع را شرط کنند و اگر بسبب
صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه
در سرکه گرم تر سازند و کمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد از آن کبریت با سرکه تیز مالش نمایند
اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن خورند و موضع را به سیر و پیاز بمالند بعد از آن چربی
... چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندنا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و
علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل ها کنند و آن موضع را اول از پارچه
خشن بمالند بعد از آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند انتشار شعر اگر بسبب قلت غذا باشد
آنچه بنا فهمی عارض میگردد باید که غذا جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر
اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند
و ... نمایند و از آن قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فائده میکند و اگر بسبب یبوست باشد
مزاج و تدهین به روغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد
... را آمدن ندهند و باید که کثرت حمام کنند و طلای شبت طلا نمایند صلع آنست که موی سر از پیش دو
... شقیقه بریزد ... پیری با علاج پذیر نشود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است شیب سفید شدن موی بسبب

داء الثعلب و داء الحیه

انتشار شعر

صلع

شیب

پنجم [illegible] انبات شعر

ضعف حرارت غریزی کثرت بلغم بود و اگر بیش از چهل سال سفید گردد تنقیه بلغم لقی و مسهل
و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب ها خفا کنند و آنچه تعلق بر تدبیر
دارد حفظ شعر است روغن مخترع حکیم علی در این باب مفید است از ادویه محلقه حلق شعر کنند
انبات شعر جمیع ادویه مذکوره دار الثعلب انبات شعر میکند و روغن بیضه نیز مو بر وی
طلای براده عاج هر جا که طلا کنند موی را بر ویاند و چون موی اول تنف نمایند و نوره حلق کنند
بعد از آن از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضماد کنند مو را انند و همین منع میکند و همچنین
سدد مسام مانند سفیده و شب یا خون سنگ پشت یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان ضماد
کنند مانع بر آمدن موست و اگر خواهند که موی جعد شود طلا مرداسنگ طلا کنند و مالیدن روغن
بنفشه و روغن بادام شیرین لعاب خطمی و بزرقطونا موی را از تشقق منع میکند و اگر تشقق بسیار باشد اول

[illegible] قمل و صئبان

فصد و اسهال سودا کنند طریق پنجم در قمل یعنی سپش و صئبان یعنی بیضه سپش هرگاه پیدا
شوند بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلا برگ دفلی طلا کنند و اگر ضرورت
باشد گاه گاه زیبق در آب آمیخته در سر انداخته باشند و آنچه در گشتن گرم گفته شد اینجا نیز مفید بود
پوشیدن حریر یا لی جمیت نافع بود و اگر سبب سوء مت غذا بد پیدا کند تنقیه معده و دماغ از مسهل گرم

حلق [illegible]

ایارج نماید و اطریفل صغیر خورد و از غسول نوشادر در سر باشوید بعد از چند روز اشق و بلوط و جو زماثل
بروغن زیت سر کرده آمیخته در سر اندازند طریق ششم در بیماریهای ناخن اگر ناخن مانند برگ سفید

ناخن

براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند و ماء الجبن خورند و روغن بادام شیرین یا چربی

برص اظفار

بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آنرا برص اظفار
گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کنند از مسهل حار بعد از آن صمغ پسته و خاکستر

جذام اظفار

و بیخ نی و زرنیخ و ورق باسرکه نافع بود و دعوی السمک بنا با مجبت غریب است جذام اظفار

دوائی غلظه اجتماع ناخن باشد علاج آن بادیان بیخ ساق گاو و قیروطی و مرهم اخلیون و
تخم در حلبه ولبلاب و بزر و مانند آن بمالند و ورد بوزه نیز مفید بود و چون ملائم شود بکارد بخراشند تا بشکل اصلی
آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و بلغم کنند انفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است **قلع اظفار**
اگر بسبب بادی رطوبت مسترخیه باشد **علاج آن** مانند علاج فالج بود و اگر بسبب حدت خون باشد چنانچه
درد ناخن میشود درین قسم درد بسیار میباشد علاج آن بعلاج داحس کنند و اگر خون بر ناخن محتقن و منجمد گردد
در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم
جرجیر بسرکه بر روی ناخن انافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد
کنند و اگر بار چه ابا نیل رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول
سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب سه بز نرد ضماد کنند **طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و**
ارببتین و سوختگی اعضا تغیر رایحه بغل و اربیتین و بدبوئی عرق باید که بعد از نضج تنقیه خلط متعفنه
کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب گرم بشویند
و دوای شب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه
و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از آن
دوای مذکور را طلا کنند **عضو یکه از آتش** و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سیاهی دوات
کنند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر سیاه شود و آبله باشد فصد کنند و آبله را بسوزن بشگافند و مرهم سفید
با کافوری استعمال نمایند و اهک آب نارسیده اگر هفت بار بشویند و خشک کنند و دو درم از آن با یکی
درم و پانزده درم روغن گل بهم سازند و بکار برند مرهم سال نیز نافع است چون بال ادر روغن کنجد
پخته جوشانده از آب دیگر بشویند نیز نافع بود و خاکستر موا نرد و تخم مرغ مخلوط ساختن بر عضو یکه از آب گرم

علاج قلع اظفار

انتفاخ اصابع

تغیر رائحه بغل و سوختگی اعضا

عضو سوخته

سوخته باشد ضماد کردن بسیار فائده میکند و عضوی که از اثر صاعقه و گرمی آفتاب سبز شود علاج آن نیز همین
و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با نشتر کنند پس از آن مرهم حل
نهند طریق ششم در جراحات جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که
آنرا بالمحافظت بدارند تا چیزی در آن نخسپد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود باید
دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آنرا بخراشند تا خون از آن جا بیرون شود
بعد از آن بندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند ذرور بپاشند و اگر در آن چرک باشد باهلیلج زرد و عسل قیشد سنبل
کنند و فتیله کهنه در آن کنند و مرهم رسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و کسر عظم و
الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد و اگر
نگاه دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از صدد و ورم ایمن باشد بعد از آن
روغن گل و روغن آس با اندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
عصب را قطع کنند و بر روغن داغ کنند و علاج قطع عروق آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کرده بر جراحت
کنند تا خون بند شود و اگر جراحت بمبردات تو به طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند
و به بندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و علاج کسر عظم آنست که ضماد و عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد
نمایند و یا بالت ور کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر بپاشند **قروح** جراحت که متقیح شود آنرا قرحه
گویند و چیزی که از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب ماء العسل قرحه را بشویند و فتیله کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از ادویه جالیه مراهم مثل که در قراباذین مذکور اند علاج کنند و اگر در قرحه سنگ شده باشد بتفصیل

فصل ششم در جراحات

قروح

رسانند تشنّج و شوکت و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد
باید که از نیشتر بیرون کنند و مرهم کنند رسانیدن و آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و از آلت
بیرون نتواند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان برای داغ کردن
شق کردن احتیاج میشود و بسود دوای منشی و دوای مخدر مانند شراب افیون ناصور قرحه کهنه باشد
اندمال نپذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن قرحه کهنه شراب کنند و بیاشامد
بیماسیر ندو در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا با آب و یا آب صابون بزنیخ و
زنجار بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند آنرا مندمل کنند اگر مفید
نگردد گوشت فاسد را زائل کنند با آهن و یا با دویه کاله داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند
ضربه و سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
اتصال از زخم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از گل ارمنی و اقاقیا و ورق سر و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب او ورم
پیدا شود بعد از فصد بر ورم مومیائی با آب گرم بخورند و ریوند چینی و فوة الصبغ و طین
مختوم همراه آب نخود بخورند و گاو زبان با شربت سیب و قند آب و عرق گاوزبان نافع
ضماد کنند و ماش و ارد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت
پرهیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای جوجه مرغ با ماش مناسب بود و اگر ضربه و سقطه
فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه
ورم حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن بید از تالیف حکیم علی بر اضربه و سقطه و اندمال
نافع است اگر کسی را مار یا زنبور زده باشد باید که اعضای او را دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
ترکرده نهند و مرهم سفید آب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و قتیکه باز نموده باشند

ناصور

ضربه و سقطه

کسر

ورم گرم بر موضع ضربه نهند کسر تفرق الاتصال بود که با استخوان حادث شود اگر استخوان خرد شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بحالت طبیعیت کنند و استخوان را برابر کنند بعد از عصابه
موضع کسر را تا اعلی او بندند بعد از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبایر بندند و
شده و اسهال کنند و شوربای مرغ دهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیا با جلاب دهند و
تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن
و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بربندند و ضماد عدس و
و غذا از حبه بند هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز
سرد طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین گرم کند ساییده بران پاشند و ذرور هم استعمال کنند

انعقاد و صلابت

و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت گفته شد نمایند و تعقد و صلابت که
انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب را بران نهند و از رفاده محکم ببندند و اگر کهنه باشد

خلع

از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملائم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید یا
مفصل را بحالت برجای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازالت ورم کنند

وثی

وثی آنست که
از جای خود برود اما بیرون نیاید و وهن عبارتست از آنکه به استخوان گوشت و

وهن

که محیط مفصل است آفت لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج همه آنست که عضو
بمالند و طلا سعات طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد دیگر در ضربه گذشت ضماد کنند

محل اول مشروب

در تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که مشهور اند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبه با نام
آنچه مشهور نباشد یا آنچه بعض اظهار آن نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن آنست
از جمله مشروبست حالتی که اندک تغیر محسوس شود باید که از آب نیم گرم و روغن کنجد بکرات قی کنند
شیر گاو و روغن گاو خورند اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوارست و منع خواب تا یک روز

ما اگر گرم است این از حرارت معده و محاذات و خشکی دهن معلوم میشود در این صورت
اب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و لطیخ هندی مانند آن هر کدام
شد بر سر کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حالی ولی
ضماد بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است این به حس اعضا
بان از عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود در این صورت نیز مجرب و دریافت این عوارض مکرر
لند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار بیان
هر بعد از احتیاط و حلیت مانند آن باید داد و چون مخلصه یکمثقال برای سموم شربه دهند کافی
ابن استعمال آن اینست که یکمثقال از وی نیکو بکنند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیم آید صاف
ردود در روغن زیت یا روغن گاو و اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و فدا اگر شیر گاو و نمکیه هر بند
به هر عضو که زیاده است با اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلاً اگر ضرر بجگر معلوم شود ادویه مدره
بدو اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن
یا روغن گل مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر بلند و عه باشد همانوقت قدری بالاتر از جایکه
ه باشد تنگ بربندد تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت
از لوجیانند و باید که محل زخم را بمکد بعد از آنکه با دویه تریاقیه مضمضه نموده باشند یا مضمضه
ن گل کرده باشد یا الجمیر بمکد و این بهتر است باید که آن شخص که میمکد ناشتا نباشد و زخم [illegible] بل
سی کاربان نموده همیان گرم [illegible] بشکافند و بر موضع زخم نهند جاذب سم میکند و از ادویه [illegible]
فال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و سرگین بز و ثوم و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و مهرو
بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسبد و تکرار عمل نمایند و شیافان تخم نارنج که مقشر کرده باشند
اثر نجابت مفید است آنچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و مار جبل دریای و

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس از علامات جودت تریاق آنست
که نیم درم بخورد خروس دهد و مار و یا یکی از هوام قتال بر وی مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک
است و بهم رسیدن اجزاء تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است لهذا نسخه آن نوشته نشد
که از اطراف آن آرند آن هم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه
است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری
تریاق فاروق است و فصد دادن مادامیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جائز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی
افیون — مشغول شوند و تقویت اعضاء رئیسه نمایند و از جمله سموم مشهوره معروفه افیون است علاج خاص آن
قی کردن است از آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن و هندوان آنکه فلوس
و آن جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت می آرد و چون یکدام کونل
بنوشند فی الحال سمیت افیون دور میکند و قی هم می آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائده عظیم دارد و شراب کهنه
در آن چند بید ستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در
اسغول — گذشت مفید بود همچنین است علاج دهتوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر اسغول ... علاج
خاص آن قی کردن است بآب نیم گرم و شهد و شبت و نمک و بورا ارمنی پس از آن
با فلفل و نمک هندی و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای
سم الفار — سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطبیخ شبت و شراب و عسل
تنکار و زیبق مصعد — عارض شود سفوف طین با روغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورند و همین است علاج سنگ
زنگار — اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد او دست خوردن ... میکنند و صحت می یابند و سم دیگر
است علاج آن قی کردن است به زیره و جرجیر و خبازی و شهد مصفی پس آب برنج و
نوره و هرتال — روغن و لعابها خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین است علاج نوره و هرتال

...ود دیگر پارا ستیعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردن ست از روغن کنجد و آب نیمگرم بعد ازان
غذای مغز در تا مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل را نیز
مفید بود و گویند فاد زهر آن مغز جوز ست دسوم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوطه ست علاج
...ص آن قی کردنست از شیر و روغن زرد بعد ازان دوغ و اشیای بارده قابضه خوردن ست دسوم دیگر
...آب سیاه ست یعنی کهنبی علاج خاص آن قی کردنست با آب پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب
...ودن تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید ست و تریاق اربعه نیز نافع است دسوم دیگر شوکران مسمو
...ی با بنگ گوشتهای پخته که در حین گرمی مقرطان بچه شنند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج
...ص آن قی کردنست آب نیمگرم و نمک بعد ازان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دوا المسک بخورد
...قنونیز مفید بود دسوم دیگر شیر فاسد ست علاج خاص آن قی کردن ست با آب نیمگرم و شهد
...ن کنجد و نمک پس ازان جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته
علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیر مایه حیوانات با سرکه
...مثل پنیر مایه خرگوش یا بنجدرم پودینه محل دوم در سموم ملذوعه معروفه و از جمله مشاهیر آن ست
...مار سیاه باشد علاج گزیدن آن بدستور ست که در قواعد کلی گذشت پس خروس بستن
...و ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت را با شراب خوردن
...نیز شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن مفید بود
...زهره بر موضع گزیده نیز نافع ست و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج
...و خوردن با بتیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات ست و در میان شیر
...مفید بود و شوربای ضفادع نافع ست و همچنین ضماد کردن ضفدع که شکم آن دو پاره کرده با
... نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی اشهر و شراب بجو...

از سیر ضماد کنند و عقرب را بکوبد و بنهد و با حلتیت و سیر و کبریت و نمک اگر بکوبد و بدان طلا کنند و نیز گویند
اگر موش و ضفدع زنده را بگیرد و ببرد و نیم کنند و بدان موضع نهد مفید بود و تریاق اربعه مثقال با گلاب
عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع لسع عقرب نهد و ضماد نارجیل دریایی
گزیده عقارب را نافع الم آنست و در ساعت و بندق هندی را چون در روغن حل نمایند و ضماد کنند مفید بود
تبخیر موم از برای گزیدن عقرب با تجربات بعضی اجبات است

زنبور

و زنبور علاج گزیدن آن با خطمی و عنب الثعلب
گل ارمنی و کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو و بمالد و یا ورق کبنجد طلا کنند و تبرید شر باد
نافع بود و ضماد نارجیل دریایی دافع الم است در ساعت و همین است علاج مگس عسل و مور و پروانه

مگس عسل و مور و پروانه و رتیلا و عنکبوت

و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالد درد او در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گز
آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و رسوت در روغن گل اطلا کردن
زهر ار یا علاج گزیدن آن از سرکه در روغن ماده گاو طلا کنند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده
مفید بود اگر جانور زهر ار پایه ماند آن بر عضوی بچسپد و پای ها و نیشهای او در گوشت فرو رو
بسیار شود و بیمار را سائیده ضماد کنند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس
با ماء العسل بخورد مفید بود شیر و پلنگ و بوزنه جراحت چنگال این حیوانات را از زراوند طلا نما
یا سرکه خالص تنعید لیس از ان زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد گزیدن آدمی

گزیدن آدمی

علاج آن آرد و باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد صعتر با پیاز و شهد یا خاکستر چوب انگور و دم
و اگر متورم شود مردارسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین است علاج گز

گزیدن گربه و سگ غیر دیوانه

چارپایان و گربه گزیدن گربه و سگ غیر دیوانه در ان موضع سرکه بمالند و لیموی امیر با
طلا کنند یا پیاز و نمک با باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ

گزیدن سگ دیوانه

علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و دانه

چون در آمدن کی تیت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و هر که رسد حمله کند و سگان دیگر را
نیز بندد و گزیده سگ دیوانه را بعد از یکهفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و بعض از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بیند می ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بنیدازد اگر نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروط
را کوبیده یک شب بر زخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و حوالی
بندند و ادویه جذابه را ضماد کنند و نمک و نیز ک وآب جنبند و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
بسرشند و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مرهم اکالة مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا ست
اما چون یکهفته بگذرد و اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و مدار بر
بر ادرار و تقویت اعضاء رئیسه از دوا جبات است و در تفریح و ترطیب بمانند مثل مالیخولیا سعی کنند و غذا
زیرباگوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب بمناسبت و از جماع
و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حیله نماید
که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب
نکند و بسبب ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب نیم گرم بسیار نافع ست و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
انفحه خرگوش و بز نیز نافع ست و اگر آهک آب نادیده یکدام نوشادر دو دام باریک سائیده در گلیم ما
بنیدازند و بحصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نافع
است مجرب و چون بشخصی تمبر رسیده اگر بنات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فائده میکند

تیسی که نبات مشهورست بقدر یک توله در آب سائیده بنوشند موجب نجات است و شیطیانا و شونیز در این باب عجیب است و حکیم کاشغا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانروز بیاشامند و تمام سرو بینی بار روغن بنفشه چرب کنند مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخوردن دهند سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان اثر میشود گزیدن راسو علاج آن سیر و پیاز خوردن و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام را ضماد کنند و شراب خورد و اگر پوست را بکنند و بر آن موضع نهند درد را ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک میل و دو فروع و یک مقام است میل در آنکه اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه از دوای مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزا کار برآید به کثیر الاجزا متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب آن متضمن بر دو طریق است طریق اول در دواعی ترکیب آن هشت است اول آنکه دوای مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس باصلاح احتیاج بترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کتیرا می آمیزند دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت اصلاح طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج میکنند سیوم آنکه بوی دوا بد باشد بدفعیه او ضرورت ترکیب میشود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل بار میسازند چهارم آنکه دوا ضعیف القوة است بنابر قوتش متوجه بترکیب گردند مثل اختلاط تربد با زنجبیل وقت اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف لیکن بنابر اضعاف قوت دوا بامتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیزی

گزیدن گربه

گزیدن راسو

منزل چهارم در ادویه مرکبه

در اصول ادویه مرکب

سازد مخلوط می نماید چون ترکیب روغن بلسان با موم هفتم آنکه دوا بطئ النفوذ است پس
چیزی که او را سریع النفوذ نماید بغیر از تخصیص بعضوی چون اخلاط زعفران گل با سرکه یا با
چون خلط سرکه با ادویه طحال تا بدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران
کافور بسبب تخصیص او با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه مقابله مرض مرکب
شود لهذا حاجت بترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات مرکبه
در مرض مرکب است نمی یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد از جهت محتاج بترکیب شویم
نهم الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
دیگری نه مانند بونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند با آن دوا که تحلیل آن ضعیف
و قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قوی است دیگری ضعیف و مقابل آن [illegible]
بترکیب شویم چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل بنا بر قوت تبرید ماء الشعیر طریق دوم در
کیفیت درجه مرکب محتوی است بر دو فسخ فسخ اول در معرفت مقدار شربت
پس بدانکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب بدهی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا
شربت دوا دیگر با نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوای
اغراض هر یک دوا یکسان است بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم قسم
خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلاً دوا چهار است پس در نصورت
ارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت لطف ترکیب سقمونیا
حنظل داعی با دیگر غرض در اسهال مساوی است پس از هر واحد از چهار ربع شربت گیرند و اگر
از حد [illegible] خود مقدار احتیاج هر یک دوا استعمال نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت
مثلاً اگر بجانبی یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده گیرند و بجانب دیگر حاجت

[illegible]

درجه دوای مرکب

الم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از تربد بغرض زیاده است مقدار آن باده بگیرند ملاذ
کم است وزن آن کم بگیرند وعلی هذا القیاس فرسخ دوم سه دانستن درجه دوای مرکب از آن
که اجزای حاره وبارده از مفردات جمع نمایند واقل را از اکثر ساقط کنند واز باقی اجزا
قسمت سازند پس آن درجه مرکب میباشد مثلاً از دوای حار در درجه دوم حار در درجه
دادیم پس چهار در درجه دوم سه جزء حار ویک سرد ودر حار در درجه سوم چهار جزء حار ویک
جزء از حاره دو جزء از بارده جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء ماند
وآنرا بر دو دوا قسمت کردیم دو ونیم درجه برآمد پس مرکب دو ونیم درجه حار شد وهمین قاعده در
وبرودت است اگر با نهاده دوای معتدل باشد پس اجزاء حاره وبارده او در حساب شمرده نمیشود
محسوب میشود مثلاً از چهار دوا که یکی در درجه اول ودوم در درجه دوم وسوم در درجه سوم حار ودوا
معتدل است پس بحسب قاعده مقرره شش اجزای حاره شش بارد شد
باقیماند عدد ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح ویک نصف
شد پس مرکب وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشند واگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه را در وزن
باشند بگیرند وکسر در آن نیفتد ودرجه آن بموجب قاعده بالا برآرند اعتبار باشد که
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا وصبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را
دور کنند منفعت آن باطل میشود ویا بدل سازند نفع او ناقص میشود رفیق دوم در مرکبات
یعنی قرابادین وآن متضمن بر بیست وپنج طریق است طریق اول در ترکیب الفیه آبزن
برای ورم حار مثانه مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته
چهل درم حصه بسوزند صاف نموده در آب آن نشینند وثفل آنرا ساییده بجای گذارند

دوای آبزن آرد جو

اطریفل کشنیزی

سر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر را سودمند بود صفت
…ت هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام چرب نموده با سه چندان عسل بدستور تیار نمایند و اگر خواهند که دیر بماند روغن بادام کمی بود
…کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند و هر گاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن یا دو … کنند
…از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است بعد از دو ماه
…عمال نمایند اطریفل کشمشی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت

اطریفل کشمشی

…پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو درم کشنیز خشک چهار درم نیم کوفته بیخته
…بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بیست چهار درم بقوام آرند شربتی دو درم
…باب پوست خشخاش برای درد حار گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب
…خطمی گل بنفشه یک یک توله در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند انکباب شبت

انکباب شبت

…ی را تلیین مفید است صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
…ا بخار آن بدارد انکباب شونیز برای چشم نافع است صفت آن شونیز خردل تخم حنظل

انکباب شونیز

…مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آنرا صاف نموده بر بینی نطول کنند
…ذم در حرف الباء الفارسی مع التازی پاشویه برای صداع و حمیات و صعود بخارات

پاشویه

صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم
…ام برگ کنار با و آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه کنند و عوض
…ی گندم گاهی جو نیمکوفته مستعمل میشود بر شعثا جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین
…ج و صرع و رعشه و سبات و سهر و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر و طواف و هذیان
…اضعاف باسر خالته و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و مغص و درد معده

و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال منی سفید و ادمان او و بعد انزال آن چند روز
از مضار روی و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و فادزهر سموم است و قوتش تا پنجسال صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بعد از آن بیخته با دو
با عسل سفید خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال کحل دو حصرم
برای درد کوره و سبل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن سنگ بصری مغسول ده درم
پوست هلیله زرد و زنجبیل زرد چوب از هریک پنج درم و دار فلفل ممیران از هریک سه درم نمک هندی
یک درم کوفته و بیخته بست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته استعمال نمایند
بنادق البزور — بنادق البزور حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن
مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو بزر البنج خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر
کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و با آب
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سوم در حرف التاء تریاق اربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و تا ده سال قوت او بماند و بعد چهل روز استعمال کنند محلل ریاح
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار بول و حیض
که بسبب برودت باشد میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت بسازند لاکن مورث صداع و مصدع است
و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزاء
هر یکی مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشته معجون سازند
شربتی از آن چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم گفته اند که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این قوی است و صاحب
منهاج حکایت کرده که در نسخهٔ دیگر زعفران بجزو برابر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده‌اند تمّ تریاق گل مختوم
جهت سموم نافعست و خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که
سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ریاسا سادی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو
چرب کنند و با عسل سفید سرشته بزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و بیش ازین بعلّت توان داد تیزاب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هر ده ماشه زاک شش ماشه
نمک سیاه از ده ماشه همه را انگوب کرده در قرع و انبیق با آتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع گل حکمت
بندد هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الحاء الحکیم التازی

جلنجبین

جلنجبین معرب گلنگبین است قوت او تا چهار سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و منضج رطوبات غریبه معده و جهت سدهٔ دبین و فضول بارده ازین و جهت درد مفاصل و لقوه
نافع و نفعیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آنرا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در دوم یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
و جهت ابتدای سواس و جنون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قائم مقام
نادر دو مکرر میشود و آب طبیخ او باید که باشش هشت او باشد و چندان بجوشانند تا ثلث رسد
صفت آن برگ گل سرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود
تا چهل روز در آفتاب بگذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقند شکری اگر لطیف تر خواهند
برف کنند قدر شربت در مطبوخ تا چهار ده مثقال و از جرمش چهار مثقال جوارش آمله سعده دل
مرو از شهوت آرد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را باصلاح آرد
صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گل سرخ زرشک منقی

بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
جوارش عود شیرین
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین
از هر یک وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله رطوبت و
بلغم کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک درمی عود
جوارش کمونی
قرنفل از هر یک نیم درم کوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یک مثقال جوارش کمونی
که آنرا معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق و قیا
نافع است صفت آن زیره کرمانی ... پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سدا
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بست درم بورهٔ ارمنی پنج درم کوفته و بیخته با عسل سفید
جوارش مصطگی
سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطگی
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطگی سه مثقال کوفته در ...
در حرف الحاء المهمله
شکر سفید سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حرف ا
حب ابن حارس
المهمله حب ابن حارس بهای بلغمی و دردهای بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را بسته شره
زائل کند و الد ماجد فرموده اند که والد ماد عم مرحوم بجهت بهق استعمال میفرمودند بسیار نفع
درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل
بنج جرد خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی از هر یک یک جزو مقل و سکبینج
کندنا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار
حب افتیمون
فلفل بندند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام تریاج خورند حب افتیمون برای اخ
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افتیمون دو درم غاریقون تربد سفید مجوف
خراشیده و در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک درمی بکوبند و با

ان بسر شسنده همه کشربت است حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کتیرا جمله مساوی همه را ساییده در آب کوکنار بقدر دانه موتهه حبها سازند و بخورند حب ایارج
صداع و مزمن و صرع و سکته و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول
اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی
زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک
درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگ کوفته و بیخته با آب بادیان حبها سازند خوراک تا یک
حب نفث اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس ورق گل سرخ از هر یک
درم سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب تازه و تمر حبها سازند جمله کشربت
حب تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافع ست صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
ناسته برابر گرفته در آب کوکنار حب حاجت حب بسته در دهن فرو گیرند حب دانه تمر هندی
سرعت انزال بغایت مجرب آزموده ست صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار روز
با بخیسانند و پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا با چندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود
حبها بخورند حب زیبق برای جذام از مجربات ست صفت آن زیبق سم الفار از
یک درم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح
ناشتا مستعمل کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب ست صفت آن
پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنجماشه نوشادر بیخ سرخ کوفته

حب ایارج
حب نفث
حب تخم خشخاش
حب دانه تمر هندی
حب زیبق
حب سندروس

بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج تا شش حب حب سورنجان بجهت وجع مفاصل و عرق النسا
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف تراشیده از هر یک یک مثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نرم سفید انیسون انزروت هر یک نیم درم مقل ازرق مصطکی رومی
هر یک دو دانگ بکوبند و باب کرفس حبها سازند و این یک شربت است حب شبیار درد معده را نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری شش درم پوست هلیله کابلی نیم درم
ورق گلسرخ مصطکی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کتیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته باب دیاز جوش
سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخر سفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه مساوی آن
بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخر صفت آن
کافور مشک هر یک یکدانگ طباشیر سفید نیم درم گلسرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم
قرنفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حسب حاجت سرشته حب سازند و اگر در این حب قرنفل ابرا
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای بخر بلغمی سبب فساد دندان و دماغ و اسنان شکسته باشد مفید خواهد بود
حب گل بسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل بسته هلیله مساوی کوفته با
بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند حب گیرو جهت آخر زدن و
تحلیل مواد چشم مفید است صفت آن گیرو چهار دام افیون یکدام صمغ عربی زنجبیل
هر یک ربع درم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
مقل برای بواسیر ریحی بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل دو درم مقل و سکبینج را
در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند حب موصلی برای قوت باه نافع
است صفت آن موصلی سیاه بکسیر در یکنیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کنند

حب سورنجان
حب شبیار
حب عود
حب کافوری
حب گل بسته
حب گیرو
حب مقل
حب موصلی

ان در سایه خشک نموده و سحیده کرده جوز بوا جوتری هر یک یکبار کوفته بیخته با یکبار
بقدر حاجت بقوام آورده گولیها بندند و حسب مزاج بدهند حب مومیائی از برای دفع
نی که بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیائی سه جز صمغ عربی یکجزو نبات
برابر همه و در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت از آن نیم مثقال با ماء العسل حب هلیله
اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی
سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک سه ماشه سنا کی شش ماشه غاریقون سفید
سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و اگر لاجورد نباشد
سنگ از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن
ن خراسانی اجواین اجواین ساده کچله بهلاوه از هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه
ته را بهم کهرل کنند بعد از آن کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس از آن بهلاوه را
و دو ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب
یک حب صباح همراه جغرات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد
هشت روز بخورد و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب جوش
از پوست کچنال پوست کنار حنظل هلیله بلیله آمله در آب جوشانده مضمضه کنند حقنه لینه
سام و حمیات فائده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس
خطمی خشک اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر خشک پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا برطلی آید پالایند
و آب کامه از هر یک پنج درم روغن بادام روغن کنجد هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند
خواهند مقدار مغز فلوس خیار شنبر ده درم سنا میز داخل نمایند فائده کیب آن اینست باید گرفت
بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت زدن بهتر اینست که از چرم تشکیل کرده

وعند الضرورة از مثانه گاو سازند و بر انبوبه نی او جه احسن بندند و آب حقنه اندرون او پر کرده بگیرند و بفشارند و به دو سه مرتبه العمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهل آب بنگرم او تمام حقنه نمایند و بالفعل مروج امنیت که پیش از حقنه از آب و نمک و صابون حقنه میکنند و بعضی صابون را نیز مطروح میسازند و در بیماری گرده و درد سرین مریض را مستلقی دارند و سرین را بر بالش نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانوی وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش نهند و بطرف درد میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی بنشانند و سرین را مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن سر بالش نهند

حمول جدوار

حمول جدوار برای تحلیل ورم رحم مفید ست صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق درکار سائیده ملته

حمول زعفران

سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع ست صفت آن مشک

حمول عود

مشک زعفران مساوی در شراب ریحانی جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد مورد راسن قرنفل را که هر یک یک درمی مشک

حمول مازو

دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه آمیخته زن بجو در بردارد حمول مازو سیلان رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک شش درم جوز السرو خبث الحدید هم از هر یک یکدرم کوفته بیخته جفت بلوط گلنار حسب کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را

حمول مازو دیگر

بآن تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود بگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت آن مازوی خام دو جزو فقاح اذخر یک جزو هر دو را سائیده با شراب آمیخته ملته سرشته بردارند حمول

حمول میعه سائله

میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زاج مساوی بقدر یک سرخ یا دو سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الخاء المعجمه

خبز آرد مونگ برای اقسام سرسام وغشی نافعست صفت آن آرد مونگ تیرگاو از
... یک پاو آثار آرد او شیر مالیده نان زیکطرف خام از یک طرف پخته سر ابر روغن گل چرب کرده از طرف
خام بر سر بندند خبز آرد ماش برای درد پهلی کلیه و اوجاع ریحی حار نافع بود مجرب صفت آن
آرد ماش را مانند حلیت آب مالیده نان ازیکطرف خام ازیکطرف پخته وطرف خام اندروغن گل
چرب کرده بر جا درد بندند و اگر زنجبیل وجوز القی و کرم ... بهیل منتر آمیزند قوی تر بود
خضاب که در دو گهڑی در سیاه کردن موی اثر میکند صفت آن مازو چهار حصه سنگ ابخ دو حصه نوشادر
... یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک سائیده
... آهنین نهند و آب مله آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول موراباب آمله بشویند
بعد ازان خضاب نمایند بعد از دو گهڑی باب آمله بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره را
... تیزاب فاروقی حل ... بمالند که حل شود بعد ... بعد از تصفیه ... کنند خضاب دیگر صفت
... بسمه ... حنا ... ماهی ... بهر ... آملہ ... خمیر کنند و دو گهڑی در آفتاب نگهدارند
... بمالند فائده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب باشند قرنفل و ... دلادن
... تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود خمیره خشخاش جهت سرسام و
... صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین
... مزاج نافعست قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکنار کلان با تخم صد عدد
... یا دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام آرند
... صندل برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافعست صفت آن براده
... ... مثقال در نیم آثار گلاب یا آب ... یک شبانه روز تر کنند بعد ازان بجوشانند و شیره
... با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند طرق ... ختم در حرف الدال المهمله دبید الورد

خبز آرد مونگ
خبز آرد ماش
خضاب
خضاب دیگر
خضاب دیگر
خمیره خشخاش
خمیره صندل
حرف الدال المهمله
دبید الورد

معجون وبیدالورد معجون رونیز گویند برای انواع صداع بارد ومنع صعود ابخره ودوی ضعیف
وضعف معده وجگر وانواع استسقا وتفتیح سده جگر وتحلیل سایر اورام ودبیلات وصلابت
نافع ست وظاهرا حار در درجه اولی ست صفت آن سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین عافت تخم کشوث فوه لک مغسول سنبل تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل دانه هیل از هر یک یکدرم برگ گلسرخ برابر همه ادویه کوفته
دواء طرنگ وبیخته با عسل سفید سه وزن او وبه قوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دواء طرنگ برای ...
نافع ست صفت آن طرنگ کابلی اعلی ستر خس ورسنه ترکی کمیله ترمس حب النیل قسط تلخ ...
دواء البصل نمک هندی مساوی بکوبند وبکار برند دواء البصل تولید منی کند وبغایت نعوظ آرد
صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال
دواء الترنجبین دواء الترنجبین جهت ضعف باه که بسبب آن حرارت باشد نافع بود ومنی را زیاده کند صفت
آن ترنجبین سفید صاف کرده سی درم در دو رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو ...
دواء تفاحی دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثر ست صفت آن تفاح یعنی سیب ... آرد ...
گیرند وپارچه را بران گذارند ودر خاکستر گرم این را نگاه دارند تا وقتیکه آرد بالای او سرخ گردد ...
دواء تنکار بریان گردد دواء تنکار برای اذابت ورم طحال نافع ست صفت آن سهاگه بریان
دواء حابس عرق یک حصه خردل سه حصه کوفته وبیخته بقدر یکماشه بخورند دواء حابس عرق برای بند کردن
عرق مفید ست صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی روغن گل ...
دواء المسک اسبغول از هر یک حسب حاجت آمیخته بر بدن مالند دواء المسک در تقویت باه بی نظیر ست صفت
آن بگیرند خسک خشک آنرا بکوبند وصافی نموده در آب خسک تر سه شبانروز در آفتاب ...
وهر روز تازه میکنند چنانچه آب خسک تر سه وزن خسک خشک بکار رود وبعد خشک کنند ...

...بار دو درم شیر تازه ده درم نبات بنوشند دواء سفرجل یعنی بهی در تقویت معده (دواء سفرجل)
...ت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دواء النفاخ است دواء سماق (دواء سماق)
...حبس اسهال مفید است صفت آن سماق کزمازج زیره انیسون بیان اقاقیا سنبل الطیب
...ملاس ورد کنند بریان مساوی بکوبند و تیار سازند و شربه درم با شربت سیب بخورند دوای
...الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم الفار بکوبند و در شیر (دواء سم الفار)
...بدهند بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف
...تا بر سه بواسیر بگیرند و در شب گذارند سه بار بواسیر را جذب میکند و خارج میآید بار یک میکنند (دواء شب افیونی)
...ت در یکماه ساقط میکند و درین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوای شب افیونی
...ی مفید است صفت آن پهلکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون المحلول و قدری
...روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچها آهنین از دست آهنین مخلوط کنند و بکار برند دوای (دواء شب یمانی)
...شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
...برادر اسنگ ساوی بکوبند بمالند دواء قرنفل عجیب برای هیضه و وجع الفواد و تقویت معده (دواء قرنفل)
...ت صفت آن بگیرند قرنفل و سیب سه گانه چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و (دواء محلقه)
...قرنفل در سیب داخل شود چند روز برهمین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند دوای محلقه
...کنند صفت آن آهک آب نادیده زرنیخ برابر سائیده طلا زند دواء الممسک بارد (دواء الممسک بارد)
...ت اعضاء رئیسه و رفع حرارت غیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
...یک مثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه گل سرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
...ز سرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین است بیخ (دواء الممسک حار)
...قند سفید پنجاه مثقال بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال دواء الممسک حار نافع است

از برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث نفس و استرخاء و کثر از امتلای و مقوی قلب ست
معده را پاک کند و لطف رطوبات ازان میکند و معین ست بر هضم غذا صفت آن زرن…
درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک دو درم ابریشم مقرض سوخته شش درم بهمن سفید بهمن سرخ سنبل…
ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم پسته دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم شقا…
سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس ازان جدا…
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال [illegible]
استعمال کنند چون جدوار چهارم حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصا در دفع سموم قو…
دوا هندی — خواهد بود دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک ست برای اسهال و تحبیس عجیب الفعل…
والد شریف اکبری کتول در تجرب استعمال سفرمودند فائده عظیم میکرد صفت آن خس مجرا…
موتهه هندی بالنگری کشنیز خشک زنجبیل نیز تا الاصندل سفید کتول حسب مزاج تغیر و تبدیل در دوا
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک ماشه مجموع را در نیم آثار آب بجه…
و صباح بجوشانند هر گاه چهار دام بماند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل آن را در یاو آثار آب جوشا…
دوا ید الله — وقت شام بخورانند دوای ید الله برای تفتیت حصاة گرده و مثانه مفید ست صفت آ…
ابتدای پیدایش انگور از بز کوهی چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه
نگهدارند چون منجمد شود ازان کارد پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب خشک…
دیگ و دیگ — چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیگ و دیگ لفظ فارسی است اسقاط دانه بو…
کنند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب نوشادر قلعی یعنی سیجی از هر یک…
زنگار آهک آب نارسیده هر یک نیم طل کنند زرنیخ زرد از هر یک یک طل و نیم اجزا را با سرکه بسای…
کرده شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با آب سرد بسایند آن را در دیگ مسعود کنند و انگاه برانند ط…

حرف الذال المعجمه ذرور سنکهه برای قرحه چشم نافعست صفت آن سنکهه جستو شادنج
مس هر دو مساوی سائیده ذرور بسازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفید است
ت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای خونش دهن
نت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول کټه کافور زرد ورد مساوی کوفته
بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کندر
انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای
ن دهن بابد نافعست صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته
بنا به برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق تنهم در حرف الراء المهمله روغن
هم محلل اورام بارده و مجفف ست و طلای او برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضا و درد کمر
مل النفس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری
ونه در روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند چون گل بابونه پژمرده شود
بند دیگر همچنین بعمل آرند و همین ست ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
ن روغن نرگس و روغن یاسمین منفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
در مفردات مرقوم ست اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و استشمام او جهت رفع
ز سنج و ایلادس صفرادی و برای امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید است و
نرگس محلل و مسکن درد سرد او و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض
روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفید ست صفت آن مغز بادام
بگیرند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش نغال گذارند و دست الا آب

ذرور صبر
ذرور کافور
روغن بابونه
روغن نرگس

زساخته مغز بادام را بفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین ست ترکیب آوردن روغن با

روغن بید انجیر — شیرین و روغن کدو و این روغن ها را بغیر از آتش بر میارند روغن بید انجیر مسهل بلغم
و اعصاب را از رطوبت پاک کند **صفت آن** بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند کف
همگیر در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس ازان کف ها را بجوشانند که تمام روغن

روغن بیضه — برآید **روغن بیضه** مو بر رویاند **صفت آن** بیضه را در آب جوشانیده زردی انها ن

روغن ترب — در آوند آهن پاس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بفشارند **روغن ترب**
درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و بادی که در گوش بود دفع کند **صفت آن** روغن کنجد یکجزو

روغن حنا — ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم در گوش چکانند **روغن ح**
عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند **صفت آن** برگ حنا نیم آثار د
آب بجوشانند تا نیمه آب باقی ماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد

روغن دهتوره — بماند **روغن دهتوره** برای القوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه فایده میکند **صفت آ**
سیماب تخم دهتوره زهر میٹهه از هر یک یکدرم روغن کنجد بیست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ

روغن دیودار — بعد ازان از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند **روغن دیو**
تالیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر ست **صفت آن** بگیرند زرد چو
چوب دیودار اصل السوس دار بلد از هر یک هفت مثقال و نیم و با هشت و نیم مثقال در ده سقف ک
نخود بریان میکنند آمیخته با خوب کهرل کنند پس ازان در دیگ با سه صد و ده مثقال آب با آتش ملایم
تا ثلث آب بماند ثفل آنرا بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل بر آورده را در بار
کرده در همان دیگ بفشارند بعد ازان روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با آتش ملایم نرا
اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای مزمنه

دو مثقال ہر جو بیدی پنج مثقال قسط اضافہ کنند بہتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باہ
باہ ست صفت آن عاقرقرحا ہفت مثقال و نیم کوبیدہ در یک رطل آب بپزند تا کہ آب
دہ مثقال بماند صاف نمودہ روغن زیت یا روغن کنجد پانزدہ مثقال اندازند و جوش دہند
آب بسوزد و روغن بماند پس ازان استعمال کنند روغن عروسک کہ اشتیاق در دل مرد و زن
انگیزد صفت آن عروسک کہ در ہندی بیر بہوٹی گویند در روغن گاو بریان کنند چنانچہ
ار پس ازان بر قضیب بمالد و مجامعت کند ہر دو مشتاق یکدیگر شوند روغن قرع
صداع دسہر و صداع بلغمی نافع ست و مرطب و منوم و در دوم سرد و تر ست صفت آن
ست کدو خراشیدہ با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب گرفتہ چہارم حصہ او روغن کنجد آمیختہ بجوشانند کہ
آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای درد ... و طنین مفید صفت آن قسط دہ درم
کوفتہ در سرکہ بخیسانند و در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمہ آید نیم آثار روغن کنجد بر سر آن بریزند و بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاہو در منافع مثل روغن قرع ست
صفت آن شیرہ کاہو دو حصہ روغن کنجد یا بادام یکحصہ باہم بجوشانند کہ آب رود و روغن بماند
روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاہی او بی نظیر ست صفت آن
نان طباشیر سفید گرد ماق زرد ورد گلنار مصطگی رومی از ہر یک یکجزو لادن پوست آملہ
پوست ہلیلہ کابلی ... دو جزو پوست بلیلہ و آملہ سبز از ہر یک سہ جزو آملہ منقی پنج جزو
... ازدہ جزو ادویہ را کوفتہ یکشبانہ روز در آب گذارند و بآتش نرم بپزند تا قوت دوا
برآید پس بدست خوب بمالند و صاف نمایند اما بنحوی کہ جرم دوا ہمراہ نماند پس ازان
... روغن گل ہر یک ... جزو اضافہ نمودہ بآتش نرم بجوشانند و برہم میزدہ باشند
تا بہم بستہ نشود و ازان بیرون آرند و سرد کردہ در ظرفی کنند بعد ازان روغن گرم را

روغن عاقرقرحا
روغن عروسک
روغن قرع
روغن قسط
روغن کاہو
روغن مخترع

روغن مصطگی | روغن منڈی | در حرف الزاء المعجمه | زروق اطریفل | زروق شب یمانی | در حرف السین | ست گلو | سعوط کاپھل | سعوط مشک

خشک شده بر آن بریزند و همچنان نگاه دارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نسوزد و هم روغن
نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یک رطل در سیر روغن کنجد یک رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند بهتر این است که مصطگی کوفته با روغن بجوشانند تا که گداخته
شود روغن منڈی برای قوت باه صفت آن منڈی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اد سکا
آب بیاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن بماند
خوراک شش ماشه طریق دهم در حرف الزاء المعجمه زروق اطریفل یعنی تر پھلا
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله همون گرفته کوفته شب در آب
تر کنند صبح آنرا جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند زروق شب یمانی برای نفع
قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شب یمانی یعنی پھٹکری یک تولہ
نیله تھوتھه شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار با و بالا آب حل کرده در شیشه انداخته
چار گهڑی خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد ازان هر روز پنج شش دفعه پچکاری می نموده باشند
و اگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است طریق یازدهم در
حرف السین ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید است صفت آن گلوی سبز را با آب
شیرین بکوبند و بفشرند و آنرا در پیاله سفال نموده دهن ظرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد
دو روز تا آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سعوط کاپھل
برای نزول آب و تنقیه دماغ از اطبای گرفته شد میگفت که از زمانیکه استعمال این میکنیم نزول نزد ما دیده
نکرده است همین قدر که ست از بست سال ... صفت آن کاپھل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص با لجهر از هر یک یکماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند سعوط مشک برای ...
ست صفت آن فلفل شونیز کندش مشک هر یک ... بر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

ند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دوا اندرون دهن نرود سفرجلی مسهل قولنج را بکشاید و
باقوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن به اصفهانی رسیده تا نه از پوست و دانه
کرده یک رطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد از آن بکوبند و بفشارند و با دو رطل عسل بقوام آرند
زنجبیل دار فلفل دارچینی از هر یک دو درم زنجبیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطگی سنبل دو درم
زیاده درم تربد سفید ده درم بکوبند میان آن ریزند شربت از آن سه مثقال سفوف برگ آکهه
ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفه نافع است صفت آن برگ آکهه که زرد شده از درخت افتاده
انار چونه بری دو دانگ از هر یک دو نیم دام پخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته
نموده در سبوچه گلی نگاهداشته در میان آتش پاچک دشتی تا گیاس گذارند تا سوخته شود قدر
اسباب بکار برد سفوف بیج بند برای جریان منی سفید است صفت آن بیج بند سیاه
از هر یک دام گوکهرو تالمکهانه اندر جو شیرین از هر یک شش دام سوڑه بست و چهار درم
همه را باهم چندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یک توله با آب سرد بخورند سفوف
نبهنکت که بدرور منی و مذی مجرب آزموده است صفت آن اصل السوس مقشر
تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم تخمنکت از هر یک یک درم کوفته بیخته سفوف
شربت سه درم سفوف چوب گز برای جرب سعفه و سوزاک و آتشک هر قسم آبله که با بسیار مفیدات
بعد تنقیه بارها تجربه نموده صفت آن هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی سی ماشه هلیله چوب گز
ده ماشه آمله هلیله هلیله سیاه از هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه راوند
ماشه برگ سنا مکی بست ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یک دام
الیهود سنگ گرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن
درم تخم خربوزه تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم و نیم سیالیوس دو درم

مجرب

سفوف برگ آکهه

سفوف بیج بند

سفوف نبهنکت

سفوف چوب گز

سفوف حجر الیهود

سکنجبین بزوری — سازند شربت پنجدرم باب سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بگشاید تنها مرکرده و نابیول اند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بست درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب بر...
سرکه بجوشانند چنانکه روزی بعد از آن بجوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام
سکنجبین ساده — سکنجبین ساده صفرا و بلغم دفع نماید محرور مزاج را موافق بود و تنها حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
نشاند و سده بگشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و یا و آثار سرکه ...
بران ریزند و بقوام آورد و یک دو تیه گلاب سران بخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی
سکنجبین سفرجلی — شود سکنجبین سفرجلی سده جگر را قوت دهد اشتهای طعام آورد و سده جگر بگشاید و طعام ...
کند و حرارت معده و حرقت آنرا فرو نشاند و دفع سمیت گوشت بخته فاسده کند صفت آن آب
سکنجبین عنصلی — آب قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت سختی ...
سپرز و از برای سده و قطع اخلاط غلیظ و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین خرد خرد قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل
سنون پوست مغیلان — مهرا شود پس صاف کنند و فی یک رطل سرکه یک نیم رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست
مغیلان جهت استحکام دندان متحرک اگرچه قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه و ...
آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت کتھا یا پڑیا سپاری
چھالیه از هر یک یک توله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یک ماشه هر شش اجزا را سرمه سا کرده و نمک ...
و باهم آمیخته تیار سازند شب و روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گھڑی اگر خواسته باشند
سنون حب الغار — آب بخورند سنون حب الغار برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار
سنون زرد — شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب ماق شب یمانی برشته ماز و از هر واحد یک ...

ته وبیخته سنون سازند سنون سپاری چهالیه تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان
دبود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق جمه
تهیج فی طباشیر غنچه گل سرخ گزمازج استخوان هلیله زرد سک ماک گ مورد دم الاخوین سعد کوفی
رعدس مقشر از هر یک دو ماشه شب یمانی بریان نیم ماشه کوفته وبیخته برلثه بمالند سنون کرسنه
نقصان گوشت لثه وتاکل آن مفیدست صفت آن کرسنه ده درم کوفته وشهد خمیر نموده
ت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندردم الاخوین از هر یک پنج درم ابریساز را وند مدحرج از
یک درم کوفته وبیخته باهم آمیخته سنون سازند سنون محلی دندان جهت حفر وتغیر رنگ دندان
ست صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه را برسائیده بر دندان
سنون نیله تهوتهه برای تحرک اسنان معمول مجرب پر شدن گوشت آن وجلای دندان
دیلست صفت آن نیله تهوتهه کوتهه کته سفید زیره سفید مصطگی رومی اجزختی از هر یک دو ماشه
لاهوری کسیس زنجبیل کشنیز خشک از هر یک نیم ماشه کبوتر کبجری کباب چینی از هر یک نیم ماشه ودام نیله تهوتهه
به گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند واز زیره وکشنیز انانکی بریان کنند که سرخی بگیرد وباقی
یه کوفته وبیخته مثل مسی سازند ومالش نمایند وبعد مالش تا چهار گهری از آب احتیاط کنند
دوازدهم در حرکت اشین شربت آلوبالو اخراج ریگ وسنگ گرده ومثانه کند
رابول نماید صفت آن آلوبالو نیم رطل در دو رطل آب بخیسانند وصباح بجوشانند هرگاه
نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله وزیاده هم توان داد
ربت انار شیرین جگر ودل ومعده را قوت دهد وتشنگی بنشاند وسرفه والام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرند وبجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند.
شربت بزوری برای حمیات وجگر ومعده وطحال وغیره امراض را نافع بود صفت آن

سنون سپاری چهالیه

سنون کرسنه

سنون محلی دندان

سنون نیله تهوتهه

دوازدهم در حرکت

شربت آلوبالو

شربت انار شیرین

شربت بزوری

شربت بنفشه

تخم کاسنی نیم کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خارخسک از هر یک یک توله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح
جوشانده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند شربت بنفشه برای زکام و نزله و ذات الجنب
و ذات الریه و تپ سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند صفت
آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار

شربت دینار

بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد با و آثار بگیرد شربت دینار طبع را نرم و رفع حمیات و
عفونت کند و سده ها را بکشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بست درم پوست بیخ
کاسنی چهار درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم همه کوفتنی ست

شربت سفرجل

نیمکوفته مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آرده
مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط گردد شربت سفرجل دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را به بندد خصوصاً شربت سفرجل خام
و قی باز دارد و هضم و اشتها را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصاً شربت به ترش و برای
نشا و ازاله خفقان به سفید لیکن مخشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند و

شربت سیب

بجوشانند و با یک من قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است شربت

شربت صندل

صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم را به بندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل است لاکن به قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیره است

شربت لیمو

و قوام این قوام شربت شربت لیمو صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه را

جگر را نفع بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم را
زائل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن
ریزند و فرو گیرند شربت نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای حمیات
صفراوی و تسکین عطش نافع ست و تلیین طبع نیز میکند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من
[illegible] کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند بعد از آن بدست مالند و در دیگ
ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل به آب دهد پس صاف کنند و چهار من دیگر ورق گل سرخ در آب ریزند و
بجوشانند و صاف نمایند پس هر یک من آب را با دو من قند سفید بقوام آرند شیاف ابیض جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام مفروح آن سفید بود صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک [illegible] درم و بلعاب اسپغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند شیاف جوز بوا
برای عقد معمول و مستعمل است صفت آن جوز بوا کزمازج پهنکری بریان پوست انار از هر یک
یک مثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب آزموده است صفت آن زنگار یک درم
اقلیمیا نقره اشق صمغ عربی سفیده ارزیز از هر یک دو درم کوفته و بیخته در آب سداب بقدر ضرورت سرشته
شیاف سازند شیاف ظفره برای ناخنه صفت آن ساذج هندی زنگار از هر یک نیم درم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و
ادویه کوفته بیخته با آن سرشته شیاف سازند و خشک کنند شیاف غرب برای غرب مفید است صفت آن
[illegible] کنند انزروت دم الاخوین کندر کحل شب یمانی هر یک یک درم زنگار یک نیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب

شربت نیلوفر
شربت ورد مکرر
شیاف ابیض
شیاف جوز بوا
شیاف زنگار
شیاف ظفره
شیاف غرب

شیاف کندر بقدر حاجت سرشته شیاف کنند شیاف کندر برای قرح چشم مفید است صفت آن انزروت
نشاسته صمغ عربی کندر سفیده ارزیز مساوی کوفته و بیخته در سفیدی تخم مرغ موافق درکار آمیخته شیاف سازند

شیاف شیاف جهت اعانت عمل مسهل مجرب است صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هر یک بخور سه صابون
حنظل نمک طعام از هر یک ۵ درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق سیر و هم در

درحرف الضاد المعجمه
حرف الضاد المعجمه

ضماد آرد جو ضماد آرد جو برای ورم گرم گرده مفید است صفت آن آرد جو
عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز یا کاسنی
سبز و آب کشنیز سبز از هر یک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند

ضماد اسبغول ضماد اسبغول برای اورام حاره مثل ... مجرب است
صفت آن اسبغول که کنار همو ... گرفته کوفته و بیخته در آب بیخ ... شود روغن گل بقدر حاجت
آمیخته برنهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول ناکوفته داخل کنند

ضماد افسنتین ضماد افسنتین برای یرقان
اسود که بسبب ضعف طحال بود نافع است صفت آن ورق گلسرخ فوفل افسنتین مصطکی حسب درکار گرفته
کوفته با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند

ضماد اقاقیا ضماد اقاقیا برای حبس اسهال
صفراوی معوی و تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا
کوفته و بیخته با آب مورد موافق درکار سرشته ضماد کنند

ضماد اقلیمیا ضماد اقلیمیا برای بواسیر رحم نافع است صفت
آن اقلیمیای نقره عروق مرداسنگ ابار سوخته روغن بزرکتان هر دو حسب حاجت مرهم سازند
و ضماد کنند

ضماد برگ کاسنی ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفید است صفت آن
برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گل یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد
نمایند

ضماد پوست کدو ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی نافع است صفت آن پوست کدو صندل
گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند

ضماد خنطیانا ضماد خنطیانا
جهت احتباس طمث مکرر بتجربه رسیده صفت آن خنطیانا سائیده هموزن آن حنا با میزد

اب بر تشتر بکف دست یا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب نشینند ضماد چوب انگور برای ضماد چوب انگور
صلابت طحال مفید ست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد و عنب الثعلب
مل یا بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاو حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاو و سرکه و آب
عنب الثعلب سبز موافق در کار گرفته سائیده نیم گرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف ضماد حب السلاطین
بواسیر شفت مفید ست صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده
بر منبع بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع ست صفت آن لعاب خطمی بزرکتان ضماد خطمی
تخم بیه گوزن پیه بز گاو روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرده تخم مرغ ضماد زرده تخم مرغ
برای درد گرده ریگی مجرب آزموده است و بر وجع مفصلی که در هندی موچ یا گویند نیز نافع بود صفت
آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زیر چوب حسب در کار
سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب بجوشانند تا که یکذات شود و غلیظ مثل
مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه کنده بندند ضماد زرورد برای بند ضماد زرورد
کردن اسهال مفید ست صفت آن زرورد و صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
گرفته حسب حاجت در گلاب موافق در کار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر ست صفت آن زعفران صبر از هر یک ضماد زعفران
افسنتین سنبل الطیب از هر یک یک نیم درم کوبیده و با آب گرم ضماد کنند ضماد سجی برای بواسیر الف ضماد سجی
مفید ست صفت آن سجی چونه هر دو برابر در آب سائیده بر مبنی ضماد کنند ضماد سرطان ضماد سرطان نهری
جهت انجماد خون زیر ناخن نافع ست صفت آن سرطان نهری آرد باقلا زرنیخ
...ت در آب سائیده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافع ست صفت آن ضماد سماق
صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسپغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده

ضماد سمسم ضماد کنند ضماد سمسم برای ورم حار پستانها بیدیل ست صفت آن کنجد مقشر نان میده و [illegible]
ضماد سنبل بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هریک بحسب کار گرفته سرشته ضماد کنند ضماد سنبل
برای استسقا مفیدست صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هریک بقدر
ضماد شبت حاجت در آب عنب الثعلب سبز بقدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد شبت برای ورم
رخو مفیدست صفت آن نمک خاکستر کرنب سرگین گاو و شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت
ضماد شحوم سائیده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنیکه پستان آن بغایت خورد شده باشد نافع ست صفت آن
پیه گاو و میش پیه فیل برابر یکجا زند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم مالند ضماد
ضماد شیر میش شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات ست صفت آن شیر میش شیر تر روغن بید انجیر
از هریک یک آثار هر سه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن زنجبیل نانخواه از هریک
ضماد صابون یک توله کوفته و بیخته با آن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفاصل
ضماد صبر نافعست صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده نیم گرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
سوداوی معده بسیار مفیدست صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز حب قرطم مقل چربی
مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هریک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
ضماد صندل صندل برای ذیابطیس مفیدست صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو
از هریک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هریک بقدر ضرورت گرفته سائیده برگرده ضماد کنند ضماد
ضماد طباشیر طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفیدست صفت آن سماق صندل زرد و طباشیر
ضماد طین قیمولیا مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن
پستان مفیدست صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز زر البنج برابر با سرکه حسب حاجت
ضماد عدس سائیده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافعست صفت آن عدس مغاث

رنی اقاقیا همه برابر جمله را سائیده در آب آس تر کرده بکار رشته ضماد کنند ضماد عود براے **ضماد عود**
نفع ست صفت آن عود مصطگی سنبل الطیب ست تخم ساوی در سرکه وگلاب حسب
ین سائیده بر معده ضماد کنند ضماد فوفل برای دردیکه با ورم گرم وتپ بود فایده میکند **ضماد فوفل**
ت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی اقاقیا صندل سفید مساوی کوفته وبیخته در
ن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرع برای حمره مفیدست صفت آن قرع برگ خرفه کاهو **ضماد قرع**
ی بکوبند وبالعاب قطونا حسب کار سرشته ضماد کنند ضماد قرنفل برای شهوت کلبی کر **ضماد قرنفل**
زاج بارد باشد نافعست صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوز بوا گلسرخ مساوی در آب سائیده
ضماد کنند ضماد قتار کندر برای فتق امعائی مفیدست صفت آن قتار کندر **ضماد قتار کندر**
جوز السرو غری السمک انزروت از هر یک ابر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گداخته دیگر
ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب ست صفت آن گندهک آمله سار **ضماد کبریت**
الم هو سه کمیله مرداسنگ از هر یک یکتوله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که چهار
باشد آمیخته بر بدن بمالند وسه چهار گهڑی در آفتاب بنشینند بعدازان حنا وآرد نخود بر بدن
یده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب ست صفت آن گل ارمنی صندل **ضماد گل ارمنی**
ید رسوت عنب الثعلب از هر یک ابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرد اگرد چشم ضماد سازند
اد گلسرخ برای شهوت بقری که از بلغم بود مفیدست صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطگی **ضماد گلسرخ**
ساوی بکوبند ودر گلاب حسب درکار سرشته بر فم معده ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم **ضماد گلنار**
ست صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
بموافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمیله برای خراش حالبین و اطراف انثیین وعانه **ضماد کمیله**
ت حاد حادث شود مفیدست صفت آن کمیله خاکستر برگ حنا حسب درکار سائیده در

ضماد مخترع

روغن حنا آمیخته ضماد نمایند ضماد مخترع احقر برای شخصی را بعد از تپ سهر عارض شد تا دو
روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب مینمودند هیچ فائده نکرد چون با حقر رجوع کرد علاجش با
ضماد کردم بعد از ساعتی چهار گهڑی خواب کرد روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یک پاس خواب نمود
روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک
ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یکتوله آب کشنیز سبز
دو توله در آن کی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله

در حرف الطاء المهمله

طریق چوه منڈے

طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید ست صفت آن منڈی
در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از آن با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی
از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب شوند پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوب چینی

طریق خوردن چوب چینی

برای امراض مذکوره که استاد مرحوم معمول استعمال میفرمودند مناسب صفت آن بگیرند چوب چینی
وردی که گره دغرقی باشد یکمثقال از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعی دار یا گلی انداخته
در شوقهای مناسب گلاب عرق کیوڑه که وزن آنها دو آثار باشد تا دو پهر شب نمایند بعد از آن
بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته در ظرف صاف کنند نیم دام صباح و
وقت شب باقدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان از
گندم و جو و قلیه شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده حلویات مناسبه و نقل بادام پسته و گوشت

دیگر

مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب بود و پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند دیگر
چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا بنصف رسد از آتش موقوف نمایند و در ظرف آهسته آهسته صاف کنند و این اخرج حوائج ضروری
مثل بول و شستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری از این گرفته جامه کلاه و پاجامه را نگ

نشیند تا ایام خوردن چوب چینی آهنی پارچه را در بدن می ارزند و مکانی را که در آن ایام در خوردن چوب چینی
نشیند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده شد با این طریق
روز چهارم یکمثقال و یکماشه در روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید و روز ششم
مثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای شش ماشه سابق علی هذا القیاس
بعضه از چوب چینی اصل بلون سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود فزوده
شود و سرپوش دیگ را وارون بگذارند و بخمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون بر نیاید بر آتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است
هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
و سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز سر دیگ را بطوری آکنند که تا بخار خفیف بسر و دیگر اعضا
رسد و اگر علت در عضو دیگر بود آن عضو را به بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا هر هفته
تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بنشانند یا بر کرسی چوبین که سوراخ داشته باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوری که راه نفس
کشاده باشد و دیگ از زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ آورده یکدو پیاله
با همین آب بیاشامند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از انفراغ از خوردن آب چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهل روز در
استعمال بر آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم بنا بر چوب چینی
تازه انداخته آن را عرق میکشیدند و نیم پاو با گلاب عرق گیرند و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی

سپید او شد و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مفیدست و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسب
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشد و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز نه نمایند و در مزاج معتدل از
چهار دانگ تا یکنیم مثقال رسانند و در امزجه قوی از یکمثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی تالیف او
نیز مفیدست و همچنین مفرح بارد و دوا المسک بارد که در ان چوب چینی انداخته باشد همراه عرق [illegible]
نافع بود طریق سفید کردن مرداسنگ صفت آن مرداسنگ و نمک هر دو را برابر گرفته
و بالای آن آب انداز ند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد طریق گرفتن
دخان سندروس برای حمل نافعست صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراگنده و فتیله
ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد انداز ند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس از گون دارند
تا دخان جمع شود از کارد یا پر مرغ گرفته بکار برند طریق گرفتن دخان کندر برای ابتدای
نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات اوستادست صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان سندروست طریق کشیدن تیزاب فاروقی صفت آن شوره سیزده ماشه
زاک خشماشه کسیس دوازده ماشه همه را کوب کرده در قرع و انبیق با آتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع
گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای آس برای ضربه و سقطه که بر چشم
رسد مفیدست صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب هر دو حسب حاجت
گرفته بجوشانند و باندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای افیون برای جالق
صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بران آب مغز پنبه دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند
و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و
بار و گل و پوست انار بقدر در کار گرفته باریک نموده شبانروز در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده

طریق سفید کردن مرداسنگ
طریق گرفتن دخان سندروس
طریق گرفتن دخان کندر
طریق کشیدن تیزاب فاروقی
طلای آس
طلای افیون
طلای انار

نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند
بر پستان بمالیده باشند طلای باهیه برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن
سیاه جند بید ستر حلتیت از هر یک نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته
غن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب بمالند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
ست صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن
حسب ضرورت سرشته نیم گرم بر خصیه و قضیب بمالد طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
آزموده است صفت آن گھونگچی سفید مع پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهر مهره
جمال گوٹه از هر یک دو دام اول سوای جمال گوٹه و زهر مهره سفوف ساخته نگاه دارند و
زهر مهره و جمال گوٹه را در شیر که قریب یک آثار باشد پوٹلی در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند
برآرند بعد از آن در سرگین گاومیش دو سه جوش داده برآرند بعد از آن همه ادویه جمع نموده
کنند و طلا سازند طلای باهیه دیگر برای عنین مجرب است صفت آن مستی که
حب ساخته شبها بوزن یک نخود قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت حل کرده
طلا کنند طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مومیای موافق
ضرورت را در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند طلای براده عاج برای
رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده عاج بیجال مگس هر دو برابر گرفته بروغن
زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده برجای انبات شعر طلا کنند طلای برگ دفلی برای قمل مفید است
صفت آن برگ دفلی سونج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق درکار آمیخته طلا کنند
طلای لبسا برای باریکی عقب ذکر مجلوق نافع است صفت آن لبسا جوز بوا اشنه
از هر یک چهار ماشه جگر گوشت آدمی یکدام چربی خصیه خرنیم دام همه را در شراب دو آتشه سائیده چندانکه

طلای تنکار ایست آثار شراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است با به
سید جعفر خان حب ضماد جوز صفت آن سهاگه تکلیه کنند یک شکر سفید برابر وزن کوفته بیخته با

طلای تنکار دیگر کنند طلای تنکار دیگر برای همین عمل نفع دارد صفت آن سهاگه بریان مازو گوگرد
چهاچهیه کتهه با پڑیا از هر یک یکی لیمه مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهه بریان سه ماشه در عرق لیمو

طلای جرب حاجت سائیده جوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برا
جرب نافع است صفت آن مرداسنگ رسق حنا تخم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس زیبق
از هر یک حسب کار باید که اول زیبق را با سرکه تیل کنند و ادویه را بروغن گل حسب کار آمیخته طلا

طلای جدوار کنند طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است صفت آن جدوار عنب الثعلب
صندلین سوخته گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیده گرداگرد گوش

طلای حکاکه اسرب طلا نماید طلای حکاکه اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانه که بسبب عرق
حاد حادث شود مفید است صفت آن حکاکه اسرب سفیده ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن

طلای حکاکه سنگ آسیا حنا موافق در کار آمیخته طلا کنند طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفید است مانع
زیاده شدن است صفت آن حکاکه سنگ آسیا حکاکه سنگ آهن شیر کن و حکاکه سرب
مساوی در روغن گل قدر حاجت آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار در کار با هم

طلای زراوند آمیخته طلا کنند طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینه نافع است صفت آن
زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم راتینج مساوی کوفته بیخته بشهد سفید

طلای سداب حسب در کار آمیخته طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
خشک تخم حنظل قسط از هر یک سه درم مر یک درم بکوبند در آب مخلوط کرده بر نافه و عانه طلا کنند طلای

طلای سفیده سفیده برای سرطان نافع است محافظت از تقرح میکند صفت آن سفیده ارزیز گل

ن عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای شیح برای
اشو مفیدست صفت آن شیح برنجاسف بادام تلخ برابر بادام را بسوزانند و بوره
یکجا حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر
یاری مرضا آقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
ی علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر در روغن بگذارند
اغن کنجد موافق در کار آمیخته برذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند طلای کافور
ی جنان مفیدست صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
سائیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
مفیدست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده با سرکه
ه روغن حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفیدست صفت آن
کندر و ع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته و بر موضع طلا کنند طلای
گندنا برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن گندنا فرفیون خردل تخم
تم برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید صفت
ن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق آس و کرمانج حلبه از هر یک پنج درم کوفته با آب مورد بقدر
ورت گرفته آمیخته طلا کنند طلای مرداسنگ برای سحج جلد صفت آن مرداسنگ
ل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب و روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نمایند
ای مغاث برای خلع و رض و وهن مفیدست صفت آن مغاث مورد خطمی برابر
ق کنند و با زرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد
زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه دپیه بز سرخ برابر در

طلای ممسک روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بقضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی غوک کچله سمندر سوکه کفدریا فلفل دراز بیخ کنیر سفید برابر کوفته و بیخته
طلای ممسک دیگر در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن مستی
ضفدع دو فزونی میباشد مانند سر پستان کوچک دیکا برد باید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را
افشرده مستی که ازان تراود آنرا بمستی قیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای منزل
طلای منزل انزال منی زن کند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک جزوی عسل شش جزو
باهم بسایند و بقدر نخود دسته حسب بندند سوای حشفه بزو کر طلا کنند و مجامعت نمایند طلای
طلای مویزج مویزج برای خدر مفید بود صفت آن عاقرقرحا مویزج مساوی در سرکه کهنه
طلای زرد و آب پودینه حسب حاجت سائیده طلا نماید طلای زرد ورم داخلی گوش را سود دارد
و سبزد و مسکن وجع است بعد فصد بکار باید کرد صفت آن صندلین ماثیا گل ارمنی ریوند
سفیداب بوش در هندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک هر قدر که مناسب باشد گرفته کوفته
طلای نمله و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل نرد تیار سازند طلای نمله برای نمله مفید است صفت
آن ماثیا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
در حرف العین الغیر المنقوطه هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصارا
عصاره آمله آمله جهت زدن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بفشارند
و در ظرف گلی بآتش ملائم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد ازان در ظرف چینی یا جست نگاه دارند و عند الحاجت قدری ازان استعمال نمایند
در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار برای نزله نفع دارد صفت آن

غلب کزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
مانند غرغره کوکنار دیگر برای ماده افتاده مفیدست صفت آن گلنار کوکنار
الثعلب کزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
ل آب چقندر برای خنازیر نافع ست صفت آن آب چقندر آرد نخود خطمی سبوس
سب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم (سبوس که از سر می افتد ۱۲)
نفاخ اصابع فائده مندست صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
سب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
… برای بدبوی موکه از سوست نسیانا نافعست صفت آن نوشادر سبوس گندم
… بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار جوشانیده صاف نموده سر را از آن
ریق هفتدهم در حرف الفا فتیله برای بواسیر الفا مفیدست صفت آن
… زنگار نمک درم سائیده بفتیله رشته در مقعد نهند فتیله برای بند کشاد نافع ست
ت آن کوه نمک قدر حاجت گرفته سائیده در گوند ما کنا حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
راخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفیدست صفت آن زعفران
الطیب شب یمانی عود ساذج هندی انزروت هریک ساوی با پیه مرغابی و زردی بیضه مرغ
حاجت سرشته فرزجه کند فرزجه نعناع برای حکه رحم سبا مفیدست صفت آن
اع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در ابریشم خامی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
ن برای خوردن گوشت فاسد مفیدست صفت آن آهک آب نادیده توله
ج وزرد قلی اقاقیا از هریک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
تمال نمایند طریق هیژدهم در حرف القاف قرص ذی باسطیس برای ذیابیطس

غرغره کوکنار دیگر
غرغره [illegible]
غسول آب چقندر
غسول سبوس گندم
غسول نفاخ اصابع
در حرف الفا فتیله
فتیله
فرزجه زعفران
فرزجه نعناع
قرص
در حرف القاف
قرص ذیابیطس

سفید ست صفت آن طباشیر ریباس سوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده د
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافو
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقا
قرص زرشک — قرص زرشک در معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سن
قرص شب — از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند قرص شب
بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافع ست صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی کن
گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته بآب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص ساز
قرص طباشیر — قرص طباشیر برای ذیابیطس مفید ست صفت آن تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گلنار
مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ازرالی درین نسخه تخم کاهو افزوده اند قرص طبا
قرص طباشیر قابض — قابض برای حلقه صدیدی و حبس اسهال نافع ست صفت آن ورق گل س
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم کو
قرص طباشیر ملین — و بگلاب موافق در کار بسرشند و اقراص سازند شربت یکمثقال قرص طباشیر ملین
محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی نشاند صفت آن طباشیر سف
چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی
تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول حسب درکار سرشته اقراص سازند قرص
قرص عود — عود قی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطکی قرنفل سنبل الطیب
قرص کافور — هر یکی دوازده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم قرص کافور برای خفق
حار و شری فائده میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند **قرص کافور** برای بابسیر
رض مجربست **صفت آن** طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
آب اقراص سازند **قرص کاکنج** برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود **صفت**
تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین
تخم کرفس از هر یک ده درم افیون درمی کوفته و بیخته آب صافی اقراص سازند شربتی
مثقال **قرص کبر** اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آنرا نافع بود **صفت آن** پوست
اصل الکبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در
سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند **قرص گل** برای تپ
مرکبه و تپهای کهنه مفید بود **صفت آن** گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بیخته
با ماء حسب درکار سرشته اقراص سازند خوراک یکماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری
قرص گلنار برای نفث الدم و ذیابیطس مفیدست **صفت آن** گلنار گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک شش درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته با آب گلنار حسب
درکار سرشته اقراص سازند **قرص کهربا** برای نفث الدم مفیدست **صفت آن** کهربا
صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک شش درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته بالعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از یکماشه تا دو
ماشه **قرص مثلث** برای اصداع و دیگر اوجاع مفیدست **صفت آن** مر مکی افیون بزر البنج
ابیض کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

قرص ورد کوفته وبیخته بگلاب و آب کاسنی هر دو بقدر ضرورت سرشته اقراص ساخته بهلو سازند قرص ورد
برای سده جگر نافعست وحمیات بلغمی وصفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ ده
قیروطی تخم کتان عصاره غافث طباشیر ربالسوس یک یکدرم کوفته وبیخته بآب سرشته اقراص سازند قیروطی
تخم کتان برای پزانیدن ورم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک
مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند وصاف کنند وباموم روغن گل حسب حاجت باز بجوشانند
قیروطی عنب الثعلب تا آب برود وروغن بماند قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست صفت آن
عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده باموم زرد
قیروطی کاسنی روغن گل هر یک دو توله باز بجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند استعمال سازند قیروطی کاسنی
برای ورم حار مثانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک
در حرف الکاف التازی حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند واستعمال کنند طریق
کحل شب نوزدهم ۱۹ در حرف الکاف التازی مع الفارسی کحل شب برای بیاض وسبل و
شب کوری وهند وجذب رطوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی
کحل صدف سوخته برابر گرفته باریک سائیده درچشم کشند کحل صدف که اوستاد مرحوم برای تقویت بصر
وسبل ودمعه وبقایای رمد نیز استعمال می نمودند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه طوطیای
کحل کافور کرمانی بریان مغسول لبت ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته وبیخته درچشم کشند کحل کافور برای
حرقت چشم فائده مندست صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یکدرم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یکدانگ کوبند وباریک سازند
کحل گل کنجد وبکار برند کحل گل کنجد برای دفع بیاض وگل چشم یعنی پهولی مفیدست صفت آن
گل کنجد گل جنبیلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد شب یمانی برشته دو دام بخته باریک نموده

با مانند محلل لاجورد برای ریختن شره نافعست صفت آن حجر لاجورد حجر ارمنی
ترهندی سوخته دخان کندر پوست صنوبر سنبل الطیب هم برابر باریک ساخته استعمال کنند
ایارج بارد استسقای حار را نافع بود صفت آن مازریون کرم هفت روز در سرکه
خشک نموده باشند غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین شش درم
تخم کاسنی مغز تخم خربوزه ریباسوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیار شنبر
از هر یک پانزده درم این هر سه را در آب تخم گرم حل کرده صاف نموده بقوام آرند و دوا های
بیخته بآن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم کلکلانج حار برای استسقا که با لبن
باشد مفید است صفت آن مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از
یک پنج درم ابرسا ... درم لوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افیون از هر یک
دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم کهر برای
چشم و درد معده بسیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص
دو درم شب یمانی ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن افیون را حل کرده
با لیموندری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد
بان همین دستور آب لیمو حل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و جهابسته نگاه دارند
وقت حاجت آب با سائیده اندکی گرم کرده گرد گرد چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریق التسعم
حرف اللام لعوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و دل
و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق
مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الزلم ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمنین
دارچین زنجبیل کنجد مقشر دار چینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب القلقل

در حرف اللام

تخم کدو تخم ترب تخم شلغم تخم بیاز تخم اسبست تخم لیمون لسان العصافیر زنجبیل عاقرقرحا زرد
از هریک سه درم جوز بوا بسباسه دار فلفل از هریک دو درم خصیة الثعلب انجیر تازه مغز چلغوزه
خشخاش از هریک ده درم قصب الذریره سعد سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هریک چهار درم [illegible]
زعفران مصطگی از هریک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال کوفته بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود

لخلخه

سازند لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر
و گل ارمنی صندل سفید هریک یکماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار
آب کدوی سبز هریک چهار توله اضافه کرده در شیشهٔ دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت

لطوخ

دهند لطوخ که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون زعفران
کوندر کتیرا هریک یکماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته
کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند لعوق حب القطن

لعوق حب القطن

از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب
پنبه دانه بست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هریک پانزده مثقال
زنجبیل از هریک دو مثقال دارشیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطگی از هریک
چهار مثقال کوفته بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یکمثقال لعوق سپستان

لعوق سپستان

برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن سپستان فربه پنجاه دانه
اصل السوس مقشر یکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هریک چهار ماشه پوست خشخاش
دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند
در آخر قوام شیرهٔ جو مقشر شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش از هریک یکتوله افزایند بعد از آن

صمغ عربی رب السوس ده ده از هر یک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه هر صبح لیسند لعاب گیان
لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجربست صفت آن گاوزبان گل گاوزبان
زرنباد درونج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید از هر یک یکدرم بادیان اخشی
چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو و نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم
مقشر یکدرم عسل سفید پنجدام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند
الی نشاسته لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاده رقیقه
صفت آن مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین
سیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا
مرکتان بهدانه گوگنار از هر یک نیم توله جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده
عسل سفید یا دو آثار در آن حل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از آثار سیر عالمگیری است
لعوق نزله برای سرفه نزلی بیعدیل است صفت آن اصل السوس پنج درم تخم خطمی
بهدانه از هر یک هفت درم شب در دو صد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد
با صد و بیست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کتیرا چهار درم
خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنج درم نرم صلایه کرده بیامیزند قدر شربت شش ماشه طریق
دیگر در حرف المیم ماء الخیار جهت تب دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه
بار و در سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع تشنگی نافع است و او را نسبت از ماء القرع زیاده است در تحلیل
بثور انمی شود و ماده تب را بادرار می برآرد صفت آن گیرد خیار تازه و از چند جا از سر کارد بزند
و در گل گیرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرو
نشسته باشد بدارد تا بریان شود وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده سرآنرا

لعوق گاوزبان
لعوق معتدل
لعوق نزله
ماء الخیار

بریده بیفشارند و آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر وادویه مناسبه بدهند تا بکرّات
ماء الشعیر
رسانند و اولی آنست که اول جو در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد از ان در گل پاچو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آشجو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذا
معتدل الغذا و مسکن عطش و بارد و مهیجان اخلاط فاسده نمیکند و منتفخ در معده نمیشود و مرخ
معده مضر احشای بارد و نفاخ ست و مصلح وی گلقند ست **صفت آن** جو مقشر
در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و باتش ملائم بپزند تا
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از ان
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر بجای
ماء العسل
آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعیر اللحم میشود و **ماء العسل** جهت فالج ولقوه معمول اطبا
ست و مقوی معده و باه **صفت آن** عسل سفید یکحصه آب دو حصه بجوشانند چون ثلث
بماند صاف نموده بدهند و بعضی در یک جزو شهد شش جزو آب می اندازند چون نصف می ماند
صاف کرده میدهند و استاد مغفور در یک جزو شهد هشت جزو آب می انداختند هرگاه دو
ماء عنب الثعلب الرطب
سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند **ماء عنب الثعلب الرطب** که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر الواع تنهای مرکبه را نافع ترین
اشیا رست **صفت آن** ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
ماء القرع
سبز مروق ست **ماء القرع** و آن بمنافع ماء الخیار ست **صفت آن** مثل ساختن ماء الخیار
ست و ماء القرع از ماء الخیار اولی کم دارد و مستحیل بصفرا میشود پس در امزجه که خوف استحاله بصفرا
مناسب بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند
ماء لسان الحمل الرطب
ماء لسان الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال باشد

ماء الکاسنی الرطب

صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق ست
ماء الرطب که آن کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از مواد عفنه
و صفراوی و دموی مرکب بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
مار چه مسح کنند و غسل نده هند و بکوبند و آب بفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
آتش گذارند تا شل شیر بریده شود با آن صاف نموده بکار برند ماء الهندبا والیابس

ماء الکاسنی الیابس

چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نیز بیاید و بارها بتجربه رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار تولہ نیمکوب کنند شب در آب نیم دار به
و باقی شب باقیمانده در صاف کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند و داخل نموده
آن بعینی نگرزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب

مربای آمله

و مانند مربای آمله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و دارد یا
صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند و
آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند تا زکنند پس آمله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا بو
زایل شود و بعد در دیگ نهند و همان قدر آب که او را بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر
در آن نیز نیم نمایند و بپزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه خشک
کنند و بعد بعینه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را با مکنه مختلفه ده جا جوالدوز بزنند پس
در ظرف سبز بنهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که او را بپوشد و بست روز بگذارند و سر
هفته عسل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند
و خشک کرده عسل جدید صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

مربای اناناس

جهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب

مربای اناناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان **صفت آن** پوست درشت

و استخوان وسط وی را جدا نمایند و مغز درمیان را با پارچه باریک تراشیده و در ظرف نقره یا چینی

گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته بآتش ملائم بجوشانند تا پارچه گداخته

و یا برگ اناناس یا استخوان تراشیده اول در ظرف بطریق فرش گذارند و بالای آن پارچهای اناناس

هرگاه گداز شود قوام از قند و نبات درست ساخته و از بید مشک و گلاب و عنبر و مشک بو یا نموده

پارچها دران گذارند و جوش دهند تا شیره را جذب کنند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر

مربای تفاح

چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو جزآن بیفزایند **مربای تفاح** منافع او در مفردات

مذکورست **صفت آن** سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند

مربای جزر

تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند **مربای جزر** جهت تقویت دل و تصفیه صوت و

تغلیظ منی و منع نوازل سرفه و دیگر منافع در مفردات مسطورست **صفت آن** گاجر را

استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب دلخواه بجوشانند تا مهرا شود بعده

بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند پس از چهل روز بکار برند **مربای**

مربای زنجبیل

زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک ست باه زیاده کند معده را قوت دهد و گرده و مثانه

بارد را نافع ست و بول براند و تبهای بلغمی را سود دارد **صفت آن** زنجبیل بست

آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس

مربای سفرجل

برسر آن ریزند تا پرورده شود بعد از ان تناول می نمود و باشد **مربای سفرجل** منافع

آن در مفردات مرقوم ست **صفت آن** به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چهل

نانید و در عسل یکجوش دادن و در آب و جزو بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند

مربای هلیله

ندمربای هلیله منافع او مانند مربای آمله کردرازدیاد حفظ نفع او اکثرست صفت
طریق ترتیباو همان که درآمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک و تر هلیله هم تیار میشود
بن افادیه می اندازند هرگاه خواهند دراناد به سازند دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا
گی هریک یکتوله مشک نیمدام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن
می خیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گردیدن عفوصت بعده طبخ میدهند کما هو المشهور

مرهم اکسیر

المبراز مخترعات حکیم ارزانی ست برای استسقاء طبلی و تلیین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیرها
نافع بوده است صفت آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هریک درم کوفته و بیخته در آب
با کلم قدر حاجت بپزند چون قریب بختن آید مغز فلوس یعنی خیارشنبر پنجدرم در آب گرم حل کرده
اندازند و بپزند تا غلیظ گردد پس ازان روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن

مرهم باسلیقون

بیلا بخیر قدر حاجت بیامیزند مرهم باسلیقون برای قرحه رحم مفیدست صفت آن
بنا زانج هریک بست مثقال فنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم

مرهم خلل

سازند مرهم خلل نسخه شفای برای پاک کردن چرک گوشت میدارو اندمال جراحات
مجربست و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم
نایه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم

مرهم داخلیون

سازند مرهم داخلیون برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب و ریاح و تخمه نافع ست صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسبغول سلم تخم مرو حلبه تخم کتان از هریک پنجدرم تا هشتدرم تخمها را
شب در آب تر کنند صبح لعاب بتخلیط ازان بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس ازان که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند ولعاب را در آن اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند

مرهم رال برهم زنند **مرهم رال** برای دمانیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات
عسر البرء و لقروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع ست **صفت آن** موم سفید
رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را بروغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در
آهنی گداخته اول رال را بیخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دو

مرهم رسوت جوش دهد بعد از ان از آتش فرود آورده بکار برد **مرهم رسوت** جهت اورام حاره مجرب
صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم

مرهم زرد اول روغن و موم را گداخته و رسوت را سائیده بیامیزند **مرهم زرد** برای پاک کردن
جرک و گوشت مرداره پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر ست **صفت آن** اجمود سنگ
بصری کات سفید تنبیل نیله توتهه بریان مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن

مرهم زعفران کنجد چهار درم عالمگیری بدستور معروف مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند **مرهم زعفران**
که بارها در ورم صلب رحم و صلابت آن تجربه در آمده **صفت آن** موم روغن گل مغز
کاو جلی گرده بز از هر یک یکتوله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک سه ماشه بیخته

مرهم زنگار مرتب سازند و با شیر و عنب الثعلب سبز استعمال نمایند **مرهم زنگار** مجفف قروح عفنه
گوشت زاید و رافع عفونات مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیر ست **صفت آن**
علک البطم راتینج هر یک پنج درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند

مرهم سفیداب کافوری **مرهم سفیداب کافوری** برای تسکین درد بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید
صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب اسنگ از هر
یکمثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ یک عدد

زرد داشته بفرا بند مرهم شحوم برای شقاق رحم مفید است صفت آن چربی مرغ چربی
مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فائده میکند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو و خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
در روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندمال قروح بی نظیر است
صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کرچه آهنین
[illegible] کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص بندند و در روغن کنجد در ظرف
آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاه دارند مسوح که موجب هیجان شهوت
[illegible] میگردد مجرب آزموده است صفت آن مغز سر گنجشک در روغن چنبیلی مخلوط
[illegible] نموده بر تشبیک کف پا بمالند مسوحیکه موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
[illegible] زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود مسوحیکه
مرد [illegible] زن شود صفت آن گوشت مملولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
[illegible] مالد و با مرد بخوابد مسوح حابس برای حبس عرق سفید صفت آن گل ارمنی
[illegible] انار گلسرخ مرداسنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب اسغول موافق ضرورت آمیخته بمالند
مسهل بارد برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی
هر یک چهار توله شیره بادام منجدا نه در منضج بارد که مذکور میشود افزاید مگر وزن گلقند دو توله
زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
[illegible] ورق بدست نیاید آب را بجوشانند و عنب الثعلب یا کاسنی را در صره بسته بندازند و همچنین

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ نمک ملایم بخورند

مسهل حار
مسهل حار اخراج مادهٔ بارد کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله
تربد سفید مجوف خراشیده پنجماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی روغن بید انجیر از هر یک یک توله در منضج
حار که می آید اضافه کند غذا وقت دوپهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سه پهر کهچری مونگ شوربه وقت

مضمضهٔ برنگ
تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضهٔ برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد مفید است
صفت آن برنگ مقشر در پارچه سالوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب بجوشانند و صاف مضمضه نموده

مضمضهٔ حصرم
نمایند و پوٹلی را در بن دندان گذاشته بخوابند و مکرر اعمال نمایند مضمضهٔ حصرم برای آکله مفید است صفت آن

مضمضهٔ ریباس
آب غوره سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضهٔ ریباس برای ثقل زبان و بطلان
ذوق که از حرارت باشد مفید است صفت آن ریباس گل سرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین

مضمضهٔ سعد
هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضهٔ سعد برای تحرک اسنان مفید است
صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب

مضمضهٔ سماق
حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضهٔ سماق برای سیلان آب از
نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف نموده

مضمضهٔ عاقرقرحا
مضمضه کنند مضمضهٔ عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب است صفت
آن عاقرقرحا مویز خردل مساوی با سرکه حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نما

مضمضهٔ عاقرقرحا دیگر
مضمضهٔ عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع است صفت آن عاقرقرحا گلنار
پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف

مضمضهٔ عدسی
مضمضه نمایند مضمضهٔ عدسی برای درد دندان نفع دارد صفت آن عنب الثعلب
کزمازج کشنیز خشک از هر یک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه را کوفته عدس مسلم یک تو

ادویه بیکوفته در شش پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و بزرالبنج
برابر اضافه نموده می آید **مضمضه کافور** بجهت جوشش دهن حار مفیدست **صفت آن**
کافور مناسب حاجت گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار در
عمل نموده مضمضه کنند **مضمضه لعاب اسبغول** برای همین مرض نافعست **صفت آن**
لعاب اسبغول آب گشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند **مضمضه مازو** برای تحریکه بسبب فساد
گوشت بن دندان باشد مفیدست **صفت آن** مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
در کار بجوشانند بدان مضمضه کنند **مضمضه مامیران** برای جوشش دهن نافع بود **صفت**
آن مامیران مازو قرح انخم ترب بیکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند **مضمضه مغز فلوس** برای همین مرض مفیدست **صفت آن** مغز فلوس حسب در کار
در آب گشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیم گرم مضمضه کنند **مضمضه مورد** برای خشکی زبان مفیدست
صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار بجوشانند و
مضمضه کنند **مضمضه وردی** برای سیلان لعاب دهن **صفت آن** گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند **مطبوخ** برگ نیم مجرب بارها
بتجربه رسیده و اکثر بهمین علاج کرده شد بلی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در اثنا
نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه دخشکه خورند **صفت آن** پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل بهلی ببول کتهای خورد با برگ و بیخ و پوست
... سیاه کهنه از هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
شیشه نگاه دارند هر هفت شربت ست **معجون بزور** در امراض فعل عجیب دارد **صفت آن**
... تخم خرفه تخم گشنیز تخم کاسنی تخم حرمل تخم ریحان مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الزلم

مضمضه کافور
مضمضه لعاب اسبغول
مضمضه مازو
مضمضه مامیران
مضمضه مغز فلوس
مضمضه مورد
مضمضه وردی
مطبوخ
معجون بزور

بوزیدان موچ شیرین تودرین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل ملتیت قرنفل
ازهریک یکجز دکوفته وبیخته درعسل سفید ونبات سفید که سه وزن ادویه باشند

معجون بلادر

معجون سازند شربت سه درم باشیر گاو **معجون بلادر** برای قوت باه برای کسیکه
ترکیب داده بودم بسیار فائده کرده بود برای امساک منی وتغلیظ آن نیز فائده میکند
صفت آن پوست پیپل پوست بیخ سنکا هولی ستاور بهلی ببول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مبرد خولنجان بشیر پرورده زنجبیل پسته ازهریک یکدام مغز بلادر کچله
ازهریک نیمدام مغز تمر هندی گوکهرو که درشیر گاو سه بار بیخته باشند هریک دو دام زردی تخم مرغ چهار
عدد باید که اول کچله را درآب تر نمایند تا پوست ازان جدا شود وبیضه مرغ را درآب جوشانیده
زردی ازان بگیرند وباقی ادویه کوفته وبیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند خوراک

معجون بلادر دیگر

نهایت یکتوله **معجون بلادر دیگر** در تقویت باه مجربست **صفت آن** عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسگند ناگوری ازهریک ۳ توله جوزبوا ثعلب مصری شقاقل
بهمنین تودرین زنجبیل ازهریک ۲ توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کونچ ازهریک یکتوله
فلفل دراز مصطگی رومی تخم هلیون ازهریک یکنیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکهه مشک مبتی
هریک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کف گرفته یکصد وپنجاه توله بدستور معجون سازند

معجون جلالی

خوراک اول دو مثقال بعد ازان شش ماشه صبح وشش ماشه شام **معجون جلالی** در امساک منی بسیار مفید
وتغلیظ را محکم کند ولذت جماع دهد ولغایت مجربست **صفت آن** مشک دو دانگ
عنبر اشهب یکمثقال زعفران کبابه بزر البنج سفید سنبل الطیب عود خام قرنفل دارچینی
مصطگی ودالا ازهریک دو مثقال لسان العصافیر جوزبوا ازهریک سه مثقال ثعلب تیز اعرابی حب الفلفل
ازهریک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند تخم مثقال

ت سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دار و ها را کوفته و بیخته با عسل سفید وزن
ادویه بقوام آرند خوراک یکمثقال تا دو مثقال **معجون حجر الیهود** فونگ گ ده رسانه بریزاند **صفت**
ن مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب کاکنج هریک پنجدرم حجر الیهود سنجاه درم
طلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم **معجون زرعونی**
ای گرم کردن منی نافع ست و دوران نعوظ ولذت پیدا میکند **صفت آن** فلفل دار فلفل
نجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هریک یکتوله تودرین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر
ا شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند
ربت دو درم تا دو مثقال **معجون سپاری** برای قوت باه وغیره مفید ست **صفت**
ن سپاری دکهنی پاؤ آثار چهواره نیم آثار مجیتهه نیم پاؤ در دو آثار شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود
شک کهوه گرد دهر را خوب ساشیده نگاه دارند گوند بر شته نشاسته برشته از هریک پاؤ آثار مغز بادام
سته نیم آثار آرد مونگ نیم پاؤ علحده نگاه دارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را قوام نمایند
نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه
الهرو نیم آثار گوند ڈهاک نارجیل از هریک پاؤ آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد
نجبیل از هریک چهار درم جوزبوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری هریک یکدام
ال کچهال چهال کیکر چهال سنگهاڑا هولی از هریک تشماشه کوفته بعد ازان همراه کهوه و قند کوبیده
عفران چهار توله مشک ششماشه سائیده بیفزایند و یک دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند
ن **سورنجان** جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب و ممدوح ست **صفت آن**
ارمن زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هریک دو درم سنا مکی پنجدرم سورنجان ده درم کوفته
ه با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنج ماشه تا دو درم

معجون حجر الیهود

معجون زرعونی

معجون سپاری

معجون سورنجان

معجون سیر — معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و لوا سیر و بهق و برص نافع بود و معده را قوت د
و اشتها آرد و بلغم دفع کند و قوت بیفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را افز
و به پیران بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار بپز
تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن و روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نمود
از آتش فرو گیرند و این ادویه‌ها را کوفته و بیخته بآن بسرشند قرنفل کبابه جوزبوا فلفل مصطگی
قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
معجون عشبه — پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یک توله معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آنکه
اخراج مواد سوداویه و بلغمیه و وجع مفاصل مجرب ست صفت آن هلیله زرد چهار درم ه
سیاه هلیله کابلی بلیله شاهتره بسفائج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج در
آمله مقشر سه درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن
معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله وگاهی عوض عشبه چوب چینی با آثار در
معجون عشبه دیگر — ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر همین منفعت
صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفائج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ
هر یک یکدام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنا مکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل
معجون فلاسفه — دوازده دام نبات سفید سه پاو معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یک توله معجون فلاسفه
هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گ
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید
قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را
بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرج

هندی نیز از ده درم صمغ عربی عنب الثعلب چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر یک حدود ده درم تخم بابونه
پنج درم مویز منقی سی درم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق
متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال

مفرح بارد در مالیخولیا و دیگر
امراض بغایت مجربست صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل
گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هر یک دو مثقال عنبر اشهب
ورق طلای محلول ورق نقرهٔ محلول از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک
بیست مثقال نبات سفید یکصد و بیست مثقال گلاب بید مشک هر یک بیست و پنج مثقال بطریق
معمول معجون سازند خوراک از یک درم تا یک مثقال

مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع خفقان
و رافع ضعف دل و دماغ ست صفت آن سعد زرنباد قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون
زرنب زعفران از هر یک مثقال بسباسه قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا از هر یک یک نیم مثقال
عود خام چهار و نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشند خوراک
نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین

مقوی تخم ترب برای نقصان شهوت
از سبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد نافعست صفت آن تخم ترب تخم جرجیر شبت و
از هر یک حسب حاجت گرفته سکنجبین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار برند

منضج بارد که نضج ماده حار
کند صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گلسرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته از هر یک
هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلوبخارا از هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح
لیس صاف نموده گلقند دو توله درآن مالیده باز صاف نموده بخورند

منضج حار
نضج ماده بارد نماید صفت آن بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته بیخ کرفس نیمکوفته
اذخر نیمکوفته پرسیاوشان بادیان نیمکوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

اصل السوس مقشر نیمکوفته تخماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنجدانه شب در آب گرم ترکنند
صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسل چهار توله دران مالیده صاف نموده بخورند طریق
لبست و دوم در حرف النون نطول بابونه برای گداختن شیر منجمد سفید
ست صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی حلبه برابر در روغن زرد و آب قدر حاجت بجوشانند
و صاف نموده نطول کنند نطول گل ٹیسو برای اخراج سنگ گرده و مثانه و تسکین درد انها
مفید ست صفت آن گل ٹیسو گل کسنب تخم خربوزه تخم خیارین خارخسک هر جنس حاجت
گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا سائیده بگرم ببندند
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند بوی نیک نه صفت آن سعد قرنفل
سنبل الطیب ورد مساوی لبسانیده در بینی دمند طریق لبست و سوم در حرف الواو
وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع ست صفت آن عود صلیب جدوار از هر یک
یکماشه در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق لبست و چهارم در
حرف الیا یاقوتی قوی التفریح که بامراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد و دل و جگر
را قوت دهد صفت آن مشک نیمدرم مروارید ناسفته مرجان کهربای شمعی فرنجمشک
گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران
کافور از هر یک یکدرم صندلین طباشیر زرنباد درنجبویه قرنفل ساذج هندی عود قماری ابریشم
پوست ترنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته و جواهر را صلایه کرده با قند سفید و عسل سفید برگی
پنجاه درم حیانچه مقررست تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره اوقیه
بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و نیم مثقال ست برنج چهار خردل بود ٹانک
چهار و نیم ماشه باشد توله دوازده ماشه ست دانق بکسر نون و فتح آن معرب دانگ چهار

نطول بابونه نطول گل ٹیسو
نفوخ سعد
در حرف الواو وجور عود صلیب
در حرف الیا یاقوتی

سرخ ست درهم بفارسی درم ست سه ونیم ماشه دام چهارده ماشه است دام پخته شد
ست و یک ماشه است رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادی ست که نود مثقال شرعی باشد و سیر شهر
شاهجهان آباد نیم سیر مراد دارند سرخ که بهندی رتی گویند هشت برنج ست سیر اکبر شاهی
بالفعل مروج ست هفتاد و دو دام ست سیر اکبری سی دام پخته ست سیر شاهی
بارت اندام پخته بود سیر شاهجهانی چهل دام پخته ست سیر عالمگیری چهل و چهار
دام پخته ست سیر فرخ سیری چهل و هشت دام پخته ست شعیر که جو نیز گویند چهار برنج
ست طسوج دو جو میانه ست قیراط دو طسوج ست ماشه هشت سرخ ست مثقال
چهار ونیم ماشه است من در رطل ست فقط

تتمهٔ نوای اشتیاق مشتمل به سپاسگزاری خاتمه و اختتام

سپاس بیقیاس بجناب حکیم علی الاطلاق که به ابراز حکمت بالغهٔ خویش آمد وشد انفاس را دعایم ارکان حیات مخلوقات
ساخت و در بدن انسان ضعیف البنیان حرارت غریزی را باعث قیام وجهت ثبات
نیر موبوم ست از رهٔ نفس غافل مباش + نقد جان شیرین میکند فریاد من + هر ورد ورد راه دوای
از فرق اشتغال تخیله هر کاری را کار روائی و هر عقده را انگشای آفرید مصداق این مقال و تفصیل این اجمال اینکه نوال
درهمین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه وحید عصر یگانهٔ آفاق بقراط دهر سقراط دوران بطلیموس
زمان افلاطون زمان حکیم علام مرتضی خان ابن صادق الحکما حکیم محمد صادق علیخان مسند نشین
حکیم ابن الحکیم ابن الحکیم ست و کریم ابن الکریم ابن الکریم ست حسب ارشاد آن مغفرت مآب تکمیل کتاب بزاد غریب بر دامن خشند
مسودهٔ کلیات و مفردات جناب مرحوم اگر به پیکر پیرگی صورت خیالی داشتند بحسن سعی این پایان
آراسته و حسن به پرداز بخشیده انبار مرقعات اعنی معالجات ساختند و باز برای احراز مثنویات نوامیس

ملونات به اکمل المطابع خویش فرزمان انطباعش ورواوند وبنای صحت یک یک کا
بمقابله نسخ فرزانگان برنهادند وبعد انقضای مقابله پنجم حرف حرفش املا خطه اقدس آوردند واملا
واستفسار یکه اندرین نسخه از زوائد آهم درمانده بود بسان خار از انبار گل برآوردند وگوئی که نام فرزانگان
که چندین شستی وکوششی بنابر ناموری شستجهت بر دست همت فرا گرفتند چرا نیاوردی لهذا
هر یکی را در تحت یه نمونه مواهیر برنجیره تحریر کشیدم تا خوانی و شگفت هر یکی را دانی که تا کجاست تا
با پایان رسیدن وطبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب المرجب یوم دوشنبه ۱۳۱۲ هجری چه خوشنماست
بی دستوری خالفنا ممدوح الصمد سلمه الله تعالی اختیار طبع ساختن این صحیفه ناجائز وناروا است
باد که در صورت نافرمانی امر مولف سر بسر خفات آلهی آنهم را که بتالیف وتصحیح وترتیبش پرداختند
قلبی مراتب علوی رسانادو آنرا که خواستگار درس وتدریس وسیر ومطالعه اش باشد مستفید وفیضیاب گرداند

حکیم غلام مرتضی خان	حکیم غلام رضا خان	حکیم آغا جان خان	حکیم محمد جانی خان	حکیم خواجه جان	حکیم غلام [illegible]

خاتمة الطبع مطبوع هر اهل طبع این مطبع

مخازن التعلیم احب التسلیم محمدت الهی ومنقبت رسالت پناهی صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اجمعین
الی یوم الدین تواند بود که نقود نامحدود وفتوح روح افزای وقف جیب ودامان تواند نمود ما بعد
پوشیده مباد که این کتاب لاجواب حاوی کلیات مفردات ومعالجات ومرکبات طب جالینوس
وقدیم مسمی به **مخازن التعلیم** تصنیف لطیف بقراط اداران سقراط دوران حکیم محمد جعفر تعلیم
علیه الرحمان مولفه جناب کمالات مآب حکیم فخیم سرآمد اطبای زمان غلام مرتضی خان مغفور ومبرور ما
خلف باشرف مصنف علام سابق الکلام که پیشتر در مطبع دیگر طبع گردیده و در ینولا اجازت
انطباع آن از صاحبزاده مولف کتاب مالک این مطبع بهم رسیده چنانچه نقل کالاصل اجازت نامه صاحب
موصوف در ذیل مندرج وشرائط مجوزه جناب ایشان برای ملاحظه معاصران دران مندمج بصحت

طرازی کا پایا جالینوس زمانی قدوة الحکما زبدة الاطبا جناب فطانت ایاب حکیم سید محمد یوسف
صاحب دام بالمواهب در ماه فروری ۱۸۸۲ء مطابق ربیع الاول ۱۲۹۹ هجری باهتمام
ریدهٔ انام خلاصهٔ چار آخشیک مرزا محمد ابراهیم بیگ به نظر ستوده محضر درین مطبع
شعلهٔ طور واقع دار السرور کانپور مطبوع گشت بطبائع خاص و عام مطبوع گشت

قطعهٔ تاریخ

شعلهٔ طور مطبع نامی | نورافزای طبع شد کلیم
گردید اندرین مطبع | بعد تصحیح کامل التقدیم
در فن طب رسالهٔ نادر | لی بدل بعدیل غیر سهیم
سال تاریخ طبع عمر غیب | گفت زیبا مخازن التعلیم

۱۲۹۹ھ

نقل اجازت نامهٔ صاحبزادهٔ مؤلف کتاب

تا بنا در غریب که تاریخی نام آن مخازن التعلیم باشد مؤلفهٔ جناب حکیم غلام مرتضی خان صاحب
مرحوم والد بنده درگاه است که جناب ایشان بزمان حیات خویش به تصحیح و انطباعش پرداخته
اند و بر خاتمهٔ آن اعلان تحریر فرموده تا دیگری قصد انطباعش نسازد بعد انتقال جناب
مرحوم حق تالیفش وراثةً بمن رسید حالا منشی جمنا پرشاد صاحب مالک مطبع شعلهٔ طور کانپور
منوری من این کتاب را لغایت طبع در آورده اند آینده جمله اهل مطابع را آگاه میکنم
از من رخصت انطباعش نیابند زنهار بطبعش نپردازند ورنه با تاوان هرجه سود زیانی خواهند رسید

العبد
غلام رضا عفی عنه خلف حکیم غلام مرتضی خان مرحوم

مزیل الاغلاط کتاب مخازن التسلیم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۴	صواب	ثواب
۱۱	۳	دررحم مبرود	دررحم نمیرود
۲۸	۱۴	اقل	اول
"	۱۸	امنر	آخر
۵۶	۱۴	مرض ست اگر باشد	مرض ست شناء در حرم گرم اگر باشد
"	حاشیه	شناء دررحم گرم اگر باشد	+
۱۰۹	۱۸	بحسب غلبه خط	بحسب غلبه خود
۲۲۱	حاشیه	سوم حصه دوارا	سوم حصه سه دوارا
۳۱۲	۱۲	تو داری	تو دروین

مطالب شرح بر ایں مہر انجاست تا قرن خمسه دمیم اضع دلایح باکرده صفحه ۲۱ ... [illegible]
[illegible] بسبب ... شده در صفحه ۲۶ بجنسه مرقوم بود درست *